

# رقص در سلول انفرادی

یغما گلرویی

شماره ۱۳۹

عنوان: رقص در سلول انفرادی

شاعر: یغما گلرویی

موضوع: ترانه-شعر نو

منتشر شده توسط سایت اینترنتی [کتابناک](http://www.ketabnak.com)

توضیحات

با مراجعه به سایت اینترنتی زون، میتوانید از امکانات دیگر ما همچون دسترسی به قالبهای مختلف این کتاب الکترونیکی برای شنیدن آثار هنرمند مورد علاقه خود توسط پخش کننده صوتی و یا مطالعه آنها بوسیله گوشی تلفن همراه تان استفاده کرده و برترین و تازه ترین آفرینه های برجسته ترین هنرمندان جهان را دریافت کنید. شایان توجه است که این نسخه رایگان از کتاب ممکن است دارای محدودیتهایی از قبیل عدم حق کپی برداری باشد، برای دریافت نسخه بدون محدودیت آن با ما تماس بگیرید.

اطلاعات تماس

سایت اینترنتی: [www.ketabnak.com](http://www.ketabnak.com)

## دنباله‌دار...

دنباله‌ی گيست مٲ ستاره‌ی دنباله‌دار !  
نبودنت زندانِ قصر ! آغوشِ تو جای فرار !  
هر ناخنت ماهِ هلال ! به سُرخِیِ پرچمِ چین !  
بی تو مٲ مترسکم ، میونِ یه مزرعه مین !  
گیسای آوازم سفید ! دستای شعرم سَرِدِ سَرِدِ !  
تو کوچه‌های چشمِ تو ، آوازه‌خونی دوره‌گرد !

وقتی به خوابِ من میای ، آتیش می‌گیره بِالشَم !  
بذار تو ایستگاهِ یه خواب ، چشم انتظارِ تو بِشَم !  
مثل همون خونه‌به‌دوش که چشم به راهِ ترنه !  
دیوونه‌ی قدم زدن رو ریلای راه‌آهنه !

هم‌تن شدن با تو دُرُست ، مثلِ یه بازی با جنون !  
جایی که این دریا می‌شه ، همبسترِ آتیش‌فشون !  
می‌سوزه شب ، وقتی که با هُرم چشات می‌شه شَرِیک !  
دُرُس مٲ سیگار برگ ، کنجِ لبای یه چَرِیک !  
با تو به فکرِ شورش‌آم ! فکر عبور از شبِ مرز !  
فکرِ مُچاله کردنه ، هزار تا اسکناسِ سبز !

وقتی به خوابِ من میای ، آتیش می‌گیره بِالشَم !  
بذار تو ایستگاهِ یه خواب ، چشم انتظارِ تو بِشَم !  
مثل همون خونه‌به‌دوش که چشم به راهِ ترنه !  
دیوونه‌ی قدم زدن رو ریلای راه‌آهنه !

## کبوتر

یه کبوترِ سپیدم ، به نوکم یه برگِ زیتون !  
خسته از پرواز مُمتد ، روی اقیانوسی از خون !  
دیگه هیچ جایی نمونده ، واسه ختمِ خسته‌گی‌هام !  
هر کسی به فکرِ من بود ، شد شکارِ تیربارون !

هر جا رفتم ، برقِ چاقو ، رو سرِ ثانیه افتاد !  
خونِ آدما شتک زد ، روی پیراهنِ جلاد !  
پَر پروازم بستن ، توی هر شهرِ دیاری !  
همیشه صدای شورش ، بی صدا شد لبِ فریاد !

مقصدِ پروازم این بار ، نه جنوبه ، نه شماله !  
مقصدم خودِ تو هستی ! نگو آزادی خیاله !  
شونه‌ت یه آشپز کن ، برای شکسته بالیم !  
مُشتتُ گره کن ! عاشق ! نگو ما شدن محاله !

برای نفس کشیدن ، صد دفعه نگو: اجازه !  
خشمِ تو باید از این شب ، بُرجِ خاکستر بسازه !  
این تبسمِ سیاه بگیر از صورتِ جلاد !  
طرفِ کبوتر باش ! وقتی نیشِ چاقو بازه !

دربه‌درتر از ستاره ، تو شبِ ابری دنیا !  
زیرِ رگبارِ حقیقت ، می‌پریم به سمتِ رؤیا !  
دنبالِ جایی که خاکش ، با حصارِ مرز غریبه‌س !  
جایی که آدما نیستن ، توی چنگِ دیکتاتورها !

## خاکسترِ ققنوس

با تو ، با تو لذتِ قدم زدن تو دلِ جنگلِ کاج !  
با تو ، با تو اشتیاقِ ما شدن ، تا سقوطِ تختِ تاج !  
با تو پیراهنی از بلورِ بارون ، ابرُ دریا ، اشکُ نور !  
با تنِ تو ائتلافِ یاسِ خونِ شیرِ ابریشمِ عاج !

با من اما یه ترانه زیرِ خاکسترِ ققنوس !  
مرگِ بی‌وقفه‌ی واژه ، فقرِ گل ، قحطیِ فانوس !  
تپشِ مُدامِ نبضِ تازیان‌های هرزه !  
با شبم ، وفورِ دشنه ، سیلِ خون ، سلطه‌ی کابوس !

با تو ، با تو پُشتِ سرِ گذاشتنِ ساعتای یخ زده !  
با تو ، با تو رد شدن از قُرُقِ دیوِ دامِ عربده !  
با تو ، ریشه کردنِ شعرای ناب ، توی باغ‌چه‌ی کتاب !  
با نگاهت کهکشونِ روشنِ صد شبِ نیومده !

با من اما یه درفشِ یه سوارِ سرِ شکسته !  
شاعری اسطوره‌مُرده ، با دلی به خون نشسته !  
با تنم زخمِ تبارِ تن به افسانه سپرده !  
قومِ منتظرِ نشسته ، با نگاهِ پینه بسته !

گلِ وحشی ! رامِ من شو ، تا کفنِ پاره کنم باز !  
من دعوت کن به چشمت ، من تازه کن به پرواز !  
بذار از معبرِ وحشت ، برسم به عاشقانه !  
پا بذار تو خوابِ من تا ، همه‌گانی‌شه ترانه !

## سپور

یه سپور رو چمنای پارک شهر خوابیده !  
کی می دونه توی این لحظه چه خوابی دیده ؟  
خوابِ یه دمپاییِ پلاستیکیِ واسه زنش !  
با یه دَس پیرهنِ گُل دار که بپوشونه تنش !  
خوابِ یه خونه‌ی نُقلی بدونِ صابخونه !  
با یه حوضِ کاشی که یه ماهی توش مهمونه !  
واسه بچّه‌ش خوابِ آبنباتِ چوبی دیده !  
آخ ! که این سپور عجب خوابای خوبی دیده !

کاش که هیچ وقت دیگه از خوابای شیرین نپره !  
وقتی دستاش خالیه بهتره خوابش بپره !

اگه بیدار شه دیگه نه دمپایی ، نه آبنبات !  
نه یه خونه ، نه یه پیرهن ، نه یه حوض توی حیاط !  
وقتی بیدار شه بازم می‌بینه دنیا لاله !  
تنها همصحبتِ اون یه کیسه‌ی آشغاله !  
دوباره صدای صابخونه می‌پیچه تو سرش !  
حرفای زنش یادش میاد ، با تنها پسرش !  
پسری که دوس نداره مثِ اون سپور بشه !  
با زنی که چپُ راست می‌گه الهی کور بشه !

کاش که هیچ وقت دیگه از خوابای شیرین نپره !  
هر کی دستاش خالیه بهتره خوابش بپره !

## گلِ صورتی کاکتوس

نمی‌دونم تو نگاهت ، عشقه ، یا طلسمِ جادوس !  
هم قشنگی ، هم خطرناک ! گلِ صورتی کاکتوس !  
گاهی حضرت سلیمون ، گاهی وقتا خودِ صیاد !  
هر چی هست ، هُدِ هُدِ قلبم ، بیهو تو دامِ تو افتاد !  
این که رو به روت نشسته ، یه کنیز کورُ کر نیست !  
سَرورَم چرا به فکرِ هُدِ هُدِ شکسته پر نیست ؟  
وقتی بارونیِ چشمام ، یه دم این جا نمی‌مونی !  
بعدِ گریه‌م برمی‌گردی ! آقای رنگین‌کمونی !

مردِ من ! حوایِ خسته ، فکرِ یه آدمِ تازه‌س !  
دیگه قبلِ هر گناهی نمی‌گه: آقا ! اجازه‌س ؟

لیلی کجاوه‌ی کج ! حبسِ آشپزخونه‌ام من !  
با یه مجنونِ دروغی ، عُمریِ همخونه‌ام من !  
بگو تا به کی بمونم ، پُشتِ پرده‌های بسته ؟  
از قرنطینه رهام کن ! خسته‌ام ! خسته‌ی خسته !  
چرا ارزونیِ دستات ، کتکه جای نوازش ؟  
چرا حرفِ این اسیرِ نمی‌فهمی با نیازش ؟  
خط به خط شعرِ عذابِ بخون از تنِ کبودم !  
من کنیزکِ همیشه چشمِ گوش بسته نبودم !

مردِ من ! حوایِ خسته ، فکرِ یه آدمِ تازه‌س !  
دیگه قبلِ هر گناهی نمی‌گه: آقا ! اجازه‌س ؟

## پُلِ سُرُخ

روییید بود از لبّت ، یک غنچه‌ی گلِ سُرُخ !  
با پای لبِ گذشتم ، از روی آن پُلِ سُرُخ !  
سیرآبِ تشنه بودن ، ویرانِ یک آبادی !  
در خلوتِ تابیدی ، با یک بغلِ آزادی !  
از تو تماشایی‌ام ، مثل گُلدانِ چینی !  
بی‌تو حضوری معیوب ، یک سنگِ بی‌سنگینی !  
دستانِ تو نیلوفر ، پیچیده بر صنوبر !  
در این قفسِ آزادم ، ای واژه‌بانِ آخر !

آتش‌ترین بانو ! داغی بزن بر من !  
با من سفر کن تا ، آنسوی پیراهن !

در گیسِ تو شناور ، عطرِ هزاران زنبق !  
من مستِ یک ترانه ، در بوسه‌ی معلق !  
تو آمدی ! پیدا شد ، صد دریچه بر دیوار !  
من را ببر به خواهش ! من را ببر به دیدار !  
دیدارِ تو تکراره ، رگباری از زیبایی !  
من را همیشه‌گی کن ، در این شبِ رؤیایی !  
در سایه‌ی تو حل شد ، یک کهکشانِ دلتنگی !  
رنگین‌کمانِ عشقی ، در برزخِ بی‌رنگی !

آتش‌ترین بانو ! داغی بزن بر من !  
با من سفر کن تا ، آنسوی پیراهن !

## آتش فشون

من خودِ آتش فشونم ! خودِ پیغمبرِ شک !  
این که پیشِ تو نشسته یه جهانهِ دخترک !  
دستِ کم نگیر نگاهِ عشقِ التهابش  
زانوهاش خم نشدن پیشِ خداهای کلک !

این که دستات می بوسه ، دستِ دیوِ پس زده !  
این که می میره برات ، هر روز به دنیا اومده !  
این که پا به پای توست تو کوره راهِ گرگ میش،  
واسه صدتا آدم گمشده مثل بلده !

من مژ زلزله آم ! شبیه طوفانِ طبس !  
یاغی یاغی یاغی ! دشمنِ هر چی قفس !  
لاله ی وحشی عشقم تو کویر ! اما نترس،  
واسه اهلی شدنم بارونِ چشمای تو بس !

من سفر می کنم از من به تو ، از تو به جنون !  
می نویسمت نه با قلم ، با قطره ی خون !  
خوش دارم خودم رُ زندونی کنم تو چشمِ تو !  
قدر آزاده ترین برده ی عاشق رُ بدون !

من دستِ کم نگیر ! من آخرین شورشِ آم !  
دیگه عادتت شده معجزه های دم به دم !  
کهکشونم ولی دوس دارم برات سایه بشم !  
خوش به حالِ سایه یی که با تو باشه همقدم !



## بی ریشه

از این بی ریشه روییدن ، از این در سایه غلتیدن ،  
از این تکرار دل گیرم ، بیا تا طعم بوسیدن !  
بیا ! هم رقص دورادور ! بیا ! رؤیای این شبکور !  
که رنجور از سماعم من ، از این با خویش رقصیدن !  
بیر من را به سرسبزی ، تو ای مفهوم بی مرزی !  
که سهم برگ بارم نیست ، در این گل خانه بوسیدن !  
تو و خواب فراموشی ، من با شب هم آغوشی ،  
من این بغض بی ساحل ، تو و بی وقفه خندیدن !  
نگو تقدیر من این بود ، نگو عاشق شدن این بود ،  
هراس دوستت دارم ، عذاب سیب را چیدن !  
چه بی پرسش غزل بگذشت ، چه ناغافل ورق برگشت ،  
دوباره گم شدن در خود ، دوباره دیده دزدیدن !  
دوباره مستی هر شب ، دوباره سوختن از تب ،  
در این پس کوچه افتادن ، در آن پس کوچه شنیدن !  
دوباره با تو دل دادن ، دوباره از تو افتادن ،  
نشان آرزوها را ، از آغوش تو پرسیدن !  
دوباره در به در بودن ، خراب هر گذر بودن ،  
هجوم طعنه هایت را ، به سمت قلب پیچیدن !  
دوباره این شکستن ها ، دوباره چشم بستن ها ،  
و از تو زخم خوردن ها ، ولی از تو ترنجیدن !  
کجایی سرو سرسنگین ! بیا تا این شب غمگین !  
که مثل پیچیک وحشی ، پرم از حس پیچیدن !

## مردِ بارونی

وقتی که از گریه پُرم،  
راه می‌فتم ، بی‌هدف توی خیابون !  
خاطره‌هام می‌شمرم،  
تکُ تنها ، تو سرَم صدای بارون !

تو کدوم پنجره می‌شه پیِ تصویرِ تو گشت ؟  
با کدوم ترانه باید از کنارِ تو گذشت ؟  
تو شبِ ساکتِ قصه ، تو رُ فریاد می‌زنم !  
حتّا بارون که نباره ، مردِ بارونی منم !

حس می‌کنم حروم شدم !  
چیکه چیکه ، دلِ منِ برات می‌باره !  
قصّه‌ی ناتموم شدم !  
اما چشمام ، تا ابد به انتظاره !

تو کدوم پنجره می‌شه پیِ تصویرِ تو گشت ؟  
با کدوم ترانه باید از کنارِ تو گذشت ؟  
تو شبِ ساکتِ قصه ، تو رُ فریاد می‌زنم !  
حتّا بارون که نباره ، مردِ بارونی منم !

## آوازِ خاک

طوماری از خاکم ، با مَهرِ یک پوتین !  
یک مزرعه وحشت ، با بذرِ صدها مین !  
تسلیمِ کابوسِ خوابی زمستانی !  
تن تشنه‌ی کشفِ یک اَبَرِ بارانی !  
هَر سبزه‌یی روید ، وقفِ دروگر شد !  
هَر خوشه‌ی خشمی ، یک باره بی سر شد !  
من ماندم زجره ، صد قرن بی برگی !  
اجبارِ دیداره ، هَر لحظه گل مرگی !  
بر صفحه‌ی جانم ، ده مثنوی زنجیر !  
هاشورِ گستاخِ صدها کلاغِ پیر !  
در این نفس تنگی ، کو رُخصتِ فریاد ؟  
کو مهلتِ توفان ، کو بیرقِ شن باد ؟  
بی تابِ هجرت از دامِ فراموشی !  
فانوسِ فریادم ، در چنگِ خاموشی !  
محکومِ آرامش ، در این زمستانم !  
اما در این پيله ، دیگر نمی مانم !  
رؤیای صد جنگل ، در نبضِ من جاریست !  
اتمامِ این لکنت ، آغازِ بیداریست !  
از شُخِمِ هَر شَلّاق ، یک مُشت می روید !  
این رُستن از رَستن ، افسانه می گوید !  
یک باره می پوشم ، شولای آبادی !  
می روید از جانم ، یک خرمن آزادی !  
آغازِ رویدن ، ختمِ دروگراهاست !  
میلاَدِ هَر طوفان ، آرامشِ دریاست !

## ناهمسفر

روزای خوبِ هفته ،  
هنوز یادم نرفته ،

همون روزای رنگی ، که دستای قشنگت میونِ دستِ من بود !  
شبای یوسف آباد ، پُر از یه حسّ تازه مَثِ عاشقِ شُدن بود !

میونِ آسمون ، دلامون خونه داشت !  
نگاهِ عاشقم ، رو ماهِ صورتِ تو خنده می ریخت ، بوسه می کاشت !

تو اون پسکوچه‌ها ، می خوندیم تا سحر !  
ولی تنها شدم ، تو پیچُ تابِ جادّه ، جامِ گذاشتی ! ناهمسفر !

برای من هنوزم بدونِ یوسف آباد ، تمومِ دنیا هیچه !  
می دونم تا همیشه توی تاریکی شب ، صدام اون جا می پیچه !

روزای خوبِ هفته ،  
هنوز یادم نرفته ،

همون روزا که قلبم ، تو چشمای تو گم شد ، مَثِ ماهی تو دریا !  
بهم گفتمی که دستت ، تو دستم مونده گاره ، من بُردی به رؤیا !

برای من هنوزم ، بدونِ یوسف آباد ، تمومِ دنیا هیچه !  
می دونم تا همیشه ، توی تاریکی شب ، صدام اون جا می پیچه !

## بانوی آسایش

با خود گلاویزم ، با دشنه‌یی در دست !  
یک کوچه‌ی تارم ، از هر دو سو بن بست !  
تنه‌اتر از آدم ، در بستری خالی !  
هر شب هم آغوشِ حوای پوشالی !  
در استخوان تیری ، از طعنه‌ی یاران !  
سروی در انکاره ، قوم تبرداران !

من را تماشا کن ، در اوج فرسایش !  
با من بیا تا عشق ! بانوی آسایش !  
تصویرِ صد خورشید در برکه‌یی سنگی !  
شعری محیا کن ، در این غزلمرگی !

این صورتک‌ها را ، از آینه کم کن !  
عهدِ نگاهت را ، با بوسه محکم کن !  
من را بسوزان در ، آتشفشانی سبز !  
با من صمیمی شو ، تا خلوتی بی‌مرز !  
تو پیچکِ نوری ، پیچیده بر دیوار !  
فواره‌ی بیدی ، در حوضِ شالیزار !

من را تماشا کن ، در اوج فرسایش !  
با من بیا تا عشق ! بانوی آسایش !  
تصویرِ صد خورشید در برکه‌یی سنگی !  
شعری محیا کن ، در این غزلمرگی !

## چپ

خبرای بدی از دنیا میاد! رفیقکم!  
شنیدم پریده رنگِ سرخِ پرچما یه کم!  
شنیدم لنین تو تگزاس سه تا کارخونه زده!  
شنیدم فیدل نشون مکدونالدُ بلده!  
شنیدم که تروتسکی با تبر تو گردنش،  
شده آرتیستِ یه فیلمِ هالیوودی با زنش!  
وقتی عکسِ چه شده تی شرتِ خواننده‌ی رپ،  
دیگه آبرویی باقی می‌مونه برای چپ؟

چپا چپ کردنُ آوردنشون به راهِ راست!  
بگو سرزمینِ موعودِ برابری کجاست؟  
پیشِ قدرتِ رُباتِ کِنِفِ شُدنِ کارگرا!  
شکرِ نی‌شکرای کوبا شد کوکاکولا!

شنیدم که هوشه‌مین رییسِ سازمانِ سیاس!  
استالین یه گله‌دارِ دُمِ کُلفتِ تو آمریکاس!  
خیلیا می‌گن آئنده شده تاجرِ سهام!  
دستِ لَخ‌والسا رُ دیدنِ تو جیبِ عموسام!  
شنیدم مائو تو غرب رستورانِ چینی زده!  
مالکوم X هزار دفعه به رستورانش اومده!  
دیگه حرمتی نداره نه مسلسل، نه قلم!  
خبرای بدی از دنیا میاد! رفیقکم!

چپا چپ کردنُ آوردنشون به راهِ راست!  
بگو سرزمینِ موعودِ برابری کجاست؟  
کارگرا کم آوردنِ پیشِ قدرتِ رُبات!  
هر چی نیشکر تو کوباس شده وقفِ آبنبات!

## سیلی از ابریشم

می نویسم: پرواز! می نویسی: رگبار!  
می نویسم: یک رقص! می نویسی: بر دار!  
می نویسی: شلاق! می نویسم: ایمان!  
در قفس می پیچد، نعره‌ی یک انسان!  
می نویسم: فریاد! می نویسی: هرگز!  
می عبورم از تو! ای چراغِ قرمز!

من نمی ترسم از، این شبِ خون آلود!  
سد فرو می ریزد، با خروشِ یک رود!  
در تن من جاریست، سیلی از ابریشم!  
زیر این سرنیزه، تازه من، من می شم!

می نویسی: زندان! می نویسم: خوش تر!  
می نویسی: اعدام! می نویسم: دیگر؟  
می نویسی: ظلمت! می نویسم: خورشید!  
برفِ پیراهن را، یک بغل گُل روید!  
می نویسی: هشدار! مرگ در نزدیکی!  
می نویسم: انکار! تا ته تاریکی!

من نمی ترسم از، این شبِ خون آلود!  
سد فرو می ریزد، با خروشِ یک رود!  
در تن من جاریست، سیلی از ابریشم!  
زیر این سرنیزه، تازه من، من می شم!

## امضاً

بیا با هم سفر کنیم ، به دنیای نقاشیا !  
تا پلکِ پابلویکاسو ، تا وحشتِ گوئرنیکا !  
تا آخمِ چهره‌ی ژوکوند که گم شده پشتِ نقاب !  
تا میزِ شامِ آخرُ وسوسه‌ی نانُ شراب !  
تا ردِ پایِ میکِل آنژ رو تنِ سقفِ کلیسا !  
تا کتِ کلویسُ غمِ مبهمِ خطایِ سیا !  
دلَم می‌خواد با تو توی دنیای رنگا گم بشم !  
گلای آفتاب‌گردونِ ون‌گوگ بشماریم با هم !

منُ ببر تا باورِ پیغمبرای رنگُ بوم !  
معجزه کن با امضایِ این تابلوی نیمه تموم !

می‌شه یه عمری خیره موند به رنگِ پرده‌ی شاگال !  
هم‌راهِ سالوادوردالی می‌شه سفر کرد به محال !  
همیشه دستای سزان دستای یه جادوگره !  
جادوگری که چشمارُ به عمقِ رؤیا می‌بره !  
مارسل دوشان با زنِ ... از پله‌ها پایین میاد !  
آدمُ از جا می‌کنه مثلِ پری تو دستِ باد !  
گوگن یه دنیایی داره ، یه عالمی داره ماتیس !  
چی رُ می‌دیده رامبراند تو اون همه نگاهِ خیس ؟

منُ ببر تا باورِ پیغمبرای رنگُ بوم !  
معجزه کن با امضایِ این تابلوی نیمه تموم !



## رنگین کمون

اگه دلا پُرخونِ از دستِ زمونه !  
زنده‌گی مون تو دستِ از ما بهترونه !  
با تو می‌شه ، دفترچه‌ی ، شبُ ورقِ زُد !  
رنگ چشات ، یادآور ، رنگین‌کمون !

اگه چشمونِ دَم به دَم بارونی می‌شه !  
اگه همه حبسیم تو یه زندونِ شیشه !  
دستای تو ، کلیدِ این ، قفلای بسته‌س !  
چشمای تو ، فانوسکه ، راهِ همیشه !

منُ بگیر از این شبای بی‌ستاره !  
منُ رها کن از یه هقِ هقِ دوباره !  
نذار که شب ، عطرِ تو رُ ، اَزم بگیره !  
بدونِ تو ، تقویمِ من ، بهار نداره !

منُ بَبَر تا دیدنِ خوابای تازه !  
منُ بَبَر تا یک سوالِ بی‌اجازه !  
دلَم از این ، شبِ یخی ، خیلی گرفته !  
برقِ چشات ، هنوز بَرام ، حادثه‌سازه !

مهِ غلیظِ سایه‌ها چشمامُ بسته !  
دنبالِ خورشیدم با فانوسِ شکسته !  
شنیدنِ ، صدایِ تو ، مقصدِ راهه !  
برای این ، مسافره ، خسته‌ی خسته !

## یادِ من باش!

وقتی شب از کوچه رد شد،  
حکم خنده تا آبد شد،  
وقتی گل صدتا سبد شد ، یادِ من باش!

وقتی غم ، خونه نشین شد،  
وقتی سایه نقطه چین شد،  
روزگار بهتر از این شد ، یادِ من باش!

هر جا راه بسته دیدی،  
آینه‌ی شکسته دیدی،  
یا به مرد خسته دیدی ، یادِ من باش!

سر پیچ هر ترانه،  
پشت هر حرف بهانه ،  
تا همیشه عاشقانه ، یادِ من باش!

جای من رُ خالی کن،  
اگه خورشید در اومد!  
اگه جادوی سیاهی ، بی اثر شد!  
جای من رُ خالی کن،  
اگه غصّه سر اومد!  
اگه قاصدک دوباره ، خوش خبر شد!

## هر بوسه، یک ترانه

مصلوبِ گل‌میخِ غزل! مسیح‌ذختِ باکره!  
مرا از این شکنجه‌گاه، ببر به بزمِ خاطره!  
سکوتِ پُرِ عربده‌یی، نشسته در گلوی من!  
ببین که در تو گم شدم! بیا به جُستِ جوی من!  
برای فتحِ خوابِ تو، طلسم‌ها شکسته‌ام!  
از دوره کردنِ سراب، از منِ کهنه خسته‌ام!

تاجِ خَلدنده‌ی تو، دو دستِ کالِ من بود!  
با تو، من شکسته در حالِ ما شدن بود!  
هر لحظه آیه‌یی بود، هر بوسه یک ترانه!  
گُلواژه‌های ما شد، انجیلی عاشقانه!

صلیبِ لعنتِ مرا، به روی شانه می‌کشی!  
من مجرمی بر سرِ دار، تو لحظه‌ی بخشایشی!  
هجومِ تازیانه‌ها، اتمامِ رؤیایت نبود!  
حماسه‌ی عشقِ مرا، بخوان از این تنِ کبود!  
طلسمِ بوسه‌های تو، انکارِ این شب‌گریه‌هاست!  
من غرقه‌ام در اشتباه، مهربابِ آغوشت کجاست؟

تاجِ خَلدنده‌ی تو، دو دستِ کالِ من بود!  
با تو، من شکسته در حالِ ما شدن بود!  
هر لحظه آیه‌یی بود، هر بوسه یک ترانه!  
گُلواژه‌های ما شد، انجیلی عاشقانه!

# نوبل

نه من احمد ، نه تو آيدا ! نه نرودا ، نه ماتيلدا !  
نه تو سيلوياپلاتي ، نه منم گارسيالوركا !  
اما وقتي كه نگاهت ، سايه مي ندازه رو دستام ،  
من خود معجزه مي شم ، انگاري صاحب دنيا !  
شعرايي مي گم كه حتا ، شيمبورسكا هم بلد نيست !  
شعرا خوبم اگه باشن تو فقط مي گي كه : بد نيست !  
شعراي رمبو و اليوت ، پيش تو رنگي ندارن !  
شعراي پاز نمي تونن ، دلت به دست بيارن !

جايزه ي نوبل پيش لبخندت اسباب بازيه !  
به عشق يه تبسمت كارم ترانه سازيه !

بگو چي بگم كه قدر يه نگاه تو بي ارزه !  
پيش جذبه ي دو چشمت دستاي غزل مي لرزه !  
با تو ياغي مي شه واژه ، دل مي شه پُر از شهامت !  
مي دونم كه كم مي آورد پيش تو ناظم حكمت !  
حتا لنگستون هيوزام از شب چشمات نگفته !  
عاشقانه هاي الوار با تو از سكه مي افته !  
تو رُ توي شعر آوردن ، حسرت دل برشت !  
بهترين ، زيباترين شعر ، کنار تو زشت زشت !

جايزه ي نوبل پيش لبخندت اسباب بازيه !  
به عشق يه تبسمت كارم ترانه سازيه !

## جرأتِ ترانه

تو جرأتِ ترانه‌یی ، در این قلم‌شکسته‌گی !  
زایشِ یک پروانه‌یی ، در شبِ پیله‌بسته‌گی !  
چراغ‌بانِ مقصدی ، در این ظلامِ بی‌بَد !  
تو با نسیمِ می‌رسی ، که مه کنار می‌رود !  
در تبِ اشتیاقِ تو ، حریقِ زاده می‌شود !  
مرا بگیر از این عطش ، از این دقیقه‌های بد !

در شبِ بارانِ تَبَر ، معجزه‌ی گیاه باش !  
شکستِ نامنتظرِ بغضِ مرا پناه باش !

رجعتِ دست‌های تو ، فسخِ تمامِ دردهاست !  
طنینِ گام‌های تو ، ضامنِ اوجِ این صداست !  
شکوهِ سرِ رسیدنت ، زوالِ هر شعبده‌شُد ،  
جرقه‌ات تولدِ لهیبِ آتش‌کده‌شُد !  
پرس به انتظارِ من ، پرس به فریادِ سکوت !  
بیا که باغی از غزل بروید از این برهوت !

در شبِ بارانِ تَبَر ، معجزه‌ی گیاه باش !  
شکستِ نامنتظرِ بغضِ مرا پناه باش !

## کوچه‌ی اقا قیا

دوس ندارم دیگه خواب ببینم!  
توی خواب تو رُ بی تاب ببینم!

بدونم که نگرانِ حالِ منی!  
تو نخِ هر روزِ هر سالِ منی!

بعدِ تو تنها شده این دلِ من!  
خونه‌ی غم‌ها شده این دلِ من!

مَثِ گُلِ یاسی تو شبای من!  
عطرِ تو پیچیده توی هوای من!

من رُ از این خونه نبر!  
من نمی‌خوام که برم به سفر!  
من رُ نبر ... من رُ نبر.. من رُ نبر...

دوس ندارم دیگه خواب ببینم!  
توی خواب تو رُ بی تاب ببینم!

جای تو خالی توی قصه‌ی ما!  
بیا بریم تو به کوچه‌ی اقا قیا!

## پایان

زمونه‌مون ، زمونه‌ی سکوتِ غولایِ صداس !  
ریتمایِ رَپ ، تیرِ خلاصِ واسه همه حنجره‌هاس !  
زنگِ صدایِ باب‌دیلن ، دیگه نداره حرمتی !  
آهنگایِ جوآن‌بائز ، نداره قدرِ قیمتی !  
بابِ مارلی مُرده تو دلِ جنگلِ ماریِ جوانا !  
شبیهِ لالاییِ شُده نعره‌هایِ متالیکا !  
تو بطریِ جانیِ واکر ، ساکت شُده جیم‌موریسون !  
با یکی از ترانه‌هاش ، امروزِ قصّه رُ بخون :

**.This is the end , beautiful friend**  
**.This is the end , my only friend , the end**

از وودی‌گاتریِ حرفیِ زمزمه‌ییِ نیس این روزا !  
گلوله کاشتن تو دلِ لنون ، بزرگِ بیتلا !  
دیگه نه کویین می‌خونه ، ترانه‌ی تازه‌تری ،  
نه جیمی هندریکس می‌زنه ، به سیمِ گیتارش سَری !  
قرنِ ما قرنِ مرگِ اینِ غولایِ خوش حنجره بود !  
ترانه‌هاشون هر کدوم مثلِ هزار پنجره بود !  
خاموش شُدن یکی یکی ستاره‌هایِ رؤیایی !  
رسیده فصلِ سلطه‌ی ، ستاره‌ی مقوایی !

**.This is the end , beautiful friend**  
**.This is the end , my only friend , the end**

## شعری رسیده از خواب

آغوش تو تابستان! پیراهنت سیبستان!  
نفس‌هایت شومینه، در چله‌ی زمستان!  
هر چشمت یک پرنده! هر تاس تو برنده!  
بر سفره‌ی لب تو، شیرینی کشنده!  
ساق‌ستون معبد! شرم تو ناب‌مُمتد!  
رنگ نگاهت بین، غروب شب مردد!  
تن تو یاسی سفید! گیست غیاب خورشید!  
لبخندت یک گلوبند، با فوجی از مروارید!

مرا بتاب! بتاب! از گلایه بیزارم!  
مرا بخواب! بخواب! در عطش گرفتارم!  
مرا ببر به شروعی دوباره در پایان!  
مرا ببر، ببر به «تو را دوست می‌دارم!»

آخم تو مرگ گیتار! آتش در یک زیتون‌زار!  
اندوه تو میلاده، دیواری روی دیوار!  
یاد تو رقص مهتاب، در ذهن گنگ مُرداب!  
ترسیم تو حضوره، شعری رسیده از خواب!  
لمس تو لمس شب‌بو! در لحظه‌یی غزلگو!  
صدای پایت در شب، آوازِ آخرِ قو!  
دیدار تو تولد! کشفی دوباره در خود!  
از عطر تو صدای عاشق شنیدنی شد!

مرا بتاب! بتاب! از گلایه بیزارم!  
مرا بخواب! بخواب! در عطش گرفتارم!  
مرا ببر به شروعی دوباره در پایان!  
مرا ببر، ببر به «تو را دوست می‌دارم!»



## ترانه‌ی آزادی

خیلی با ارزشی مثلِ یه ترانه توی زندون!  
بغضِ لحظه‌ی وداعی، تو شبای تیربارون!  
مَثِ نعره نکشیدن، از لَجِ شکنجه‌گرها!  
طعمِ هق هقِ شریکی، تو شبِ بدونِ فردا!  
تو شکوهِ گفتنِ نه بعدِ شلاقِ زیادی!  
حسِ خوندنِ سرودی، تو سکوتِ انفرادی!

ای غنیمت! ای مقدّس! واژه‌ی شکنجه دیده!  
حتّا از طنینِ اسمت، رنگِ تاریکی پَریده!  
تا اَبَد به تو رسیدن، واسه بیداری دلیله!  
ای تو زیتونُ کبوتر! ای همیشه پُشتِ میله!

دل دلِ یه خوابِ نابی، پُشتِ چشم‌بندِ سیاهی!  
خسته کردنِ مفتّش، با نشونِ اشتباهی!  
وقتی اجباری دیدار، از پسِ یه شیشه‌ی مات،  
تو شکفتنِ یه مُشتی، تو اتاقکِ ملاقات!  
لحظه‌ی زیبای رَدِ برگِ توبه‌نامه‌یی تو!  
شوقِ خندیدن به حکمِ بخششِ خودکامه‌یی تو!

ای غنیمت! ای مقدّس! واژه‌ی شکنجه دیده!  
حتّا از طنینِ اسمت، رنگِ تاریکی پَریده!  
تا اَبَد به تو رسیدن، واسه بیداری دلیله!  
ای تو زیتونُ کبوتر! ای همیشه پُشتِ میله!

## معبد

نگاهت روشنه ، نابه ! همیشه غرق مهتابه !  
می گن سیمرغ افسانه ، تو چشمای تو می خوابه !  
چشات هم رنگ پاییزه ! تو برفش خنجر تیزه !  
داره از کندوی چشمت ، عسل بی وقفه می ریزه !  
واسه پرواز هر یاری ، تو آغوشت قفس داری !  
دو آبروت کمون کردی ! شاید با ما هوس داری !

توی گندمزار چشمت ، می شه گم شد ! می شه رقصید !  
معبد مردمکات می شه زانو زد بوسید !  
هر کی چشم دوخته به چشمت ، سر گذاشته به ستاره !  
واسه انعکاس چهرهت ، حتا آینه کم میاره !

رو لبها حرف آزادی ! تو دستت قفل فولادی !  
نمی دونی که با حرفات ، چه کاری دست دل دادی !  
با اون گیسای ابریشم ، سیاهم می کنی کم کم !  
یه اقیانوس توی دستات ، می شه یک قطره ی شبنم !  
من بازی بده بازم ! می خوام باشی تو آوازم !  
من از هر لحظه ی با تو ، یه شعر تازه می سازم !

توی گندمزار چشمت ، می شه گم شد ! می شه رقصید !  
معبد مردمکات می شه زانو زد بوسید !  
هر کی چشم دوخته به چشمت ، سر گذاشته به ستاره !  
واسه انعکاس چهرهت ، حتا آینه کم میاره !

## زندونی

زیرِ یه سقفِ سُربی ، بینِ چهارِ تا دیوار ،  
کنجِ سیاهِ سلول ، نشستهِ مَرِدِ بیدار !  
سلولِ انفرادی ، نه خنده و نه شادی !  
دلخوشیایِ ناچیز ، غصّه‌هایِ زیادی !  
خطایِ انتظارِ یه عُمره که شمرده !  
هر هفتا خطِ یه هفته‌س ، هر خطِ یه روزِ مُرده !  
دوس نداره سیاهی ، تو شهرِ قصه باشه !  
قیمتِ قفلِ زندون ، خاموشیِ صداشه !

همیشه رو لباشه ، هاشورِ گنگِ لبخند !  
ساکت نمونده هرگز ، حتّا پس دهن‌بند !  
به فکرِ فتحِ ماهه ، برده‌ی جزرُ مد نیست !  
سکوتُ دوس نداره ، زانو زدنِ بلد نیست !  
به چشمکِ حقیرِ ستاره دل نداده !  
نه اهلِ ترسُ تسلیم ، نه عضوِ حزبِ باده !  
توی اجاقِ سینه‌ش ، آتشفشونِ خفته‌س !  
لبریزِ انفجاره ، صد نعره‌ی نگفته‌س !

توی چشمایِ دُرُشتش ، دوتا آفتابگردون !  
خوابِ خورشیدُ می‌بینه ، تو شبایِ زندون !  
می‌دونه تعبیرِ خوابش توی دستِ خودشه !  
حاضره برایِ خورشیدِ حتّا قربونی بشه !

## توفان

به تو گفتم لنگرِ قایقِ سرگردون باش !  
به تو گفتم سنگرِ وحشتِ این مجنون باش !  
گفتم این ماهی که قلبش قَدِ اقیانوسه،  
داره تو عمقِ یه حوضِ نیمه پُر می پوسه !  
تو با دستات واسه من یه سقفِ لرزون ساختی !  
من فریادمُ تو کنجِ قفسِ انداختی !  
اعتمادم قیمتش چن تا ترانه‌گریه بود ؟  
چن تا سد نشسته بودن به کمینِ تنِ رود ؟

عمقِ چشما تُ می خواستم برای شب‌گردی !  
تو می‌گفتی مَرهمی ، نگفتی کوهِ دردی !  
توی لبخندِ قشنگت ، برقِ خنجرِ داشتی !  
آخه تو آرامشِ توفانُ باورِ داشتی !  
وقتی که وسعتِ عشقم حجمِ آغوشت شد ،  
خاطراتِ خوبمون همه فراموشت شد !  
منُ بخشیدی به این شبای ناهشیاری !  
به گلایه‌های تلخُ هق‌هقِ تکراری !

حالا از من واسه من چی مونده باقی ؟  
غیر از این معجزه‌های اتفاقی !  
غیر از این ترانه‌های گاهُ بی‌گاه ؟  
غیر از این فواره‌های سُستِ کوتاه ؟

## د د ت

شبا سیاه ، روزا سیاه ! هر کار خوبی یه گناه !  
خط خطی صورت ماه ! عاشقی یعنی اشتباه !  
نه چراغ نه ستاره ! قلب خورشید پاره پاره !  
آدمای خوب ، آواره ! هر درخت چوبه‌ی داره !  
سیب جادو کال کال ! قناری هم لال لال !  
هر ثانیه صدتا ساله ! گلای باغچه جزغاله !  
چشما بسته ! دستا بسته ! آدما خسته‌ی خسته !  
همه فانوسا شکسته ! خنجر تو سینه تا دسته !  
نه آفتابی ، نه مهتابی ! سیاه شده رنگ آبی !  
تو که دچار عذابی ، شبا چه جوری می‌خوابی ؟  
بگو تو بارون اسید ، می‌شه دنیا رُ زیبا دید ؟  
دِدِت رُ نفس کشید ؟ جهنم به جون خرید ؟  
داد می‌زنم ! داد می‌زنم ! باید سکوت بشکنم !  
آتشفشون تو پیرهنم ! تنها صدای شب منم !  
شبا تاریکه ، تاریکه ! کوچه‌ها تنگ باریکه !  
ابر سیاه چه نزدیکه ! خون می‌چکه ، چیکه چیکه !  
دنیا مثل جهنمه ! غصه زیاد ، شادی کمه !  
همه جا داد همهمه ! همه جا دشنه و قمه !  
تو روزگار لعنتی ! دفتر شعرا خط خطی !  
غم ارزون ، شادی قیمتی ! خنده رو لب‌ها زینتی !  
نه چپ می‌رم ، نه راست میام ! تلو تلو می‌رن پاهام !  
نمی‌افتم تو تور دام ! آخه من آخرین صدام !

## زنبقِ خاکستری

تو یه بغضی که ترک خوردی ولی نمی‌شکنی!  
تو یه کبریتی که می‌خوای شب آتیش بزنی!  
نقشِ یه رنگین‌کمانی وسطِ تخته سیاه!  
غیرِ قانونی‌ترین سطرِ ترانه‌ی منی!

نفساتِ جزرُ مدِ دریای شیرُ عسله!  
پیشِ تک‌تازیِ تو پای ترانه‌ها شله!  
زنبقِ خاکستری! سیبِ طلای چیدنی!  
قصه‌ی من با تو فردا خودِ ضرب‌المثله!

مثلِ بوسیدنِ ماهی! مثلِ کش رفتنِ خورشید!  
ششمین حسِ دُرستی، تو دوراهیِ یه تردید!  
نابه‌چنگی مثلِ حسِ خونه ساختن روی ابرا!  
شوقِ رو دریا دویدن، شوقِ تعبیرِ یه رؤیا!

تو یه فواره‌یی که مهتابُ بوسه می‌زنی!  
یه گلی که تو زمستون تشنه‌ی شکفتنی!  
آخرین صفحه‌ی قصه‌های عاشقونه‌یی!  
لحظه‌ی بکرُ بزرگِ باز به هم رسیدنی!

روی شیروونیِ چشمت لونه‌ی کبوتره!  
توی عطرِ نفسات هزارتا یاسِ پَرپَره!  
منُ مهمونِ یه جمله کن به اندازه‌ی عشق!  
بگو که سکوتِ تو حوصله‌مُ سر می‌بره!

## پنجهی آفتاب

توی چشم من نگاه کن! به نگاه عاشقونه!  
بذار این صدای خسته، تا سحر برات بخونه!  
توی چشم من نگاه کن! بذار از تو تازه تر شم!  
کاری کن تو شب تاریک، با ستاره همسفر شم!  
کی به جز من با نگاهت، صدتا کهکشون می سازه؟  
کی به جز من با حضورت، می رسه به فصل تازه؟  
اون کیه که لحظه هاش با تو می گذرونه تو خواب؟  
بگو اسمم می دونی! باتو آم! پنجهی آفتاب!  
توی چشم من نگاه کن! تا دوباره زیر روشم!  
دوس دارم تو کوچه تا صبح، با تو گرم گفت گو شم!  
توی چشم من نگاه کن! هر نگاه تو یه دنیاس!  
وقتی نیستی پیش چشمم، دل من تنهای تنهاس!  
کی به جز من واسه برق یه نگاه تو می میره؟  
عمریه که آرزوشه، دستت یه بار بگیره؟  
اون کیه که چشم به راهه، سر رسیدن تو مونده؟  
بهترین ترانه هاش همیشه واسه تو خونده؟

دو تا چشمات، دوتا الماس!  
عطر تو، عطر گل یاس!  
رنگ چشمات یه معماس!

آخ! که چشمات چه قشنگه!  
نمی دونم به چه رنگه!  
داره به دلم می جنگه!

## امنیت

پی امنیتِ بودن ، پی کشفِ سایه‌بونم !  
از کدوم جاده باید رفت ؟ نمی‌دونم ! نمی‌دونم !  
تا به امنیت رسیدن ، صدتا راهِ دوره کردم !  
نمی‌دونم که بترسم ، یا به دنبالش بگردم !  
هر کی اومد دم از اون زد ! هر کسی با هر مرامی !  
من ساده ر نگاه کن ! افتادم توی چه دامی !  
رو به روم جاده‌ی تردید ، پشتِ سرِ درای بسته !  
دنبالِ خونه‌ی خورشید ، با یه فانوسِ شکسته !  
پیشِ پام نمی‌بینم ، هر رفیقی یه سرابه !  
هر چراغی چشمِ گرگه ! شاید امنیت به خوابه !  
گاهی امنیت یه چتره ، تو شبِ رگبارِ پرسه !  
گاهی وقتا یه نقابه ، که آدم ازش می‌ترسه !  
هم صمیمی ، هم خطرناک ! هم رهایی داره ، هم بند !  
صدتا دشنه می‌شه پنهنون ، پشتِ هاشورِ یه لبخند !  
همه می‌شناسنش اما ، هیچ کسی اون ندیده !  
هیچ کسی طعمِ یه لحظه امنیت ر نچشیده !  
دیگه تو تموم دنیا ، حتا اسمش رفته از یاد !  
واسه التیامِ این درد ، من مهمون کن به فریاد !  
امنیت کجای رؤیا ، امنیت کجای دنیاس ؟  
تو کدوم قسمتِ خُشکی ؟ تو کدوم نقطه‌ی دریاس ؟  
شاید این منم که باید تن به وحشتم نبازم !  
چترِ امنیت حتماً خودِ من باید بسازم !

خونه‌ی امنیت کجاس ؟ کجای این همه هراس ؟  
پشتِ کدوم دیوارِ مه ؟ تو غربتِ کدوم صداس ؟  
هرجا که هست ، هر چی که هست ، من تو خیالِ فتحشتم !  
برای پیدا کردنش ، باید که قربونی بشم !



## گُلِ پونه

گُلِ پونه! بذار آتیشِ عشقمِ شعله‌ور شه!  
نذار این شب بدونِ برقِ چشمِ تو سحر شه!  
ببین! فانوسکِ آوازِ من روشن شد از تو!  
نذار این شب‌زده تو شهرِ گریه در به در شه!

هنوزم لحظه‌هام از یادِ تو سرشاره! پونه!  
هنوز این حنجره تنها برای تو می‌خونه!  
بیا بشکن سکوتِ لحظه‌های شیشه‌یی رُ!  
کمک کن اتفاقِ عشقمون یادم بمونه!

گُلِ پونه! نذار افسانه‌مون پایون بگیره!  
مبادا این پرنده قبلِ پروازش بمیره!  
بیا دستای سردم رُ بگیر تو دستِ گرمت!  
یه بغضِ کهنه تو زندونِ این سینه اسیره!

تا بُن‌بستِ چشات نفسِ نفسِ ترانه راهه!  
بدونِ عطرِ شالت روزگارِ من سیاهه!  
نگاهت حادثه‌س تو غربتِ تنهاییِ من!  
توی فصلِ سقوطم، شونه‌ی تو تکیه‌گاهه!

گُلِ پونه! نابِ نابم با تو!  
یه غزلِ فاصله دارم تا تو!  
کی می‌دونه تو مسیرِ عاشقی،  
من همیشه مونده‌گارم یا تو؟

## هم‌خاک

دستتُ به من بده! هم‌خاکِ من! باید از دیوارِ سایه رد بشیم!  
هم‌صدایی یعنی آفتابی شدن! باید آوازِ هم بلد بشیم!  
وقتشه ستاره‌ی صدای ما ، شهرِ خواب‌آلوده رُ روشن کنه!  
وقتشه این باغِ پاییزیِ سرد ، پیرهنِ سبزِ بهارُ تن کنه!  
وقتشه که گندمایِ مزرعه، بینِ فوجِ کفترِ قسمت بشن!  
واسه روشن کردنِ فانوسِ عشق ، کبریتِ ترانه رُ آتیش بزَن!

برای سفره‌های خالیِ شهر، قرصِ نون ، نه ، قرصِ ماهِ میاریم!  
خورشیدُ از پشتِ کوها می‌چینیم ، تو بخاریایِ خاموش می‌ذاریم!  
توی قصه‌ی گرسنه نیست ، اگه با هم یکی شن دستای ما!  
راهِ شیری باید از شبِ رد شه تا، کهکشون بشن با هم ستاره‌ها!

دستای من بگیر! هم‌خاکِ من! بیا هم‌صدایی رُ باور کنیم!  
خونه گل‌بو می‌شه از صدای ما ، باید آوازِ هم از بر کنیم!  
بیا این دنیا رُ نقاشی کنیم ، پای هر پنجره سروی بکشیم!  
غمُ غصه‌ها رُ خط‌خطی کنیم، سقفِ بچه‌های دربه‌در بشیم!  
بچه‌های کوچ‌های خاکی می‌شه به باغُ گلُ سبزه رسوند!  
می‌شه با هم‌دیگه هم‌صدا شدُ از یه شهرِ پُر امید ترانه خوند!

برای سفره‌های خالیِ شهر، قرصِ نون ، نه ، قرصِ ماهِ میاریم!  
خورشیدُ از پشتِ کوها می‌چینیم ، تو بخاریایِ خاموش می‌ذاریم!  
توی قصه‌ی گرسنه نیست ، اگه با هم یکی شن دستای ما!  
راهِ شیری باید از شبِ رد شه تا، کهکشون بشن با هم ستاره‌ها!

## تعبیر

رنگین کمون! رنگی بزن به این شبِ خاکستری!  
من بَبَر به عمقِ عشق، از اوجِ این نابوری!  
پروانه‌ی فریادُ با اعجازِ دستات زنده کن!  
فکری واسه تحمّلِ این حیرتِ کشنده کن!  
اومدنت تعبیر صد رؤیای نابُ تازه بود!  
برای آرامشِ من، آغوشِ تو اندازه بود!

تو اومدی تا آینه بازم تماشایی بشه!  
این قطره تو رگبارِ تو گم بشه! دریایی بشه!  
تو اومدی تا کوچه از عطرِ تو پُر عابر بشه!  
این واژه‌مُرده تو تب دیدنِ تو شاعر بشه!

رنگین کمون! پُلی بزن از این جا تا طلوعِ من!  
بذار که تو چشمای تو، پیدا شه معنای وطن!  
امنیتِ آغوشتُ فرصتُ بده باور کنم!  
ترانه‌ی نگاهتُ با یه نگاهِ اَزبَر کنم!  
فرصت بده تا پُر بشم از خاطره، از منظره!  
بذار که با بودنِ تو گُلِ خونه شه این حنجره!

تو اومدی تا آینه بازم تماشایی بشه!  
این قطره تو رگبارِ تو گم بشه! دریایی بشه!  
تو اومدی تا کوچه از عطرِ تو پُر عابر بشه!  
این واژه‌مُرده تو تب دیدنِ تو شاعر بشه!

## دخترِ جادو

چرا اسمم از تو قلبت خط زدی ؟  
رفتی اما دوباره این جا اومدی !  
فوتِ آبی راهِ عاشقِ کشتنُ !  
می زنی حتّا سایه‌ی قلبِ منُ !

آهو ! دخترِ جادو ! مهربونیِ چشایِ نازتِ کو ؟  
آهو ! دخترِ جادو ! اون نگاهِ ترانه‌سازتِ کو ؟

گفتی آسمونِ زنده‌گی مون روشنه !  
گفتی دستت همیشه تو دستِ منه !  
اما رفتی بی خیالِ اشکایِ من !  
حالا خالی حتّا تو قلبت جایِ من !

آهو ! دخترِ جادو ! مهربونیِ چشایِ نازتِ کو ؟  
آهو ! دخترِ جادو ! اون نگاهِ ترانه‌سازتِ کو ؟

برو که دیگه از دروغات خسته‌ام !  
درِ قلبمُ رو خیالتِ بسته‌ام !  
ولی یادت هنوز تو قلبمِ روشنه !  
هنوز سمتِ وردِ آوازِ منه !

آهو ! دخترِ جادو ! مهربونیِ چشایِ نازتِ کو ؟  
آهو ! دخترِ جادو ! اون نگاهِ ترانه‌سازتِ کو ؟

## مُشتُ گرهِ کن

اگه شب از مُشتِ تو شاکیه ، مُشتتُ گرهِ کن !  
اگه روزگارت هر کی هر کیه ، مُشتتُ گرهِ کن !  
وقتی زبون ، زبونِ مُسلسله ، مُشتتُ گرهِ کن !  
وقتی ارّه مالکِ جنگله ، مُشتتُ گرهِ کن !  
وقتی معنیِ نه مِثِ آریه ، مُشتتُ گرهِ کن !  
وقتی هر ترانه متواریه ، مُشتتُ گرهِ کن !

مُشتتُ گرهِ کن ! بگو: نه ! بگو ! مُشتتُ گرهِ کن !  
مُشتتُ گرهِ کن ! نگو: چاره کو ؟ مُشتتُ گرهِ کن !

با توأم ! با تو ! بچّه ی پاپتی !  
تو نگاهته بمبای ساعتی ،  
نگو راحتِ راحتِ راحتی ،  
مُشتتُ گرهِ کن !

با توأم ! با تو ! دخترِ در به در !  
پا نذار توی جاده ی بی خطر ،  
نگو موندنی شبِ کورُ کر ،  
مُشتتُ گرهِ کن !

مُشتتُ گرهِ کن ! بگو: نه ! بگو ! مُشتتُ گرهِ کن !  
مُشتتُ گرهِ کن ! نگو: چاره کو ؟ مُشتتُ گرهِ کن !

## فاصله کوتاهه!

گفتی: فاصله کوتاهه!  
تو چشمای تو آواره شدم!  
گفتی: مقصد همین راهه!  
با حرفای تو بی چاره شدم!

گفتی: عشقم باور کن!  
من دیوونه‌ی نازِ تو شدم!  
گفتی: با کلکام سر کن!  
من رقصنده‌ی سازِ تو شدم!

من با عشقِ تو می‌سازم،  
تو رؤیای خودم خونه برات!  
قلبِ ساده‌م می‌بازم،  
توی بازیِ پُر مکرِ چشات!

اگه بگی ساده‌م!  
یا بگی دیوونه‌م!  
بازم از تو می‌خونم!  
می‌خونم!  
می‌خونم...

## کافه گودو

گوشه‌ی کافه‌ی گودو ، من بودم خیالِ تو !  
بازم گرفتارِ چشات ، دنبالِ رنگِ شالِ تو !  
منُ یه دنیا انتظار ، قهوه و شعرُ ته سیگار ،  
چه خوب می‌شد اگه یه بار می‌افتادم تو فالِ تو ؟

آخ ! اگه تو الان بیای که دیگه خیلی عالیه ،  
آخه فقط کنارِ من یه صندلیِ خالیه !  
کنارِ دستم می‌شینی ، عشقُ تو چشمام می‌بینی...  
نگو که این حرفای من شبیهِ خوش خیالیه !

یادت میاد پرسه‌ی ما ، شبونه تو پیاده‌رو ؟  
یادته گفتی بعد از این قرارمون کافه گودو ؟  
به عشقِ تو ، مشتریِ دائمِ این کافه منم !  
بین ! یه سیگارِ دیگه به یادت آتیش می‌زنم !

دوباره رؤیایی شدم ، مطمئنم که اومدی !  
نشستی پشتِ میزِ به چشمای من زُل زدی !  
قهوه‌م داغ سر می‌کشم ، حتا با قهوه مس می‌شم ،  
آخه تو مجنون کردنِ قلبِ من خوب بلدی !

اما نه... اشتباهه باز حدس گمانِ دلِ من !  
یکی به جاته که با اون حل نمی‌شه مشکلِ من !  
هف روز هفته تو گودو ، همیشه چشم به راهِ تو ،  
حتا اگه بخندی به خیالای باطلِ من !

یادت میاد پرسه‌ی ما ، شبونه تو پیاده‌رو ؟  
یادته گفتی بعد از این قرارمون کافه گودو ؟  
به عشقِ تو ، مشتریِ دائمِ این کافه منم !  
بین ! یه سیگارِ دیگه به یادت آتیش می‌زنم !

## من پنجره

وقتی که تنگه غروب ، بارون به شیشه می‌زنه !  
همه غصّه‌های دنیا ، توی سینه‌ی منه !  
توی قطره‌های بارون ، می‌شکنه بغضِ صدام !  
دیگه غیر از یه دونه پنجره هیچی نمی‌خوام !  
پُشتِ این پنجره می‌شینمُ آواز می‌خونم !  
منتظر واسه رسیدنش تو بارون می‌مونم !  
زیر بارون انتظارش رنگِ تازه‌یی داره !  
منم عاشق ترم انگار ، وقتی بارون می‌باره !

دنبال چیزی می‌گردم که نمی‌دونم چیه !  
یه نفر تو قلبمه که من نمی‌دونم کیه !  
اون که باید پسِ پرده‌ی بارون برسه !  
دلِ من یه عمره که برای اون دلواپسه !  
یه نفر که نیمه‌ی گم شده‌ی ترانه‌هاست !  
تکیه‌گاهِ خوبِ گریه‌های تلخِ بی‌صداس !

پُشتِ این پنجره تنها ، تو غروبا می‌شینم !  
خودمُ گم می‌کنم ، اونُ تو آینه می‌بینم !  
گاهی وقتا پا می‌ذاره توی روّیهای من !  
می‌بینم که لحظه‌هام نابُ تماشایی شدن !  
اما این فقط یه خوابه ، خوابِ پُشتِ پنجره !  
وقتِ بیداری بازم غم می‌شینه تو حنجره !

دنبال چیزی می‌گردم که نمی‌دونم چیه !  
یه نفر تو قلبمه که من نمی‌دونم کیه !  
یه نفر که نیمه‌ی گم شده‌ی ترانه‌هاست !  
تکیه‌گاهِ خوبِ گریه‌های تلخِ بی‌صداس !



## خلیجِ شب

تو بطریِ شراب ، شعری شناوره !  
با عطرِ دستِ تو ، صد یاسِ پَرِپَره !  
گیتارت از گُلُ چوبِ درختِ غار !  
تو حنجره‌ت هزار ، بانوی سوگوار !  
تن پوشت از عسل ، گیسست خلیجِ شب !  
من تا تو ، فاصله ، در نقشه یک وجب !  
بی نقشه ، فاصله ، صد کفشِ مُندرس !  
از یک طرف بیا ! از یک طرف پرس !

قیچی نکن سیمای این گیتارِ گُر گرفته رُ !  
قیچی نکن رؤیای این تبعیدی دربه‌درُ !  
با من بیا تا بوسه تو پیچِ خیابون شلوغ !  
با من بیا تا لمسِ عشق ! تا نو شدن ! تا یه بلوغ !

فانوسِ روشنی ، تو ذهن شاپرک !  
تنها رفیقِ این ، بغضِ تَرک تَرک !  
از پُشتِ هق هقِ این ابرِ سرنگون !  
با هفت خواهره ، رنگین‌کمون بخون !  
من با سکوتِ تو ، از سایه کم شدم !  
نورِ نفس بکش ! نَم نَم ! قدم قدم !  
تو زخمه‌های تو ، زنگی مقدسه !  
حوای عاشقی ، با سیبِ وسوسه !

قیچی نکن سیمای این گیتارِ گُر گرفته رُ !  
قیچی نکن رؤیای این تبعیدی دربه‌درُ !  
با من بیا تا بوسه تو پیچِ خیابون شلوغ !  
با من بیا تا لمسِ عشق ! تا نو شدن ! تا یه بلوغ !

## یادِ من باش!

رفتگیِ خاطره‌های ، تو نشسته تو خیالم !  
بی تو من اسیرِ دستِ آرزوهای محالم !  
یادِ من نبودی اما ، من به یادِ تو شکستم !  
غیرِ تو که دوری از من ، دل به هیچ کسی نبستم !  
یادِ من باش تا بتونم ، همیشه برات بخونم !  
بی تو و عطرِ تنِ تو ، به چراغِ نیمه‌جونم !

همترانه ! یادِ من باش !  
بی بهانه یادِ من باش !  
وقتِ بیداری مهتاب ،  
عاشقانه یادِ من باش !

اگه باشی با نگاهت ، می‌شه از حادثه رد شد !  
می‌شه تو آتیشِ عشقت ، گر گرفتنُ بلد شد !  
می‌شه از چشمِ تو پرسید ، راهِ کهکشونِ نور !  
می‌شه با دستِ تو فهمید ، معنیِ پُلِ عبور !  
اگه دوری ، اگه نیستی ، نفسِ فریادِ من باش !  
تا ابد ، تا ته دُنیا ، تا همیشه یادِ من باش !

همترانه ! یادِ من باش !  
بی بهانه یادِ من باش !  
وقتِ بیداری مهتاب ،  
عاشقانه یادِ من باش !

## یه فرشته

شبِ تاریک ، یه فرشته ، سر چهارراه !  
تکُ تنها ، گیساش از نور ، صورتش ماه !  
رو شونهش ، دو تا باله ، اَما سوخته !  
کی می دونه ، اون چشاشُ ، کجا دوخته ؟  
چش به راهه ، یه سواره ، یا یه فانوس ؟  
اون فرشته ، یه حقیقت ، یا یه جادوس ؟

آی ! فرشته ! شهر تاریک جای هیچ فرشته یی نیست !  
این جا از خُدا وُ قصرش رَدی نوشته یی نیست !  
آی ! فرشته ! خود شیطون این جا صاحب اختیاره !  
می گن آدمُ فرشته واسه اون فرقی نداره !

سه تا ولگرد ، با یه ماشین ، سر چهارراه !  
انتظاره ، اون فرشته ، می شه کوتاه !  
یه کشیده ، چند تا مُشتُ ، یه جنایت !  
اون فرشته ، می شه شیطون ، خیلی راحت !  
اونا رفتن ، یه فرشته ، روی خاکه !  
رو سیاه نیس ! آخه می گن: مُرده پاکه !

آی ! فرشته ! شهر تاریک جای هیچ فرشته یی نیست !  
این جا از خُدا وُ قصرش رَدی نوشته یی نیست !  
آی ! فرشته ! خود شیطون این جا صاحب اختیاره !  
می گن آدمُ فرشته واسه اون فرقی نداره !

## قهقهه زن!

منمُ یه دُنیا حرفِ قیمتی !  
تو صدامه صدتا بُمبِ ساعتی !

یه آدمِ داغون ، تو شبِ خیابون،  
کسی نمی فهمه حرفای منُ !  
مردِ بی ستاره ، با یه دلِ پاره،  
کسی نمی فهمه زجرِ این تنُ !

تو چشمِ صدتا خوابِ ناتموم !  
یه عالمه خنجر دارم تو گلوم !

عمریه اسیرم ، یه برده‌ی پیرم،  
مثِ یه مترسک تو قلبِ کویر !  
تو حلقه‌ی دارم ، آرزو ندارم،  
تو اگه می فهمیم ، دستامُ بگیر !

قهقهه زن! قهقهه زن!  
همه می گن اینه اسمِ من ، تو صدام بزنی !  
قهقهه زن! قهقهه زن!  
قهقهه می زنم تا نبینی ، تو هق هق من !

## آقای زمستون مُرد...

وقتی که زمستون شد ، سر سبزی از این جا رفت !  
عمری رُ به سر بُردیم ، با بخاری بی نفت !  
با آتیشِ قلبامون ، تقویما رُ سوزوندیم !  
سالا اومدن ، رفتن ، ما اسیرِ یخ موندیم !  
هر سال توی سفره ، هفتا سین نو چیدیم !  
حتا ساعتِ تحویل ، از سرما می لرزیدیم !  
دستامونُ ها کردیم ، تو پیله‌ی بی حرفی !  
پاییزا تگرگی بود ، تابستونامون برفی !

می‌گن که بهار این جاس ، پشتِ درِ این خونه !  
کی ترانه‌ی مرگِ یخ‌بندونُ می‌خونه ؟  
تا وقتی با دستامون ، آتیشی نشه روشن ،  
خاموشی من از تو ، خاموشی تو از من !

باغچه گُلاشُ گُم کرد ، تو پیچُ خمِ یخ‌باد !  
گنجشکِ آواره گوّله شد ، تو حوض افتاد !  
دیدیم که توی کوچه ، بارونِ گلِ سُرخه !  
بین ما و آبادی ، تنها یه پُلِ سُرخه !  
از سرما نترسیدیم ، برفا رُ درو کردیم !  
با هیزمِ قلبامون ، آتیشُ آلو کردیم !  
سینه سپرِ ما بود ، رو به غضبِ رگبار !  
زخمامونُ می‌شمردیم ، تا ثانیه‌ی دیدار !

خانومِ بهار اومد ، آقای زمستون مُرد !  
از دستِ صنوبرها ، زنجیرِ یخی خط خورد !  
امسال توی سفره ، هم سنبلُ هم سوسن !  
بیداری من از تو ، بیداری تو از من !

## شهر بی مجسمه

عابرِ محله‌های پاپتی ، داره آهنگش با سوت می‌زنه !  
توی پسکوچه‌های آشتی‌کنون ، صدای ممتدِ دل شکستنه !  
صدای تُردِ قدم‌هاش توی باد ، باشکوه ، مَثِ زنگِ زورخونه !  
آخرین آوازه‌خونِ کوچه‌ها ، باز یه شعرِ بی‌خریدار می‌خونه !

هیچی تو جیباش نداره جز دو تا مُشتِ گره !  
کلافِ سرنوشتِ اون ، هَم‌ش گره پُشتِ گره !  
تو شهرِ بی‌مجسمه ، تنها صدای جاریه !  
اما به گوشِ سایه‌ها ، ترانه‌هاش تکراریه !

مُشتِ گره تو جیبش ، دندون به هم فِشُرده ،  
عابری که از این شب ، زخمای کاری خورده !  
صاعقه توی چشماش ، یه عمره لونه کرده !  
برقِ نگاهِ یاغیش ، دیوُ دیوونه کرده !  
می‌خواد بساطِ عیشِ شبِ رُ به هم بریزه !  
تو غلافِ سکوتش ، هزارتا تیغِ تیزه !

عابرِ محله‌های پاپتی ، داره آهنگش با سوت می‌زنه !  
توی پسکوچه‌های آشتی‌کنون ، صدای ممتدِ دل شکستنه !  
صدای تُردِ قدم‌هاش توی باد ، باشکوه ، مَثِ زنگِ زورخونه !  
آخرین آوازه‌خونِ کوچه‌ها ، باز یه شعرِ بی‌خریدار می‌خونه !

## لیلی گُشنه

وقتی لیلی گُشنه مونده زیرِ سقفِ مجنون ،  
وقتی روزُ شب دوبدن دنبالِ یه لقمه نون ،  
وقتی که اولِ برج ، کابوسِ صابخونه دارن ،  
وقتی جون می کنن باز ته بُرج کم میارن ،  
کارِ عشقُ دیگه تمومه !  
دیگه دوستِ دارماشون بی دوومه !

لیلی کهنه‌ی بچه می شوره ، مجنون تو صفِ پنیره !  
همین جا رشته‌ی عشقُ پاره کن ! فردا وُ پس فردا دیره !

وقتی کوهِ زنده‌گی تیشه‌ی فرهادُ شکست ،  
وقتی دستِ شیرین از سُستنِ رختا پینه بست ،  
وقتی دنده‌های فرهادُ می شه با چش شمرد ،  
وقتی شیرین سرِ زاییدن ده تا بچه مُرد ،  
کارِ عشقُ دیگه تمومه !  
دیگه دوستِ دارماشون بی دوومه !

روزگارِ شیرین تلخِ تلخ شده ! فرهادِ پی کار می‌گرده !  
همین جا رشته‌ی عشقُ پاره کن ! آخه تو عاشقی یا برده ؟

## بگو: نه!

تو رفاقتِ تنُ تیغ ، گل داده باغچه‌ی پیرهن !  
من با تو رفیقم اما ، نارفیقم همه با من !  
پهلوون بی قبيله ! من اسیرم پسِ میله !  
دلِ آینه بی گناهه ، من بشکن ! من بشکن !

کوچه مفروشِ چکاوک ، کوچه مسلخِ ترانه‌س !  
کی می‌گه تو این مصیبت ، وقتِ شعرِ عاشقانه‌س ؟

تن نده به زخمِ آری !  
بگو : نه ! هر جا که هستی !  
حرف بزن ! بگو تو این شب ،  
دل به تاریکی نبستی !

بگو : نه ! تا از کلامت ،  
صدتا حنجره بسازم !  
نذار اینجا ، توی کوچه ،  
تن به دشنه‌ها بیازم !

کوچه مفروشِ چکاوک ، کوچه مسلخِ ترانه‌س !  
کی می‌گه تو این مصیبت ، وقتِ شعرِ عاشقانه‌س ؟



## بطری دریا

لبِ دریا دلمُ توی یه بطری می‌ذارم !  
بطریُّ به موجای عاصیِ دریا می‌سپارم !  
دیگه خسته‌آم از این دربه‌دری‌های مُدام ،  
بذارین همه بدونن ! من دیگه دل ندارم !

بس که دست به دست شده این دلِ ساده خسته‌آم !  
بس که پُشتِ پا زدن به این پیاده خسته‌آم !  
دیگه از دنیایی که تو اون همه آرزوها ،  
مَثِ بادکنک توی پنجه‌ی باده خسته‌آم !

می‌دونم یه جای دنیا دختری توی ساحله ،  
که همیشه چشم به راهِ سر رسیدنه دله !  
می‌دونم یه روز میاد که توی ساحل پیدا شه ،  
درِ بطری بی‌هوا با دستِ عاشقش واشه !

موجای خسته ! دلم زُ بترین یه جای دور !  
یه جا که کسی برای ماهیا نندازه تور !  
یه جایی که آدماش بفهمن عاشقی چیه !  
دلمُ بدین به اون عاشقِ تنهای صبور !

چشم به راهِ دل بمون ! دخترکِ بندرِ خواب !  
انتظارت تا همیشه نمی‌مونه بی‌جواب !  
می‌رسه به دستِ تو خلاصه‌ی وجودِ من !  
آخرش این دلِ عاشقُ می‌بینی روی آب !

## تک خال

شب بلند عینهو بافه‌ی گیس‌ت !  
عکس من می‌لرزه تو چشمای خیس‌ت !  
باغ‌چه‌ی ترانه بی‌عطر تو پژمرد،  
پس کجاس دستای پروانه‌نویس‌ت ؟

تو که بومی‌تری از آواز دشتی،  
چرا از صفای این صدا گذشتی ؟  
تو کجای قصه‌مون عاطفه گم شد،  
که تو از اون همه کینه برنگشتی ؟

تو کوچه‌ی چشات عابرا مستن !  
خنده‌هات نرخ شکر رُهم شکستن !  
دل می‌گه فرار کنم از تو عشقت،  
ولی اون خاطره‌ها راهم بستن !

زیر طاق آبروهات خونه می‌سازم !  
تا ابد ویلونه اون چشمای نازم !  
تو که تکخال تموم بازیایی،  
بگو من برنده می‌شم یا می‌بازم ؟

تو گلوت لونه‌ی صد قناریه !  
توی هر نگات یه زخم کاریه !  
دل من دیوار خونه‌ی شماس،  
روش پُر حرفای یادگاریه !

## باکره

سازی بزن! شعری بخون اندازه‌ی رنگین‌کمون!  
دستای این خورشیدکُ بذار تو دستِ کهکشون!  
وقتِ رسیدنم به تو، منُ بچین! منُ بچین!  
پروازِ این فواره رُ از دلِ حوضِ یخِ ببین!  
کاری کن از اعجازِ تو دنیا تماشایی بشه!  
بذار که شب از بودندت، یک شبِ رؤیایی بشه!

آوازِ تو، پروازِ شعر از سینه‌ی این شاعره!  
آلوده‌ی ظلمت نشو! آوازه‌خونِ باکره!

چرخِ بزن! هم‌رقصِ من، جاری شو تا عاشق شدن!  
گل‌بو کن آغوشِ من تو این شبِ کوکب شکن!  
اندوهِ واژگون کن شبُ از آینه خطِ بزن!  
بیا که تو چشمای من، پیدا شه تصویرِ وطن!  
آینده رُ از نو بساز! شادی بیارُ غمِ ببر!  
پنجره رُ روشن کن از قاصدکای خوش‌خبر!

آوازِ تو، پروازِ شعر از سینه‌ی این شاعره!  
آلوده‌ی ظلمت نشو! آوازه‌خونِ باکره!

## قرقی فروش

طرفای مولوی ، کنج خیابون ! زیر قطره‌های بی ترمز بارون !  
یه پسر بچه نشسته تک تنها ، می‌گه: آی رهگذرا! قرقی آرزون !  
بین لب‌هاش یه دونه سیگار روشن ! دوتا دستش قرقی خیس گرفتن !  
قرقی چشماش دوخته به نگاهم ! با چشاش حرف می‌زنه انگاری بامن !  
می‌گه: جای من تو اوج آسمونه ! مَثِ بُلْبُل نمی‌شم برده‌ی دونه !  
جُفت من اون ور ابرا چش به‌رامه ! قرقی بی جُفت خیلی زنده نمی‌مونه !

اون اسیر روزگاره ، پسرک اسیر اون !  
هر دوتا زندونی آن ، زندونی دست زمون !  
یکی باید هر دوشون از قفس رها کنه !  
یکی باید بیاد فکری به حال ما کنه !

پسرک سمج‌ترین قرقی فروشه ! یه دونه غربتیه خونه به دوشه !  
خیلی وقته تشنه‌ی یه بسته گرده ! بغض زخمای نگفته تو گلوشه !  
تو چشاش هزار تا فانوس شکسته ! دلش از پستی این آدما خسته !  
انگاری داره یه حرف تازه می‌گه ! با خودش حرف می‌زنه با لب بسته !  
می‌گه: خسته‌ام از این روزای گریون ! آخه جای من تو خونه‌س نه خیابون !  
اگه دنیا همینه که من می‌بینم ! دوس دارم که زنده‌گیم بگیره پایون !

اون اسیر روزگار قرقی اسیر اون !  
هر دوتا زندونین ، زندونی دست زمون !  
یکی باید هر دوشون از قفس رها کنه !  
یکی باید بیاد فکری به حال ما کنه !

## شبح

توی این خونه‌ی تاریک ، یه شبح تا صُب بیداره !  
گریه می‌کنه ، می‌خنده ، منُ راحت نمی‌ذاره !  
هرجای خونه که می‌رم ، ردپای این شبح هست !  
می‌دونم تا تَه دُنیا ، سایه‌ش نمی‌دم از دست !  
رفتی اَمّا شِبحث موند ، تو سکوتِ هَر دقیقه !  
تو منُ سپردی دستِ خاطره‌های عتیقه !

سخته بی‌تو ، با تو بودن ! سخته دور از تو سرودن !  
ساده نیست با سایه‌های یه شبح همخونه بودن !  
اَمّا اینم یه دلیله ، واسه بی‌تو زنده موندن !  
خیلی وقته رفتی اَمّا ، بَدَلِ تو مونده با من !

سایه انداخته رو دُنیام ، شِبحث هر جا که هستم !  
وقتِ تنهایی تو رؤیا ، دستاش می‌ده به دستم !  
قانعم به خاطرات ، به همین خیالِ ساده !  
سایه‌تم بَرام عزیزه ! حتّا از سَرَم زیاده !  
با شبح زنده‌گی کردن ، بهتر از تنها شُدن بود !  
دل به رؤیاها سپردن ، این تمامِ سهمِ من بود !

سخته بی‌تو ، با تو بودن ! سخته دور از تو سرودن !  
ساده نیست با خاطراتِ یه شبح همخونه بودن !  
اَمّا اینم یه دلیله ، واسه بی‌تو زنده موندن !  
خیلی وقته رفتی اَمّا ، شِبحِ تو مونده با من !

## شهرِ خورشید

یه حلبِ نفتُ یه کبریت... شبِ آتیش می‌زنم!  
خسته‌ام از این همه خطِ نشون دَم به دَم!  
ذله‌ام از این که می‌گن یکی از راه می‌رسه!  
با توأم! مُرشدِ بد! افسانه رَج زدن بَسه!  
قوطیِ کبریتِ من مثلِ یه معجزه‌س! ببین!  
داره آتیش می‌گیره این شبِ ستاره‌چین!

مُشتِ خورشیدُ گره کن!  
نسلِ خفّاشُ بتارون!  
کاری کن دیوِ سیاهی،  
پره از تو قصّه بیرون!

یه حلبِ نفتُ یه کبریت، وقتِ آغازِ حریقَه!  
نگو زوده، نگو دیره، مالِ ماس همین دقیقه!  
پُر کن از آینه‌کاری، سقفِ این طاقِ کبود!  
زیرُ کن تنِ دُگمِ این شبستونِ حسود!  
روی خاکسترِ این شب، شهرِ خورشیدُ می‌سازیم!  
بعد از این به وعده‌ی هَر سایه‌یی دل نمی‌بازیم!

مُشتِ خورشیدُ گره کن!  
نسلِ خفّاشُ بتارون!  
کاری کن دیوِ سیاهی،  
پره از تو قصّه بیرون!

## بارانِ گیسِ تو

تو آمدی و پیشِ تو هر نفسم ترانه شد!  
بارانِ گیسِ تو گرفت ، شب ، شبِ شاعرانه شد!

چلچله‌ی دو دستِ تو نشستہ رویِ شانه‌ام!  
باور نمی‌کنم هنوز با عطرِ تو هم‌خانه‌ام!

اتاقکِ خاموشِ دل روشن شد از رسیدنت!  
تو یک نهالی با دو سیب ، رسیده فصلِ چیدننت!

تو آمدی که من به تو ، به خوابِ تو سفر کنم!  
راهِ درازِ واژه را ، با بوسه مختصر کنم!

عریان‌ترین حادثه‌ی تمامِ این شبانه‌ها!  
خاتونِ رؤیاوارِ من! به فتحِ کابوسم بیا!

بگذر از این شب‌باوران ، پیداشو در خلوتِ من!  
شبِ پسِ پنجره را ، رنگِ سپیده‌یی بزن!

## برگُ تبر

چشمِ تو رنگِ بلوط !  
من گرفتارِ سقوط !  
گیسِ تو همتای شب !  
من دچارِ هُرمِ تب !  
دستِ تو پُلِ عبور !  
من یه فانوسکِ کور !  
تو پُر از رنگینِ کمون !  
من غریقِ سیلِ خون !

تو بهاری تن سبز ، من خودِ پاییزم !  
تو همه بالیدن ، من فرو می ریزم !

تو طلوعِ گیلاس !  
من یه جنگل از داس !  
تو سراپا فانوس !  
من صدایی مأیوس !  
من تو ، آتشُ آب !  
من تو ، زهرُ گلاب !  
من تو ، شبُ سحر !  
من تو ، برگُ تبر !

تو بهاری تن سبز ، من خودِ پاییزم !  
تو همه بالیدن ، من فرو می ریزم !



## هق هق خنده

ضجّه زدن با لبخند ، ترانه با دهان بند !  
بگو در این خون باران ، انسان ، گلوله‌یی چند ؟  
رقصیدن بر سرِ دار ، رهایی پُشتِ دیوار !  
فریادِ آزادی تا ، یک لحظه قبلِ رگبار !  
گُل خانه‌ها در آتش ، تیری در قلبِ آرش !  
بین که خاکستر شد ، سهمِ تنِ سیاوش !

هق هق خنده‌ی من ، در سوگِ این ترانه !  
تیرِ خلاصی مانده ، تا مرگِ شاعرانه !

فواره‌ها بی پرواز ، حنجره‌ها بی آواز !  
مُرده در این ویرانه ، صدای ساحرِ ساز !  
آیین‌ها زنگاری ، مرگِ غزل ، تکراری !  
پهلوانان اُفتاده ، با زخم‌های کاری !  
ستاره‌ها پوشالی ، اسطوره‌ها خیالی !  
خورجینِ شب پُر از پُر ، دستِ ستاره خالی !

هق هق خنده‌ی من ، در سوگِ این ترانه !  
تیرِ خلاصی مانده ، تا مرگِ شاعرانه !

## به دَرَك!

کی گفته دوری تو ، واسه من رنجُ عذابه ؟  
عاشقی فقط یه قصه‌س ! یه قصه برای خوابه !  
کی گفته با رفتنت ، زنده‌گیم سیاهُ تاره ؟  
موندنُ نموندنِ تو ، واسه من فرقی نداره !  
می‌گذرن روزای هفته ، چه تو باشی ، چه نباشی !  
گمون نکن داغون می‌شم ، اگه یه روزی آزَم جداشی !

حرفات دروغه وُ قولات کلک !  
دیگه منُ دوس نداری ؟ به دَرَك !  
دوس داری بمون ، دوس نداری نمون !  
دیگه شدی واسه من بلای جون !

دستات تو دستای من ، اما دوری از خودم !  
من ساده خیلی راحت ، با یه نگاه عاشق شدم !  
هر چی گفتی باور کردم ، هر چی که خواستی همون شد !  
با نازتُ با اداهات ، این دلِ دیوونه خون شد !  
ولی دیگه بازی تمومه ، حرفاتُ باور ندارم !  
برای گذشتن از تو ، پا روی قلبم می‌ذارم !

حرفات دروغه وُ قولات کلک !  
دیگه منُ دوس نداری ؟ به دَرَك !  
دوس داری بمون ، دوس نداری نمون !  
دیگه شدی واسه من بلای جون !

## نگو ما نبودیم

شب از دشنه پُر شد ، ترانه زمین خورد !  
یه سایه خدا رُ پَسِ نقطه چین بُرد !  
یکی عشقُ خطِ زَد ، از آوازِ شبخون !  
غزل با گلوله تموم شد ، چه آسون !  
بازم دفترا رُ مفتشِ وَرَقِ زَد !  
شبِ کهنه رفتُ شبِ تازه اومد !  
نه سوسوی فانوس ، نه عطرِ اقاقی !  
نگو بغضِ عاشق شکست اتفاقی !  
نگو ما نبودیم ، نگو کارِ شب بود !  
نگو پهلوونت ، امیرِ غضب بود !  
نگو سرنوشتُ از آخر نوشتیم !  
نگو دُشمننا رُ برادر نوشتیم !  
تو دستای ما بود ، کلیدای زندون !  
ولی هر نفس شد ، یه فواره از خون !  
چه ناباورانه ، به زانو نشستیم !  
چه ساده شب اومد ، چه صادق شکستیم !  
بیا با تنامون ، یه سنگر بسازیم !  
به هر نارفیقی دیگه نیازیم !  
هنوز تو چشما ته ، یه دریا ستاره !  
کی گفته سیاهی ، بازم موندگاره ؟

## کوچه گرد

تو کوچه‌های شهری که ، تمومِ دنیای منه !  
یه آدمِ خونه به دوش ، شبونه پرسه می‌زنه !

غم تو نگاش زندونیه !  
هقِ هقِ اون پنهونیه !

وقتی ما خوابیم تو خونه ، تو کوچه آواز می‌خونه !  
کجا به دنیا اومده ؟ این کسی نمی‌دونه !  
وای ! که صداش چه زخمیه ! حرفای اون حرفِ کیه ؟  
شاید که اون پهلوونه ، قصه‌های کودکیه !

تو کوچه‌های شهری که ، تمومِ دنیای منه !  
یه آدمِ خونه به دوش ، شبونه پرسه می‌زنه !

غم تو نگاش زندونیه !  
هقِ هقِ اون پنهونیه !

تنهاترین رهگذره ! با گریه‌ها همسفره !  
صدای غم گرفته‌ش ، هر جا که می‌خواد می‌بره !  
وای که چه غمگینه چشاش ، چه زخمی داره تو صداش !  
کوچه رُ روشن می‌کنه ، با فانوسِ ترانه‌هاش !

هر کسی هست توی صداش ، حرفای قیمتی داره !  
سایه‌ها از خواب می‌پرن ، وقتی تو شهر پا می‌ذاره !

## پوپک

گُلِ یخِ ! گُلِ گندم ! دلیلِ هَر ترنمِ !  
توی کوچهی بارونیِ یادِ تو شدم گم !  
نفسات ، نَتِ گیتار ! صدات ، صدایِ رگبار !  
توی پیلهی آغوشِ خودت منُ نگاهدار !  
نگام کن ! نازنینم ! دل شکسته ترینم ،  
اگه پنجرهی چشمِ تو رُ بسته ببینم !

نگا کن آشناتُ ! نگیر اَزَم چشاتُ !  
نذار برفِ جُدایی بیوشونه جای پاتُ !

گُلِ پوپکِ طنّاز ! بخون از سرِ آواز !  
با تو می شه یه پُل زد تا نوکِ قلّهی پرواز !  
مَثِ رقصِ یه بیشه ! مَثِ سَردیِ شیشه !  
توی یادِ منی از سرِ قصه تا همیشه !  
منُ تیکِ تیکِ ساعت ! دلم نداره طاقت !  
نمی خواد که بمونه منتظر تا به قیامت !

نگا کن آشناتُ ! نگیر اَزَم چشاتُ !  
نذار برفِ جُدایی بیوشونه جای پاتُ !

## ترانه سیبِ ممنوعه‌س!

تو شهری که از آدم‌هاش کسی عشقُ نفهمیده،  
رو بومِ خونه‌هاش وحشت ، غبارِ مُرده پاشیده،  
بگو کی رقصِ مهتابُ تماشا کرده تو اُبرا ؟  
کی پلکاش وا شُدن یک دم ، کی خوابِ تازه‌یی دیده ؟  
منُ بیدار کن از مرگ ، نگو کابوسه بیداری،  
من از ظلمت نمی ترسم ، که هر چشمت یه خورشیده !  
ترانه سیبِ ممنوعه‌س ، توی این باغِ بی میوه،  
ببین آوازه‌خون‌ها رُ ، کنارِ سیبِ ناچیده !  
دریغ از یک صدا ، یک عشق ، دریغ از یک دلِ یاغی،  
شاید جادوگرِ قصّه ، شجاعت‌ها رُ دزدیده !  
نپُرس از این شبِ گمراه ، مسیرِ راهِ فانوسُ !  
نشونِ گیسِ خورشیدُ کی از خفّاش پُرسیده ؟  
نذار بارون شه بغضامون ، که گریه چاره‌ی غم نیست،  
بازم جُغدِ سرِ دیوار ، به اشکای ما خندیده !

## یک حنجره کلاغ

از آخرِ سفر ، با من بخون ! رفیق !  
ما رُ ترانه کن ، تو عمقِ این حریق !  
از مرگِ گلِ بگو ، از قحطیِ چراغ !  
یک سینه دلهره ، یک حنجره کلاغ !  
از انتحارِ عشق ، تو کوچه‌های شب !  
از فصلِ حادثه ، از سایه‌ی غضب !

بارونِ صاعقه ! رنگین‌کمونِ خون !  
معراجِ آخرین ، قدیسکِ جنون !  
از ما به ما بگو ! از ما که خسته‌ییم !  
از ما که آخرین بغضِ شکسته‌ییم !

با من بخون ! رفیق ! آوازِ آخر !  
آوازِ این شب ، در خون شناور !  
از روشنیِ بخون ! از کهکشونِ خواب !  
از سر رسیدنِ خورشیدِ بی‌نقاب !  
بُن‌بستِ خطِ بزن ، از کوچه‌ی شکست !  
انکارِ سایه باش ، با واژه‌های مَسْت !

بارونِ صاعقه ! رنگین‌کمونِ خون !  
معراجِ آخرین ، قدیسکِ جنون !  
از ما به ما بگو ! از ما که خسته‌ییم !  
از ما که آخرین بغضِ شکسته‌ییم !

## کلید

بازم یکی از آینه خنده‌ی ما رُ دزدید !  
یه گله آدم برفی رفتن به جنگِ خورشید !  
باز یکی خوابِ ما رُ از تو ترانه خط زد !  
جای قلم ، معلم ، گردنِ ما رُ قط زد !  
چه واژه‌ها تلف شد ، چه گریه‌ها هدر رفت !  
ستاره کله پا شد ، هُد هُد شکسته پر رفت !

خسته نشو ! شروع کن به انتشارِ خورشید !  
نگو نفس بُردی ! نگو نمونده امید !  
خسته نشو که دستات ، کلیدِ هر چی قفله !  
باور کن آرزو رُ ! سر خم نکن به تردید !

باز یکی دستِ ما رُ خوندُ شبُ به هم زد !  
باز یکی اسممونُ از لیستِ نور قلم زد !  
دوباره از سرِ خط ، دوباره اولِ کار !  
دوباره زخمِ تازه ، دوباره دردِ تکرار !  
چه قصه‌ها ورق خورد ، چه قلبایی که خون شده !  
از سرِ نو سیاهی ، رنگِ این آسمون شد !

خسته نشو ! شروع کن به انتشارِ خورشید !  
نگو نفس بُردی ! نگو نمونده امید !  
خسته نشو که دستات ، کلیدِ هر چی قفله !  
باور کن آرزو رُ ! سر خم نکن به تردید !



## یازده سپتامبر

یه دونه خرسِ عروسکی هنوز ، زیرِ آوارِ دوتا برج مونده !  
پنبه‌های تنش از یه طرف ، شعله‌های انفجار سوزونده !  
داره حرف می‌زنه اما حرفاش حتماً آتیش‌نشونا نمی‌شنون !  
دل بده تا تو صداس بشنوی ! باتوأم ! هی ! خودتُ به خواب نزن !  
می‌گه: این مربای آلبالو نیس ، که روی صورت من شتک زده !  
خون صاحبِ منه ! دختری که ، تن من برای دستاش لک زده !  
صاحبم یه دختر سه ساله بود ! دختری که دلش آبنبات می‌خواس !  
جلدِ آبنباتُ وا کردُ یهو ، دید دیگه انگاری از دنیا جداس !

یازده سپتامبر ، یعنی یه بچه ، قبل لب زدن به طعمِ آبنبات می‌میره !  
یازده سپتامبر ، یعنی یه قاتل ، خیلی راحت جون چن هزارتا رُ می‌گیره !  
یازده سپتامبر ، زنگ خطر بود ، واسه بچه‌هایی که تو دستشونه یه مسلسل !  
یازده سپتامبر ، یعنی یه جلاد ، دسته‌ی تیغِ تبر می‌سازه با چوبای جنگل !

چشمای روشنِ دختر کوچولو ! هنوزم زنده‌گی رُ رنگی می‌دید !  
عاشق من بودُ طعمِ آبنبات ! شبُ تو نقاشی روشن می‌کشید !  
اون خبر نداشت که تو دنیای ما، حرفِ آخرِ گلوله می‌زنه !  
با خبر نبود که جزغاله شدن ، سرنوشتِ اونُ تقدیرِ منه !  
اون نه موشکُ مسلسل می‌شناخت ، نه خبر داشت بُمبِ هسته‌یی چیه !  
نه به جُرج دَبَل یو بوش علاقه داشت ، نه شنیده بود که بن لادن کیه !  
آدما ! کاری کنین که بچه‌ها ! بتونن به آبنباتا برسن !  
نذارین عروسکا گُر بگیرن ! دلاتونُ بسپارین به حرف من !

یازده سپتامبر ، یعنی یه بچه ، قبل لب زدن به طعمِ آبنبات می‌میره !  
یازده سپتامبر ، یعنی یه قاتل ، خیلی راحت جون چن هزارتا رُ می‌گیره !  
یازده سپتامبر ، زنگ خطر بود ، واسه بچه‌هایی که تو دستشونه یه مسلسل !  
یازده سپتامبر ، یعنی یه جلاد ، دسته‌ی تیغِ تبر می‌سازه با چوبای جنگل !

## منُ صدا کن!

وقتی بهم می‌گفتی ، دوسم داری همیشه !  
با خودم می‌گفتم هیچ وقت ، ازم جدا نمی‌شه !  
چشمای مهربونت ، راه دل من رُ بست !  
اما با دروغای تو ، این دل دیوونه شکست !

توی چشات نشسته ، یه عالمه ستاره !  
خوب می‌دونی که دستام ، دستات کم میاره !  
بیا و مهربون باش ! دل از غم جدا کن !  
خط بزن غصه‌ها رُ ! اسم من صدا کن !

گفتم: بمون کنارم ! گفتی: باید برم زود !  
گفتم: چی شد عشقمون ؟ گفتی: همه‌ش دروغ بود !  
گفتم: که از تو چشمام ، می‌ریزه هی ستاره !  
تو گفتی: گریه کردن ، دیگه فایده نداره !

چرا با حرفات ، من سوزوندی ؟  
کنارم ، چرا نمودی ؟  
تو چشمام ، غم نخوندی !

دستای تو ، چه داغه ، مَثِ تنِ تابستون !  
بی تو دارم می‌لرزم ، تو کوچه زیر بارون !  
پنجره‌ها رُ وا کن ! من تو شب نگا کن !  
بگو با من می‌مونی ! اسم باز صدا کن !

## قصه

رفتنت برام یه قصه‌س ، تو کنارمی هنوزم !  
من به آتیش نگاهت تا ته دنیا می‌سوزم !  
توی پیچ تاب شالت ، عطر بکر گل مریم !  
معبد قشنگ دستات ، پر بخشش ، پر مرهم !

تو یه تصویر قشنگی ، یه ترانه‌ی صمیمی !  
به شکوه شال ترمه رو یه صندوق قدیمی !  
هم به سبزی شمال هم به گرمی جنوبی !  
وصعت یه سرزمینی ، تو یه جون پناه خوبی !

تو گل خونه‌ی چشمت ، یه قبیله گل شب‌بو!  
پر رمز رازی مثل قصه‌ی چراغ جادو!  
شاپرک نقش پراش از تو پیرهن تو دزدید!  
برگ زرد وقت می‌افتاد تنها به عشق تو رقصید!

تو یه تصویر قشنگی ، یه ترانه‌ی صمیمی !  
به شکوه شال ترمه رو یه صندوق قدیمی !  
هم به سبزی شمال هم به گرمی جنوبی !  
وصعت یه سرزمینی ، تو یه جون پناه خوبی !

## خورشیدکِ ناپاک

از انکار تو می آیم ! تمامِ باورِ دیروز !  
سرابی بودی از آغاز ، نه یک فانوسِ یلداسوز !  
از انکار تو می آیم ! رفیقِ نارفیقی ها !  
شکستن های بی وقفه : تمامِ سهم من از ما !  
مرا این گونه در برزخ ، رها کردی به آسانی !  
نه همدستی ، نه همپایی ، من این بغض پنهانی !

من از آینه ترسیدم ، که در آینه دیوی بود !  
سکوت من در انکاره ، تماشایم غریبوی بود !  
و تندیسِ تو ویران شد ! به دست عاشقی بُت ساز !  
چه ساده باورت کردم ! دروغین بودی از آغاز !

فقط از عشق بود ! از عشق ! اگر زانو زدم بر خاک !  
مرا در سایه ها بُردی ، تو ای خورشیدکِ ناپاک !  
سرت در حلقه یی از نور ، دلت در چنگ اهریمن !  
بمان در اوجِ این درّه ، در این معبد بمان بی من !  
تو را هرگز کسی جز من ، دخیلی بر نمی بندد !  
به این عاشق ترین عاشق ، کسی جز تو نمی خندد !

من از آینه ترسیدم ، که در آینه دیوی بود !  
سکوت من در انکاره ، تماشایم غریبوی بود !  
و تندیسِ تو ویران شد ! به دست عاشقی بُت ساز !  
چه ساده باورت کردم ! دروغین بودی از آغاز !

## رقص در سلول انفرادی

غصه‌ها رُ خط بزن! من دیگه فکرِ شادی‌آم!  
فکرِ رقصیدن تو این سلولِ انفرادی‌آم!  
داره با تو حسِ تازه‌یی میاد سراغِ من!  
حسِ پُل زدن به رؤیا! شوقِ زیرُ رو شدن!  
شوقِ پاره کردنِ پیلِه‌ی نامرئیِ شب!  
شوقِ آتیش زدنِ رختِ بلندِ میرغضب!

منُ از این جا بپر تا خونه‌ی آزادی!  
تا فلکِ کردنِ اربابِ وسطِ آبادی!

بیا قانونِ شبُ با هم بذاریم زیرِ پا!  
غصه‌ها تُو خط بزن! بذارِ عَوَضِ شه این هوا!  
دیگه طاقت ندارم، چشما تُو گریون ببینم!  
نمی‌خوام دُنیا رُ از روزنِ زندون ببینم!  
دستامُ بگیر تا این قفلای بسته وا بشن!  
خنده رُ یادم بیار، حتا شده توی کفن!

منُ از این جا بپر تا خونه‌ی آزادی!  
تا فلکِ کردنِ اربابِ وسطِ آبادی!

## الف . بامداد

غولِ زیبای رنجُ رؤیا! ای کلامِ تو رودِ فانوس!  
با صدایت صدای دریا ، چشمِ تو آشیانِ ققنوس!  
نقره‌ی موی تو ترانه ، در شبِ بی‌طنینِ مهتاب!  
خالقِ هر چه نقشِ خوش‌رنگ! مالکِ هر شبانه‌ی ناب!  
ذله شد پیشِ تو تبرزن ، تک درختِ صاعقه خورده!  
سبزِ پُربارِ جاودانه! شاعرِ تا ابد نمرده!  
شعرِ تو گلِ سرودِ رویش ، در مصافِ جوخه‌ی پاییز!  
واژه‌هایت ستاره باران ، در ظلامِ این شبِ خون‌ریز!

غولِ زیبای خونِ شب‌نم! تک چراغِ این شبِ یلدا!  
با صلیبی به شانه رفتی ، خسته از این همه یهودا!  
شانه‌هایت شکوهِ یک کوه ، در پسِ آن طلوعِ فردا!  
قلبت آینه‌ی مجسم ، منعکس از حضورِ آیدا!  
ای حضورِ قاطعِ اعجاز! ای تو آشفشانِ بیدار!  
تا همیشه دستِ بزرگت ، سرپناهی در شبِ رگبار!  
نامت آغازِ هر سپیده ، در کفِ تو کلیدِ زندان!  
اتحادِ جنونِ عشقی! ائتلافِ خدا و انسان!

بین از آتشِ نامت ، سراپا گر گرفته سیمِ گیتارم!  
در این مهتابیِ خاموش ، تو و یادِ تو را بی‌وقفه می‌بارم!  
تو در بن‌بستِ رقصیدی ، ولی من در میانِ چهار دیوارم!  
دهانم را می‌بویند ، مبادا گفته باشم دوستت دارم!

## بی ستاره

با نگاهِ پُر ستاره‌ت ، شبُ از چشم گرفتی !  
روی اشکام خط کشیدی ، بغضُ از صدام گرفتی !  
وقتی فهمیدی که با تو ، لحظه‌هام پُر از امیده !  
پُشتِ پا زدی گفתי: فصلِ تنهایی رسیده !

رفتی من سپردی ، به شبای بی ستاره !  
بگو با کدوم ترانه ، به تو می‌رسم دوباره ؟

وقتی تو رسیدی با نقابِ یه فرشته ،  
گفتم شاید این بازی دستِ سرنوشته !  
گفתי که دیگه قصه‌ی تنهایی تمومه !  
اما جای خالی تو این جا رو به رومه !

رفتی من سپردی ، به شبای بی ستاره !  
بگو با کدوم ترانه ، به تو می‌رسم دوباره ؟

## نقّاشِ تماشایی!

از آینه پیدا شو! معشوقه‌ی پنهانی!  
کوتاه کن این شب را، با بوسه‌ی طولانی!  
من زخم‌تر از زخمم! بی‌تاب دل آشفته!  
مدفون شده در بغض صد قصه‌ی ناگفته!  
تو صاعقه‌ی شعری، در رخوت یک پاییز!  
من در عطش آتش، از خالی تو لبریز!  
از مرگ نمی‌ترسم، وقتی که تو این جایی!  
با عشق رهایم کن، از این شب هر جایی!

در آبشار گیست، تطهیر شد تن من!  
رویینه می‌شوم باز، هنگام از تو گفتن!

آغوش تو انکاره، هر بی‌سر سامانی!  
کوتاه کن این شب را، با بوسه‌ی طولانی!  
عریان کنم از سایه، ای تن به تنم داده!  
تبعیدی آغوشت، از اوج تو افتاده!  
تکثیر شد آوازم، در معبر تنهایی!  
تصویرگر من باش! نقّاش تماشایی!  
می‌خواهمت از هر شعر، از حادثه، از تردید!  
من برکه‌ی یخ بسته، تو قاصدک خورشید!

در آبشار گیست، تطهیر شد تن من!  
رویینه می‌شوم باز، هنگام از تو گفتن!



## دراکولا عاشق شده!

عالیجناب دراکولا ، تو قصرش آواز می خونه !  
چن تا رُ کشته تا حالا ، این کسی نمی دونه !  
مدتیہ عاشق شده ، عاشقِ یہ دخترِ ناز !  
دراکولا دوس نداره دخترکُ بگیره گاز !  
کی می دونه دراکولا از عشقِ اون چی کشیده ؟  
به غیر خفاشای قصر ، اشکاشُ هیچ کس ندیده !

دراکولای عاشق ، دیگه تشنه‌ی خون نیست !  
با همه مهربونه ، کی می گه مهربون نیست ؟  
دراکولای عاشق ، دندوناشُ کشیده !  
قصه‌ی غصه‌هاشُ کی توی شهر شنیده ؟

دراکولا با ناخنش یہ دل رو دیوار می کشه !  
نمی دونه چی کار کنه که غصه‌هاش تموم بشه !  
شبونه پرواز می کنه ، تا جای خواب دخترک !  
یواشکی از اون وره ، پنجره می کشه سرک !  
دخترک آروم خوابیده ، با گیسای مثل طلا !  
تا صُب تماشا می کنه ، با چشِ خیس ، دراکولا !

دراکولای عاشق ، دیگه تشنه‌ی خون نیست !  
با همه مهربونه ، نگو که مهربون نیست ؟  
دراکولای عاشق ، دندوناشُ کشیده !  
قصه‌ی غصه‌هاشُ کی توی شهر شنیده ؟

## نگاه

وقتی نگاهم می‌کنی ، نبضِ ترانه می‌زنه !  
نگاهِ تو خلاصه‌ی ، تموم حرفای منه !  
وقتی نگاهم می‌کنی ، دوباره بارون می‌گیره !  
با نفسای گرم تو ، صدای من جون می‌گیره !  
اما بدونِ عطر تو ، روز و شبا نمی‌گذرن !  
دقیقه‌های رو سیاه ، منُ به گریه می‌برن !

خوب می‌دونم سر می‌رسی،  
با یه نگاهِ تازه‌تر !  
نگاهی که از عشق تو،  
به قلب من می‌ده خبر !

وقتی نگام نمی‌کنی ، یه چیزی کم داره صدام !  
به جز نگاه تو از این زمونه چیزی نمی‌خوام !  
وقتی نگام نمی‌کنی ، آینه پُر ترک می‌شه !  
هر کدوم از ترانه‌هام ، مثلِ یه قاصدک می‌شه !  
قاصدکی که دست تو ، مقصدِ سرگردونی شه !  
عاشقِ اینه که یه شب ، تو دلِ تو زندونی شه !

خوب می‌دونم سر می‌رسی،  
با یه نگاهِ تازه‌تر !  
نگاهی که از عشق تو،  
به قلب من می‌ده خبر !

## شبِ خونی

درای پنجره رُ وا می‌کنم... بوی باروت!  
توی کوچه رُ تماشا می‌کنم... عبورِ تابوت!  
دفترِ ترانه رُ وا می‌کنم... پُرِ خالی!  
یه روز این کویرِ دریا می‌کنم... خوش خیالی!

برگای هزار تا تقویم توی دستام شد مُچاله!  
روی شونه‌هام غبارِ گردشِ هزارتا ساله!  
عمری نشسته بودم چشم به راهِ یه تهمتن!  
حالا از طلوعِ نعره‌م چشمِ جادوگرا روشن!

رو تمومِ قصه‌ها خط می‌کشم... خطِ باطل!  
خط رو واژه‌ی رفاقت می‌کشم... من بی‌دل!  
رو به روی آینه کم میارم... صورتم کو؟  
پام از تو قصه بیرون می‌ذارم... با یه جادو!

شبِ من سیاهِ مثلِ دلِ قداره به دستا!  
بی‌هدف شده ترانه‌م مثلِ شبِ خونیِ مستا!  
با خودم کاری ندارم، منِ منِ یه عمره مُرده!  
بی‌شباهته به قلبم این نقابِ سرسپرده!

رستمِ قصه دروغه، پُرِ سیمِ رغِ یه کلک بود!  
باورِ من به خودِ من، اولین پله‌ی شک بود!  
شک به قصه رمزِ رستن از حصارِ این طلسمه!  
رخسِ تک‌تازِ یه خیاله، پهلوانِ فقط یه اسمه!

## زمین

صد تا عصای سُرُبی هزارتا کفش آهنی !  
من به تو می رسم ! عزیز ! تموم رؤیای منی !  
صد دفعه رنگ به رنگ می شم ! زشت می شم قشنگ می شم !  
گاهی بلور شیشه و گاهی شبیه سنگ می شم !  
به خاطر تو دم به دم ، می میرم چون می گیرم !  
گریه رُ خنده می کنم ! مشکل آسون می گیرم !

دنبالِ یه تیکه زمین ، از این طرف به اون طرف !  
هزار تا دیوار سر رام ، تو هر قدم کشیده صف !  
یکی باید کمک کنه ، تا حق به حق دار برسه !  
یکی باید از اونور هزارتا دیوار برسه !

کلک زدن کار منه ، وقتی که چاره کلکه !  
وقتی که باختن آخره ، یه بازی صد به تکه !  
باید که پشت پا زدن ، کار همیشه بشه !  
باید به دست آوردنت تموم زنده گیم بشه !  
آهای ! شمایی که بهم ، طعنه ی بی جا می زنین !  
پاش که بیفته همه تون دُرس مِثِ خودِ منین !

دنبالِ یه تیکه زمین ، از این طرف به اون طرف !  
هزار تا دیوار سر رام ، تو هر قدم کشیده صف !  
یکی باید کمک کنه ، تا حق به حق دار برسه !  
یکی باید از اونور هزارتا دیوار برسه !

## پنجره

هر چشم تو یه پنجره ، رو به تماشای سحر !  
دیوار خواب خط بزن ! ای از همه آزاده تر !  
پلکات و کن رو به عشق ! پیلهی ترس پاره کن !  
فانوسک قلب من ، یه کهکشون ستاره کن !

پنجره یعنی یه نفر ، دیوار حاشا می کنه !  
هر کس به قدر پنجره ش ، نور تماشا می کنه !  
پنجره یعنی یه نفر ، تشنه ی لمس منظره !  
با هر نگاهی تازه شو ! هر چشم تو یه پنجره !

اونور قاب پنجره ، اگه قشنگه ، اگه زشت !  
اگه سیاه ، اگه سفید ، اگه جهنم یا بهشت !  
با هر نگاه گرم تو ، منظره دیدنی می شه !  
وقتی تو لب و می کنی ، حرفا شنیدنی می شه !

پنجره یعنی یه نفر ، دیوار حاشا می کنه !  
هر کس به قدر پنجره ش ، نور تماشا می کنه !  
پنجره یعنی یه نفر ، تشنه ی لمس منظره !  
با هر نگاهی تازه شو ! هر چشم تو یه پنجره !

## اوین

توی زندون اوین ، زنده گی زنده موندنه !  
لحظه‌ها رُ مٹ سیگار پُک به پُک سوزوندنه !  
روزا رُ کج یه سلول به شبا گره زدن ،  
شبُ با سیگار مشترک به صُب رسوندنه !

توی زندون اوین ، روزا بلندن مٹ سال !  
این جا آسمونُ دیدن می شه رؤیای محال !  
این جا که بیای می بینی حتا سایه ت با تو نیست ،  
موندی بین چهارتا دیوار که کرُ کورنُ لال !

بین دیوارا دیگه ، معجزه هم بی اثره !  
اون جا آسمونم از ، مامورا فرمون می بره !  
کسی از تو نمی پُرسه راه آزادی چیه !  
این جا دیوار حاکمه ، این جا دروغه پنجره !

خودتُ بزن به خواب ! رگ زدن این جا راحتہ !  
حرف قیمتی نزن ! خون رگات چه قیمته ؟  
تو یه چش به هم زدن نفس فراموشت می شه !  
این جا زندون اوینه ! این جا غرق نکبته !

شب زندون اوین ! شبِ میله میله یی !  
تو که پروانه شُدی ، چرا حبسِ پیلہ یی ؟  
اتهام تو چیه ؟ پرکشیدن پی نور ؟  
اما نور تو این شبا ، شده هم معنی گور !

## برکه

تو دلم یه برکه دارم! برکه‌یی از درد حسرت!  
برکه‌یی که به سکوت یخ زدن نداره عادت!  
با تو اقیانوسه برکه! با تو جاری مَث روده!  
برکه‌یی که از خیال تو یه دم جدا نبوده!  
برکه‌یی که رمز موجش، اسم توست! دختر دریا!  
تو بیا تا گم نشم من دوباره تو خواب رؤیا!

با تو طغیانی تر از رود! بی تو راکد مَث مرداب!  
شب روشن کن از اوّل! ای چراغ ناب شبتاب!

فصل طوفانی شدن بود، فصل همترانه بودن!  
فصل تابیدن چشمت، تو شبای ممتد من!  
عطش به تو رسیدن، عطش تشنه به آبه!  
نگا کن تو قصه‌ی ما، برکه عاشق سرابه!  
نگو موندنت یه خوابه، برکه بی تو یه کویره!  
تو برس به داد لحظه! تو بیا که فردا دیره!

با تو طغیانی تر از رود! بی تو راکد مَث مرداب!  
شب روشن کن از اوّل! ای چراغ ناب شبتاب!

## ولع بدونِ اَمّا...

تنِ تو معدنِ یشم ، دستِ من حریصِ کار !  
پیرهنت مثلِ حریر ، رو یه بوته‌ی انار !  
عطرِ گونه‌ت ، عطرِ کاج ، تو یه باغِ یخ‌زده !  
طعمِ لب‌هات معجزه ، رنگِ چشمتا شُعبده !  
پیچُ خم‌هایِ تنت ، شعله‌هایِ یه تنور !  
رویِ پیشونیِ تو ، نقطه‌چینیِ از بلور !

ماسه‌هایِ داغِ ساحل ، تنِ تو !  
عطشِ موجایِ دریا ، تنِ من !  
تُندیِ دیسِ فلافل ، تنِ تو !  
ولعِ بدونِ اَمّا ، تنِ من !

گیسِ ابریشمِ تو ، موجِ دریایِ سیاه !  
شونه‌هاتِ عاجیِ بلند ، دستایِ تو سرپناه !  
نبضِ فانوسِ چشات ، نبضِ خوش‌ضربِ غزل !  
اسمِ بی‌زنگارِ تو ، خوشترینِ ضرب‌المثل !  
تا تنِ تو فاصله ، واحه‌ی نابِ طپش !  
یکِ قصیدهِ سرخوشی ، یکِ ترانه‌ی کشمکش !

ماسه‌هایِ داغِ ساحل ، تنِ تو !  
عطشِ موجایِ دریا ، تنِ من !  
تُندیِ دیسِ فلافل ، تنِ تو !  
ولعِ بدونِ اَمّا ، تنِ من !



## شبانه

شب ، رنگِ خونِ ! مرگِ فراوونه !  
هر کی که مرده ، جاش تو زندونه !  
اجاقا سرده ! دلا پر درده !  
آسیابِ ده ، خالی می گرده !  
زنا گریونن ! سقفا و بیرونن !  
ریش سفیدامون ، شعر نمی خونن !  
فانوسا خاموش ! خروسا بی هوش !  
قدارهم کجاس ؟ مچ پیچ من کوش ؟

برنومُ بیار ! اسبمُ زین کن !  
هر چی فشنگِ توی خورجین کن !  
خورشید تو خوابه ! قلبم بی تابه !  
شب ، شبِ مرگِ ظلمِ اربابه !

پُشتِ هر جالیز ! خیمه زد پاییز !  
آتیش روشن کن ، تو شبِ خون ریز !  
دستام بگیر ! پا به پام بمیر !  
مُرده بهتره ، یا مُردِ اسیر ؟  
سپیده این جاس ! پُشتِ این کوهاس !  
از ظلمت نترس ! روشنی با ماس !  
مُشتت ستارهس ! این راهِ چارهس !  
اگه بُلن شیم ، ارباب آوارهس !

برنومُ بیار ! اسبمُ زین کن !  
هر چی فشنگِ توی خورجین کن !  
خورشید تو خوابه ! قلبم بی تابه !  
شب ، شبِ مرگِ ظلمِ اربابه !

## قحط سالی تو!

زیر بارون ، جای تو خالی !  
تو خیابون ، جای تو خالی !  
سرِ کوچه ، جای تو خالی !  
دمِ میدون ، جای تو خالی !

جای تو خالیه این جا !  
حتّا کجِ وهمِ رؤیا !  
یخِ این سکوتُ آبِ کن !  
دخترِ آتیشُ دریا !

تو ترانه ، جای تو خالی !  
بی بهانه ، جای تو خالی !  
پای هر شعر ، جای تو خالی !  
جاودانه ، جای تو خالی !

از سکوتت نعره زنم من !  
دنبالِ عطرِ پیرهنم من !  
مَثِ سایه حریصِ صیدت !  
توی آینه هم منم ! من !

پُرم از جای خالی تو !  
از حضورِ خیالی تو !  
کیمیا شد برکتِ چشمت !  
توی این قحط سالی تو !

## ائتلافِ خیرِ شر

چشم بچرخانده دلم ، در تبُّ تابِ قاصدک !  
تازه نمی شوم در این ، آینه‌ی ترکِ ترک !  
سایه‌ی نفرین شده‌ام ، زیرِ هجومِ آفتاب !  
قطب‌نمای خسته با ، عقربه‌یی رو به سراب !  
شکست می خورم از این ، دقیقه‌های آهنی !  
ستاره کن شبِ مرا ! تو ای غریبه‌ی تنی !

در ترانه قد بکش ! ای همیشه تازه‌تر !  
ای نگاهِ عاشقت ، ائتلافِ خیرِ شر !

باغ به داغ رفته‌ام ، در این حریقِ شعله‌پوش !  
تو تک چراغِ عشقُ من ، شب‌پره‌یی حلقه به گوش !  
شکنجه می دهی مرا ، به تازیانه‌ی شکست !  
ببین که در جاده‌ی تو ، پای ترانه پینه بست !  
بیا و رختِ واژه باش ، بر تنِ عریانی من !  
بهار را پُلی بزن ، از برهوتِ بی سخن !

در ترانه قد بکش ! ای همیشه تازه‌تر !  
ای نگاهِ عاشقت ، ائتلافِ خیرِ شر !

## سفر

وقتی می‌خوای بری سفر ، عکسمُ با خودت ببر !  
بدون همیشه باتوئه ، این دلِ زارِ در به در !  
خاطرها رو زنده کن ، تو پیچُ تاب جاده‌ها !  
هر جا که هستی ! نازنین ! گاهی به خوابِ من بیا !  
بدون که قلب عاشقم ، همیشه چشم به راهته !  
تا به ابد منتظره ، خورشیدِ تو نگاهته !

به سلامت ! نازنینم ! به سلامت ! بهترینم !  
بذار عکسمُ دوباره توی چشمِ تو ببینم !

وقتی سفر شروع بشه ، دلواپسی سر می‌رسه !  
قصه‌ی خوشبختیِ من ، به فصلِ آخر می‌رسه !  
صدای گریه‌ی من نمی‌شنوی وقتِ سفر !  
دلَم می‌گه: یا تو نرو ، یا من با خودت ببر !  
سفر شروع قصه‌ی غمگینِ بی تو بودنه !  
چشمِ انتظاری تا ابد ! تنها همین سهمِ منه !

به سلامت ! نازنینم ! به سلامت ! بهترینم !  
بذار عکسمُ دوباره توی چشمِ تو ببینم !

## قدیسکِ ناباور

خط خورده‌ترین شعرم ، در دفترِ خاکستر !  
در چله‌ی انکاره ، قدیسکِ ناباور !  
با خنجری از لعنت ، در سینه‌ی بی‌آواز !  
یک شبیره در اوج ، پرسوزترین پرواز !  
من با تو نخواهم شد ، تسلیم شبِ سایه !  
حادث شو که تردیدم ، ویران شود از پایه !

خالی‌تر از یک پنجره ، رو به سرابِ برهوت !  
بی‌تابِ سطری از توأم ! مدفون شده در این سکوت !  
ای بهترین سطرِ غزل ! ای در ترانه ماندنی !  
در عمقِ این آتشفشان ، تا مرگِ آتشِ روشنی !

آلوده‌ی یک خوابم ، در بسترِ تنهایی !  
یک سرو تبر خورده ، در اوج شکوفایی !  
شب‌زاده‌ی بی‌خورشید ، آواره‌ی بُن‌بستم !  
در این شبِ ناخشنود ، من مست‌ترین مستم !  
در مرثیه زندانی ! در خاطره محبوسم !  
دستان تو را - ای خوب ! - در قافیه می‌بوسم !

خالی‌تر از یک پنجره ، رو به سرابِ برهوت !  
بی‌تابِ سطری از توأم ! مدفون شده در این سکوت !  
ای بهترین سطرِ غزل ! ای در ترانه ماندنی !  
در عمقِ این آتشفشان ، تا مرگِ آتشِ روشنی !

## مستانه

از لحظه‌ی شراب ، تا غیبت نقاب !  
بر من بتاب ! بر من بتاب...  
از پیچُ تابِ خواب ! تا سستیِ شتاب !  
بر من بتاب ! بر من بتاب...

بر من که از تو تا پروانه می‌روم !  
تا انتهای عشق جانانه می‌روم !  
بر من بتاب تا شب نقطه‌چین شود !  
بگذار عطر تو با من عجین شود !

از ساعتِ گلاب ، تا عطرِ بکر و ناب !  
بر من بتاب ! بر من بتاب...  
از این شب عذاب ! تا فتح آفتاب !  
بر من بتاب ! بر من بتاب...

تابیدن تو را می‌نوشم از تنم !  
بی‌بال و پرت‌تر از این شب‌پره منم !  
در انعکاس تو آئینه تازه شد !  
آتشفشان من ، غرقِ گدازه شد !

همسفره‌ی گرسنه‌گیِ این ترانه‌کش !  
من را ببر به معجزه‌ی یک صدای خوش !

## آلبومِ خاطره‌ها

چشمای تو مثلِ یه عکس ، تو آلبومِ خاطره‌ها س !  
هنوز دلِ عاشقِ من ، چشم‌انتظارِ اون چشاس !  
صدای تو مثلِ یه شال ، پیچیده دورِ شونه‌هام !  
فکرِ تو داغم می‌کنه ! عطرِ تو می‌گیره صدام !  
وقتی می‌خونم آب می‌شه ، جیوه‌ی این آینه‌ها !  
فانوسا کهکشون می‌شن ، از انعکاسِ این صدا !

آغوشِ تو یه حادثه‌س ، برای این تنهاترین !  
عشقِ مِثِ یه قطره اشک ، تو چشمای عاشقِ ببین !

وقتی تو رفتی خنده‌هام ، رنگِ فراموشی گرفت !  
این حنجره بی‌عطرِ تو ، لهجه‌ی خاموشی گرفت !  
اسمتُ فریاد می‌زنم ، با یه صدای شعله‌ور !  
منُ از این سکوتِ بد ، تا ساعتِ غزلِ بَبر !  
مُردابُ دریا می‌کنه ، خیالِ سر رسیدنت !  
نبضِ ترانه می‌زنه ، تنها برای دیدنت !

آغوشِ تو یه حادثه‌س ، برای این تنهاترین !  
عشقِ مِثِ یه قطره اشک ، تو چشمای عاشقِ ببین !

## بوسه‌یی مردافکن

سیگاری روشن ، گیتاری خاموش !  
هاشور گنگه ، شعری فراموش !  
بی‌تابِ یک دست ، دستِ نوازش !  
مانده در دام ، عطرِ یک آغوش !

منگِ رؤیا و سحرِ یک کابوس !  
در انتظارِ لحظه‌ی فانوس !  
اوجِ صدها موج ، یک بغل طوفان ،  
خفته در عمق ، قلبِ اقیانوس !

نگاهت در شب ، برقِ ستاره !  
هر واژه با تو ، شعری دوباره !  
رنگِ لبانت ، رنگِ گلِ سُرخ !  
با تو همپا و در تو آواره !

از اضطرابت ، بی‌تابِ بی‌تاب !  
نوشیدنِ تو ، تا مرزِ یک خواب !  
از تو رسیدن ، تا یک ترانه !  
تا فتحِ یک عشق ، تا مرزِ مهتاب !

شب تا سپیده در عشق بالیدنُ شکفتن !  
گذشتم از حصارِ حریرِ یک پیراهن !  
در خلوتِ اتاقی ، یک بسترِ تو و من !  
شروعِ آتش‌بازی ، با بوسه‌یی مردافکن !



## بَلال

من بچّهی شوشم! رهگذارا!  
ولی خونه به دوشم! رهگذارا!  
زمستونا چرخ لبویی دارم!  
پاییز بلال می فروشم! رهگذارا!

سَرِ هر گُذری شما من می بینین!  
یه نفس بغلِ بساطِ من می شینن!  
یه تا قارِ زغالِ یه سطلِ آب نمک!  
یه بلال از تو بلالا می چینین!

هی باد می زنم!  
هی داد می زنم!  
بدو! بلال! بدو! بدو! بدو!  
رسیده! کال! بدو! بدو! بدو!

حالا دیگه نوبتِ خوردنِ شما هاس!  
هر گازِ شما سکه بی واسه ماس!  
زنده گی مون به شکمِ شما بسته س!  
وقتی می رین پُشتِ سرتون این صداس!

هی باد می زنم!  
هی داد می زنم!  
بدو! بلال! بدو! بدو! بدو!  
رسیده! کال! بدو! بدو! بدو...!

## عاشقِ نامریبی

سایه به سایه با توأم ، توی خیابون ، تو اتاق !  
وقتی سَرِ راهِ توئه ، یه حادثه ، یه اتفاق !  
وقتِ خطرِ کنار تم ، تا سپرِ بلات بشم !  
تنها منم که دوس دارم ، هزار دفعه فدات بشم !  
تو غافل از منی ولی ، عیبی نداره ! دخترک !  
رفیقته تا ته خط ! این دلکِ ترکِ ترک !

نگو می‌خوای بیای پیشم ! اومدنت رفتنته !  
به من رسیدن واسه تو ، جُدا شُدن از تنته !  
نگو می‌خوای بیای پیشم ! نخواه که پیدات بکنم !  
فقط یه کم آمون بده ، بذار تماشات بکنم !

یادته دستِ منُ تو ، تو دستِ هم بود یه روزی ؟  
یادته خنده‌ها زیاد ، گریه‌ها کم بود یه روزی ؟  
اما ببین که سرنوشت ، قصه‌مونُ ورق زده !  
یکی تو قصه گم شده ، ازش خبر نیومده !  
عاشقِ نامریبی تو ، منم که با توأم هنوز !  
خوب می‌دونم که عاقبت ، دستامُ می‌گیری یه روز !

نگو می‌خوای بیای پیشم ! اومدنت رفتنته !  
به من رسیدن واسه تو ، جُدا شُدن از تنته !  
نگو می‌خوای بیای پیشم ! نخواه که پیدات بکنم !  
فقط یه کم آمون بده ، بذار تماشات بکنم !

## نقطه سرِ سطر

خون می چکه از گلوی بلبل !  
نگو: مُدارا ! نگو: تحمل !  
به قلبِ این لحظه‌ها بزن پُل !  
قَفلا رُ وا کن با کلیدِ سُل ! دخترِ گیتارِ گندمُ گل !

بزن به سیمِ آخرِ آواز !  
گردُ غبارُ بگیر از این ساز !  
نذار بیفتم از اوجِ پرواز !  
بهارُ یادِ منظره بنداز ! دخترِ زلزله ! ماهکِ طنّاز !

سایه به سایه‌م تیغهِی چاقو !  
طلسمیِ روزگارِ جادو !  
مأیوسم از این خورشیدِ کم‌سو !  
خونهِی امنِ تو پیرهنِت کو ؟ دخترِ پروانه وُ پرستو !

بذار رها شم از سایه بودن !  
نذار تموم شه این شمعِ روشن !  
بیا تا آتیش سوزوندنِ من !  
نترس از این دم به دم شکفتن ! دخترِ نازِ ستاره‌دامن !

کبریتِ نزدیک ، یه شمعِ باریک ،  
گرمیِ آغوش ، پیچیدنِ عطر !  
فهمیدنِ لب ، تا ته امشب ،  
بعدِ هر بوسه ، نقطه سرِ سطر !

## فرار

می خوام از دستِ سَرَمِ فرار کنم! پُر شده از هوسِ غیرمجاز!  
هوسِ بازیِ گرگم به هوا، تو یه کوچه باغ، با یه دخترِ ناز!  
هوسِ شکارِ عطرِ پیرهنِت، با چشِ بسته تو تاریکیِ شب!  
هوسِ سرقتِ معصومیتت، یا گذشتن از چراغِ قرمزِ لب!  
دلِ دلِ چیدنِ یه سیبِ دُرُشت، پیشِ چشمایِ بخیلِ باغبون!  
شادیِ فرارُ جا گذاشتنِ صدایِ سوتِ سوتکِ یه پاسبون!  
حسرتِ لی لی شوتِ یه ضربُ گل! حسرتِ گردو بازی، بیخِ دیواری!  
خِشتِ دیوارُ شمردن تا شاید، تو پاتُ از خونه بیرون بزاری!  
وحشتِ فلکِ شدن تو مدرسه، وحشتِ ترکه‌ی اون ناظمِ بد!  
تلخیِ دلهره‌ی یه امتحان، گم شدن تو دالونِ یه مُس عدد!

تشنه‌ی عشقایِ بچه‌گونه‌ام! کاش می شد بازم به اون روزا رسید!  
کاش می شد دوباره دس تو دستِ تو، تا تهِ کوچه‌ی بچه‌گی دویدا!

می خوام از دستِ سرمِ فرار کنم! داره سنگین می شه روی شونه هام!  
توش پُرِ فکرایِ ممنوعه شده، فکرایِی که من می ندازن به دام!  
فکرِ انداختنِ سنگ تو آبِ حوض، فکرِ تاروندنِ خوابِ ماهیا!  
رقصِ چشماتِ پسِ تورِ پشه‌بند، بعدشم اشاره... دنبالم بیا!  
روی بوم نشستنُ شمردنه، همه‌ی ستاره‌های آسمون!  
وعده‌ی قرارِ دمِ سقاخونه، یا سرِ اون کوچه‌ی آشتی کنون!  
ترسِ آتیش زدنِ فتیله‌ی هفت ترقه توی چهارشنبه‌سوری!  
گوش دادن به صفحه‌ی دوست دارم با صدایِ زخمیِ سوسن کوری!  
فکرِ پرواز با دوچرخه تو هوا، دادِ بستنی فروشه دوره گرد!  
فصلِ اسباب‌کشی تون از اون محل، که تمومِ رشته‌هام پنبه کرد!

تشنه‌ی عشقایِ بچه‌گونه‌ام! کاش می شد بازم به اون روزا رسید!  
کاش می شد دوباره دس تو دستِ تو، تا تهِ کوچه‌ی بچه‌گی دویدا!

## مِری کریسمس!

وقتی که بابانوئل ، گوزنشُ زین می کنه ،  
اولین برفِ زمستون ، خاکُ سنگین می کنه ،  
همه آدما به فکره ، جشنِ عیدِ نوئلن ،  
تنها یه درختِ کاج ، مسیحُ نفرین می کنه !

قدش از قدِ تبرزش ، یه کم بُلن تره !  
اما معلومه تو جنگشون برنده تبره !  
سردی تیغهی تیز ، هی تنشُ می لرزونن !  
این درختِ مُرده رُ کی می خره ؟ کی می خره ؟

یه درختِ اُفتاده از نفس ! مِری کریسمس !  
یکی حرمتِ جنگلِ رُ شکس ! مِری کریسمس !

شب که می شه تو یه خونه س تنِ اون درختِ کاج !  
روی سَرش صدتا ستاره می درخشه مِثِ تاج !  
اما اون مدتی که مُرده وُ بی خبره !  
کی واسه زخمِ تبر می شناسه یه راهِ علاج ؟

بعدِ تعطیلیِ عید ، درختُ از یاد می برن !  
پولکُ ستاره هاشُ از رو شاخه ش می کنن !  
می ندازن توی خیابون کاج خشکِ قصه رُ !  
نگا کن ! چهارتا ولگرد اونُ آتیش می زنن !

یه درختِ اُفتاده از نفس ! مِری کریسمس !  
یکی حرمتِ جنگلِ رُ شکس ! مِری کریسمس !

## ممنوع

ترانه‌ها زهره‌ترک! دردا، یه دردِ مُشترک!  
دوباره تو دستای باد، خاکسترِ یه قاصدک!  
توی کوچه‌های تنگِ تار، قهقهه‌ی مُسلسله!  
هر کسی فریاد بزنه، تو صفِ مُردنِ اوّله!  
خورشیدخانوم وقتِ طلوع، چشماش با دس می‌گیره!  
تا نبینه که یک نفر، باز پای جوخه می‌میره!

خنده هیجده‌سال به پایین ممنوع! گریه هیجده‌سال به بالا آزاد!  
غصه‌ی اُفتادن از اسبِ نخور، وقتی پهلوانم از اصل اُفتاد!  
ما همه مثل عروسک هستیم، توی دستِ یه مترسک هستیم،  
مَثِ پرچمای چرکی که می‌زن، رو به هر سوئی که فرمون می‌ده باد!

سکه‌ی ماه قلّابیه، دندونِ ابر این می‌گه!  
دیگه گره نمی‌خورن، دستا به دستای دیگه!  
نگو که ما یه عالمه‌س! ما هنوزم خیلی کمیم!  
تو رختخواب، تو صفِ نون، تو اتوبوس یه رستمیم!  
نگو که ما یه عالمه‌س، من تو هم ما نمی‌شیم!  
تو فصلِ بارونِ چماق، تو کوچه پیدا نمی‌شیم!

خنده هیجده‌سال به پایین ممنوع! گریه هیجده‌سال به بالا آزاد!  
غصه‌ی اُفتادن از اسبِ نخور، وقتی پهلوانم از اصل اُفتاد!  
ما همه مثل عروسک هستیم، توی دستِ یه مترسک هستیم،  
مَثِ پرچمای چرکی که می‌زن، روبه هر سوئی که فرمون می‌ده باد!

## کافه فیروز

چشماتُ ببند! سفر کن به گذشته‌ها، به دیروز!  
تا بخارِ داغِ قهوه، تا غروبِ کافه فیروز!  
نگاه کن! گوشه‌ی کافه، تو خودش غرقه هدایت!  
پا به زنجیرِ یه سایه‌س، که بهش نکرده عادت!  
صدای سبزی الف.صبح، پیچیده تو دلِ کافه!  
صدتا فانوس تو صداشه، شب آزش شده کلافه!  
یه طرف دیگه بلنده صدای نصرتِ شاعر!  
گم شده تو دودِ تلخِ آشنوی بدونِ فیلتر!

از کدوم طوفان ورق خورد، قصه‌ی بی‌غشِ دیروز؟  
تو کدوم حادثه گم شد، جُمعه‌های کافه فیروز؟  
کافه‌ی رؤیا و آندوه! چه کسی دراتُ بسته؟  
از تولدِ کدوم دیو، سقفِ طاقتت شکسته؟

تو غروبِ هر دوشنبه، شورُ غوغایی به پا بود!  
گلِ سُرخِی، گلِ سُرخِ کافه‌ی دربه‌درا بود!  
آل احمد، یه لآ پیرهن، با یه جُفت گیوه‌ی راحت!  
حالا بهتر می‌شه فهمید خدمتی کرد یا خیانت!  
گاهی عمران با یه شعرِ نابِ تازه می‌رسیدش!  
آتشی بود صدای شیبه‌ی اسبِ سفیدش!  
اما اون روزا گذشتن، حالا دیگه کافه بسته‌س!  
راهِ برگشتی نمونده، پُلِ پُشتِ سرِ شکسته‌س!

از کدوم طوفان ورق خورد، قصه‌ی بی‌غشِ دیروز؟  
تو کدوم حادثه گم شد، جُمعه‌های کافه فیروز؟  
کافه‌ی رؤیا و آندوه! چه کسی دراتُ بسته؟  
از تولدِ کدوم دیو، سقفِ طاقتت شکسته؟

## مریم

گلِ مریم! مثلِ خورشیدِ توی قلبم شکفتی!  
از شبایِ انتظارتِ واسه من قصه گفتی!  
گفتی دوس داری که دستام، تکیه‌گاهِ تو باشه!  
گفتی حیفِ چشمایِ ما به گریه مُبتلا شه!  
بعد از اون لحظه شروع شد، قصه‌ی با تو بودن!  
آرزوم تنها همین بود: تا ابد از تو خوندن!  
اما دستِ سردِ تقدیر، دستامونُ جدا کرد!  
از بهارِ گل رسیدیم، به یه پاییزِ تن‌سرد!

دلِ خسته‌م تو رُ هم صدا می‌دونه!  
این صدا تا همیشه از تو می‌خونه!  
هر جا باشی چشم به راهه تو می‌مونه!

گلِ مریم! برقِ چشمت، همه دنیای من بود!  
رفتنِ تو، فصلِ گریه، فصلِ تنها شدن بود!  
از تو خوندن، با تو موندن، هنوزم آرزومه!  
هر جای این دنیا باشم، چشمِ تو رو به رومه!  
بی‌صدایِ مهربونت، لحظه‌هام سوتِ کوره!  
بینِ دستای من تو، یه سدِ بی‌عبوره!  
خوب می‌دونم که نمی‌شه تو بمونی کنارم!  
من که جز تو، توی دنیا هیچ کسی رُ ندارم!

دلِ خسته‌م تو رُ هم صدا می‌دونه!  
این صدا تا همیشه از تو می‌خونه!  
هر جا باشی چشم به راهه تو می‌مونه!



## ترانه

فکرِ یه ترانه باش ، که گرسنه‌گی رُ از تمومِ دنیا پاک کنه !  
فکرِ یه ترانه باش ، که با تیغِ واژه‌هاش میرغضبُ هلاک کنه !  
فکرِ یه ترانه باش ، واسه وصله کردنِ پیرهنای پاپتیا !  
فکرِ یه ترانه باش ، که بتونه سکه شه تو کفِ دستِ یه گدا !  
فکرِ یه ترانه باش ، که بتونه علفای هرزُ از خاک بکنه !  
فکرِ یه ترانه باش ، که بتونه زمینِ مزرعه رُ شخم بزنه !

یه ترانه که بدزده غربتِ دروازه‌غارُ !  
کم کنه از سرِ واژه سایه‌ی طنابِ دارُ !  
یه ترانه که بغرّه تلخی این روزگارُ !  
بشه پاک کرد با طنینش عرقِ کارگرا رُ !

فکرِ یه ترانه‌أم ، که یه هیزم بشه تو بخاریای یخ زده !  
فکرِ یه ترانه‌أم ، که با اون سر برسن شادیای نیومده !  
فکرِ یه ترانه‌أم ، که چراغونی کنه شبای زخمُ دشنه رُ !  
فکرِ یه ترانه‌أم ، که بگیرِ عطشِ مسافرای تشنه رُ !  
فکرِ یه ترانه‌أم ، که بیاره همه‌ی آدما رُ تو کوچه‌ها !  
فکرِ یه ترانه‌أم ، که کلیدی بشه تو قفلِ درِ زندونِ ما !

یه ترانه که بدزده غربتِ دروازه‌غارُ !  
کم کنه از سرِ واژه سایه‌ی طنابِ دارُ !  
یه ترانه که بغرّه تلخی این روزگارُ !  
بشه پاک کرد با طنینش عرقِ کارگرا رُ !

## فِلِش

هم تو خیابون هم ، تو بزرگراه !  
پُر شده از تابلو ، را به راه !  
یکی می گه برو دیگه ، یکی می گه وایسا !  
یکی می گه این جا ، یکی اون جا !  
فِلِش نشون می ده راهِ بهتر !  
سَر به راه می کنه هر در به در !  
آخ اگه عاشقِ پرسه زدن باشی !  
اگه یه دیوونه مثل من باشی !  
با تیغِ فلشا کلکت می کنن !  
توی گوشِ تو عربده می زنن:

فِلِش دُرُس مَثِ یاد آوریه !  
که می گه آدمِ خوب خاکستریه !  
نه سفیدِ نه سیاه ، بین این دو رنگ !  
تو لاکِ خودشه یک آدمِ زرنک !  
اگر یهو دنبالِ راهِ تازه رفت ،  
دنبالِ دستی که پُل بسازه رفت ،  
باید یکی باشه که راهشُ سد کنه !  
یکی باشه که مسیرشُ رصد کنه !  
آدما مثلِ یه گله چپون می خوان !  
یا مَثِ صفِ شترا ساربون می خوان !

هیچ کسی راه نره دنبالِ دلش !  
چپُ راستُ وِلش ! سمتِ فِلِش !

یکی باید افسار تو دستش باشه !  
تا یه وخ کسی جرات نکنه پاشه !  
آره ! آره ! این جواری روزگار !  
کجِ بری می رسی به تیرکِ دار !

فلش یه علامت مقدس شده !  
توی دستِ چوپونا دس به دس شده !  
چوپونایی که می گن ما چی کار کنیم !  
کی یا واستیم کی یا فرار کنیم !  
فلش که گم کنی جات تو زندونه !  
هر کسی بگه نه اون جا مهمونه !  
آخ که چه ذلیل شدن آدما دیگه !  
چشماشون به دهن چوپونه که چی می گه !  
یکی باید این قانون بشکنه !  
اون یه نفر کیه ؟ تویی ، یا منه ؟

هیچ کسی راه نره دنبال دلش !  
چپُ راستُ وِلش ! سمتِ فلش !

## طعمِ غم

رُطَبِ بَم ، طعمِ غم داره دیگه !  
اینُ آمارِ تو روزنامه می‌گه !

وقتی پُر تقالا ریختن از درخت !  
روزگار شدُ واسه من سیاهُ سخت !

سقفای کاه‌گلی رو سَرَم شکست !  
خنده از خونه‌ی من بارشُ بست !

زنده زنده زیرِ خاک رفت پدرم !  
سقفمون شدُ سنگِ گورِ مادرم !

حالا دستای شُما سقفِ منه !  
سقفی که با زلزله نمی‌شکنه !

دس به دس بدین تا غصّه کم بشه !  
شهرِ خونُ غم ، دوباره بَم بشه !

## گیتار برقی

یه گیتار می خوام ، یه خلوت،  
واسه خوش صدا شدن !  
یه ترانه واسه پرواز،  
از زمین جدا شدن !

یه گیتار می خوام ، یه خلوت،  
برای ضجه زدن !  
می خوام از خنجر آواز،  
پاره شه گلوی من !

یه گیتار می خوام ، که دنیا ، از صدای اون بلرزه !  
یه گیتار برقی که جیغش ، یاغیه ! دشمنِ مرزه !

یه گیتار می خوام ، یه خلوت،  
برای به تورسیدن !  
برای گذشتن از شب،  
روی سایه خط کشیدن !

یه گیتار می خوام ، یه خلوت،  
تا رسیدن به یه فریاد !  
واسه خوندن از درختی،  
که شکست ، اما نیفتاد !

یه گیتار می خوام ، که دنیا ، از صدای اون بلرزه !  
یه گیتار برقی که جیغش ، یاغیه ! دشمنِ مرزه !

## متروی نیمه شب

با من بیا تا پرسه ، تا دیدارِ لبالب !  
تا طعمِ عشق بازی ، در متروی نیمه شب !  
با من بیا تا خطر ، تا صیدِ یه ستاره !  
تا اختتامِ تن پوش ، در خوابِ جشنواره !  
با این حریقِ خوش رنگ ، هم شعله شو ! شاپرک !  
برنده شو در شبِ این تسلیمِ مُشترک !

شبِ گیسِ تو باغِ معلّق ، نفستِ پُلِ ترانه !  
لبِ تو پُرِ شهدِ یه کندو ، من نیشِ تازیانه !  
تبِ چشمِ تو ردّ گلوله ، تا یه مرگِ عاشقانه !

پیراهنی از شیشه ، بر تن کن امشب ! بانو !  
این لحظه هارُ پُر ! بوسه ی مردافکن کو ؟  
یک کاجِ گر گرفته ، امشب روئیده از من !  
من را ببر به دیروز ، تا هفت ساله بودن !  
حراجِ آسایش باش ! با بوسه های نوبر !  
خرس کن شانهِ آم را ، از بالِ صد کبوتر !

شبِ گیسِ تو باغِ معلّق ، نفستِ پُلِ ترانه !  
لبِ تو پُرِ شهدِ یه کندو ، من نیشِ تازیانه !  
تبِ چشمِ تو ردّ گلوله ، تا یه مرگِ عاشقانه !

## لیلی

توی چشمای تو ، یه گوئه نوره !  
دلِ تاریکِ من ، چه از تو دوره !  
برای تو هر روز ، یه روزِ تازه‌س !  
ولی روزای من ، چه سوتِ کوره !

ببین تو این قفس ، چه بی‌قرارم !  
من تنها نذار ! بیا کنارم !  
من که با یک نگاه ، شدم مستِ تو !  
نذار که ویرون شم ! کجاس دستِ تو ؟

توی شب‌های من ، یه کهکشونی !  
بگو تا آخرش ، باهام می‌مونی !  
با تو روشن تر از ، صدتا فانوسم !  
دلَم می‌خواد بیای ، بشی عروسم !

دلَم می‌خواد دستت ، تنهام نذاره !  
نمی‌شه دل بی تو ، دووم بیاره !  
با این که از چشات ، عسل می‌ریزه !  
ولی نیشِ حرفات ، یه نیشِ تیزه !

می‌خوامت خیلی ! تویی لیلی ! چرا از مجنون دوری ؟  
می‌خوامت خیلی ! آخه لیلی ، چرا این همه مغروری ؟

## بی خیالی

دوباره رفتی موندم ، با یه قابِ عکسِ خالی !  
خودتُ مثلِ همیشه ، باز بزن به بی خیالی !  
من تو فکرِ با تو موندن ، تو همه‌ش به فکرِ رفتن !  
بی تو تعریفی نداره ، روزای تنهاییِ من !  
حتّا ساعتِ رو دیوار ، داره خوابتُ می‌بینه !  
تو که نیستی حالِ روزِ منُ این خونه همینه !

کوچه‌ی خاطره‌ها رُ ، پرسه می‌زنم دوباره !  
پسرِ شبُ صدا کن ! دخترِ ماهُ ستاره !

یادته شبی که تنها ، منتظر نشسته بودم !  
بی خیال رسیدی از راه ، نمی‌دونستی حسودم !  
دس تو دست یه غریبه ، از کنارِ من گذشتی !  
رفتی از خاطره بیرون ، دیگه پیشم برنگشتی !  
پا گذاشتی روی قلبم ، رو تمومِ آرزو هام !  
اما با این همه غصّه ، من هنوزم تو رُ می‌خوام !

بی تو با خیالِ چشمات ، پرسه می‌زنم دوباره !  
پسرِ شبُ صدا کن ! دخترِ ماهُ ستاره !



## زامبی

وقتی ماه تو شب می تابه ، مٲ چشمِ یه جسد ،  
توی شهرِ مرگُ وحشت ، می رسه ساعتِ بد !  
ساعتی که مرده‌ها تو دلِ خاک زنده می شن !  
راه میفتن توی کوچه‌ها پی شکارِ تن !  
زوزه می کشن همه دُرُس مٲ یه گله گُرگ !  
از صدای ضجه‌شون می لرزه این شهرِ بزرگ !  
پُشتِ هر دیوارِ این شهر مُرده‌یی منتظره !  
تا یه زنده رُ به سرزمینِ لعنتِ بَبره !  
آخه مُرده‌ها همیشه زیرِ خاک لونه دارن !  
حتّا خاکِ باغچه‌ی خونه‌ی تو ، خونه‌ی من !  
شبا چشماتُ نبند ! میان برای برای بُردنت !  
نفسِ سردشونُ جس می کنی رو گردنت !  
مٲ خفاش خونتُ جُرعه به جُرعه می مکن !  
هر لباسی تنته برای تو می شه کفن !  
مُرده‌ها رُ نصفه شب توی خیابونا ببین !  
نگا کن ! دستِ یکی کنده شد ، اُفتاد زمین !  
همه پوسیده تناشون ، بوی مرگه همه جا !  
کوچه‌ها پُر شدن از خُرناسه و صدای پا !  
همه مُردن ، حتّا این پُلیس سوت سوتک به دست !  
حتّا راننده‌ی تاکسی ، حتّا اون عابرِ مسٲ !  
حتّا این دختری که بهت اشاره می کنه !  
اگه فرصت شه گلوتُ پاره پاره می کنه !  
شهرِ مُرده ، شهرِ زامبی ، شهرِ خونآشامِ این شهر !  
شهرِ سرهای بُریده ، لونه‌ی جُدامِ این شهر !

## اعدامی

من بستن به یه تیرک ، رو به روم یه گله سرباز !  
فاصله یک نخ سیگار ، تا رهایی ، تا یه پرواز !  
پک به پک ثانیه‌ها رُ می‌سوزونم با نفس‌هام !  
دست پام بستن اما من هنوزم توی رؤیام !  
فکر یه بچه کلاغم ، که تو لونه‌ش شده پنهون !  
نوکِ اون صنوبرِ پیر ، گوشه‌ی حیاتِ زندون !  
وقتِ نعره‌ی تُفنگا ، اون کلاغ چه حالی داره ؟  
نکنه بمیره از ترس ؟ نکنه طاقت نیاره ؟

عمرِ سیگارم بلندُ تو سرَم صدا تا سواله !  
پس چی شد دستورِ آتش ؟ نکنه فرمانده لاله !  
دغدغه‌هامُ بدزدین ! آی ! دوازده تا گلوله !  
آخه تا کی بی صدایی ، توی دالونِ یه لوله ؟

من این سیگار نصفه ، با یه عالمه خیالات !  
فکرِ سربازای گُشنه ، این چشای خسته و مات !  
هرکدوم از اینا شاید ، از یه ده اومده باشن !  
راضی نیستن که بشینه گولّه‌شون تو سینه‌ی من !  
خودِ فرمانده‌ی جوخه ، بچه‌ی داره تو خونه !  
وای از اون روزی که بچه ، شغلِ باباشُ بدونه !  
می‌دونم لحظه‌ی اعدام ، تو خونه می‌پره از خواب !  
خسته‌ام از این خیالات ! بگو کی می‌زنه آفتاب ؟

عمرِ سیگارم بلندُ تو سرَم صدا تا سواله !  
پس چی شد دستورِ آتش ؟ نکنه فرمانده لاله !  
دغدغه‌هامُ بدزدین ! آی ! دوازده تا گلوله !  
آخه تا کی بی صدایی ، توی دالونِ یه لوله ؟

## دریا خانوم!

تو شبِ روشنِ چشمت،  
یه ستاره خونه داره!  
هوای شرجی بندر،  
دستاتُ یادم میاره!

مَثِ دریا پُرِ رازُ،  
مَثِ گوشماهی قشنگی!  
عینهو مَرْدُمِ بندر،  
با همه صافُ یه رنگی!

دریا خانوم! تو دلِ من ، تا همیشه موندگاری!  
من تو ساحل ، چش به راهت ، ولی تو فکرِ فراری!

وقتی که شادی خندون،  
مَثِ خورشیدِ جنوبی!  
وقتی غمگینی دلتنگ،  
مَثِ تصویرِ غروبی!

بیا که عاشقِ زارت،  
تشنه‌ی هُرمِ نگاته!  
این دلِ همیشه بی تاب،  
عاشقِ زنگِ صداته!

دریا خانوم! تو دلِ من ، تا همیشه موندگاری!  
من تو ساحل ، چش به راهت ، ولی تو فکرِ فراری!

## به گل نشسته

من شب‌نم ابریشم! تو صاعقه و فولاد!  
با اومدنت این دل، از اوج غزل افتاد!  
تو اومدی گفتم: پایانِ غمِ دردی!  
از مزرعه‌ی چشم‌ام، رؤیا زُ درو کردی!  
من خسته و ناباور، تن دادم پژمردم!  
پسکوچه‌ی چشمات از یادِ دلم بُردم!

من از پرسه‌گرفتی، از رفاقت، از ترانه!  
از دقیقه‌های حقِ حق! از هوای عاشقانه!  
بین دستای من تو، فاصله پُل شکسته!  
کشتی عشقِ من تو، عمری به گل نشسته!

من جنگلی از فانوس، تو حمله‌ی شن‌بادی!  
جادوی تو خوابم کرد، با قصه‌ی آزادی!  
آغوشِ تو زندانه! دستای تو زنجیره!  
پروانه‌ی آوازم، تو چنگِ تو می‌میره!  
چشمای من بستی، رو به گل فواره!  
با تو نفسم تنگه، هر ثانیه آزاره!

من از پرسه‌گرفتی، از رفاقت، از ترانه!  
از دقیقه‌های حقِ حق! از هوای عاشقانه!  
بین دستای من تو، فاصله پُل شکسته!  
کشتی عشقِ من تو، عمری به گل نشسته!

## آقایون

با شُمام! هی! آقایون! آی! شُما از ما بهترن!  
شُمایی که تکیه دادین به متکای جنون!  
شُما که سَرَنخِ جونِ آدما دستتونونه!  
شُما که حتّا آجَل فرمونتون می خونه!  
شُما دستتون دُرُسته ، وقتی فکرِ کشتنین!  
تو یه چش به هم زدن ، صدا تا گُل سَر می زنین!  
دستتون دُرُسته وقتی خوابُ قیچی می کنین!  
وقتی کوهِ نقره رُ یک شبه هیچی می کنین!  
آدمای شهرِ شبِ تختِ سلیمون نمی خوان!  
خورشیدُ اون ورِ میله‌های زندون نمی خوان!  
شبُ تاریک نمی خوان! جادّه رُ باریک نمی خوان!  
همیشه مقصدُ دور ، سرابُ نزدیک نمی خوان!  
نفتُ فولادُ گرون ، آدمُ ارزون نمی خوان!  
گُلا رُ اسیرِ سَرنیزه‌ی بارون نمی خوان!

یه کمی شادی می خوان!

یه ذره آزادی می خوان!

آدما که از شُما حتّا یه سِکه نمی خوان!  
خورده نون بسته‌شونه ، نونِ یه تیکه نمی خوان!  
چکُ سفته نمی خوان! دیوُ نرفته نمی خوان!  
ترسِ صابخونه‌شونُ هفته به هفته نمی خوان!  
هر دقیقه‌شونُ زهرِ نیشِ کژدُم نمی خوان!  
سایه‌ی آجَل رُ روی سَرِ مَرَدُم نمی خوان!  
نذارین بچرخه آسیابتون با خونِ ما!  
نباید حنا با خونِ ببنده دستای شما!  
یه نخود بترسین از آخرِ این قصّه‌ی بد!  
وقتی رودخونه بیدار شه می شکنه طاقتِ سد!  
وقتی که گره بشن مَشتا سیاهی می شکنه!  
ماه‌خانوم لحافِ شب رُ از تنش پَس می زنه!  
دیگه بیدار می شن این آدمکای سَر به زیر!

چوپونِ دروغگو تو چنگِ رَمه می شه اسیر!  
آخه این آدما که کوهِ جواهر نمی خوان!  
تنها به جُرمِ غزل کشتنِ شاعر نمی خوان!

یه کمی شادی می خوان!  
یه ذره آزادی می خوان!

## بی خوابی

وقتی کفِ کفشای شب ، با عطرِ شب بو دُشمنه ،  
وقتی صلیبِ برده گی و بالِ شونه ی منه ،  
وقتی که گل میخِ جنونِ حرمتِ دست می شکنه ،  
دل به کدوم رؤیا بدم ؟ خوابم نمی بره ! ننه !

می شکنه سازِ هر کسی سازِ مخالف بزنه !  
رو هر درِ دریچه یی ، هزارتا قفلِ آهنه !  
وقتی که عنکبوت داره توی دلم تار می تنه ،  
چشمم چه جووری هم بیاد ؟ خوابم نمی بره ! ننه !

قحطی عشقِ عاشقی تو قلبِ هر مرد زنه !  
تنها چراغِ چشمِ گرگ تو این سیاهی روشنه !  
نه رخی شیهه می کشه ، نه خبر از تهمتنه !  
افسانه ها تموم شدن ! خوابم نمی بره ! ننه !

بگو که لحظه ، لحظه ی سیبِ طلا رُ چیدنه !  
فصلِ نفسِ تنگی گذشت ، وقتِ نفس کشیدنه !  
ساعتِ گلِ گفتنِ تو ، موقعِ گل شنیدنه !  
قصه ی قیمتی بگو ! خوابم نمی بره ! ننه !

برام یه لالایی بخون ، هم قد یه رنگین کمون !  
از مرگِ دیوِ قصه ها ، از دخترِ شاه پریون !  
باید توی خوابم شده ، از شبِ کهنه رد بشم !  
باید رفاقت با گلِ فواره رُ بلد بشم !

## می‌شه عاشقِ تو بود!

پُشتِ یه چراغِ قرمز می‌شه عاشقِ تو بود!  
حتّا وقتی گفتی: هرگز! می‌شه عاشقِ تو بود!  
می‌شه عاشقِ تو بود سببِ ممنوعه رُچید!  
رو همه تخته سیاه، عکسِ چشمت کشید!  
می‌شه تازه‌تر شد حرفای عاشقونه گفت!  
می‌شه اسمِ شبای مهتابی از تو شنفت!

آره! می‌شه اگه تو دستام باور بکنی!  
اگه با تلخی این فاصله‌ها سر بکنی!

تو خیابون، زیر بارون می‌شه عاشقِ تو بود!  
حتّا تو کنجِ یه زندون می‌شه عاشقِ تو بود!  
می‌شه رو دیوارِ سنگی، اولِ اسمت کند!  
با خیالِ تو گذشت از دلِ دیوارای بند!  
می‌شه آزادی حس کرد، با خیالِ داشتنت!  
می‌شه عمر گذروند، حتّا با عطرِ پیرهننت!

آره! می‌شه اگه تو دستام باور بکنی!  
اگه با تلخی این فاصله‌ها سر بکنی!



## شکنجه گر

تو چنگِ به قابیلم ! پابسته‌ی این دَخمه !  
پیراهنِ من از خون ! تنِ پوشِ من از زخمه !  
فواره‌ی فریادم ، از سُرخِیِ خونم پُر !  
غارت شده انگشتم ، از گازِ یه گازآمبر !  
تاول زده آوازم ، با بوسه‌ی صد سیگار !  
من موندمُ انکارِ پیروزیِ این آوار !

من نگرانِ هستیِ نوزادِ این شکنجه گر !  
اون نگرانِ این سکوت ! فکرِ عذابی تازه تر !  
من فکرِ آزادیِ اون ! در حالِ کهکشون شدن !  
اون به خیالِ مُردنِ فانوسکی تو سرِ من !

این زجرُ تحمل کن ، تا نعره‌ی پایانی !  
تو هستیِ این خاکی ، آزاده‌ی زندانی !  
با دردِ خودی تر شو ، فریادِ تو خوش‌رنگه !  
دستای تو با خوابِ این ثانیه می‌جنگه !  
فردا دیگه آزادن ، دستای تو از زنجیر !  
فواره نمی ترسه ، از سایه‌ی یک شمشیر !

من نگرانِ هستیِ نوزادِ این شکنجه گر !  
اون نگرانِ این سکوت ! فکرِ عذابی تازه تر !  
من فکرِ آزادیِ اون ! در حالِ کهکشون شدن !  
اون به خیالِ مُردنِ فانوسکی تو سرِ من !

## چشمِ تو

ای که چشمت رنگِ قهوه‌س! رنگِ کافه‌نادری!  
من آتیش زدی باز می‌خوای از پیشم ببری؟  
آخه جز من کی با قهوه‌ی چشات مس می‌کنه؟  
کی واسه خوندنِ تو این همه دس دس می‌کنه؟  
واسه خوشحالیِ تو می‌شه هزارتا دیو کشت!  
می‌شه زندگی رُ دید تو اون دوتا چشمِ دُرشت!

توی امتحانِ خورشید ، برقِ چشمِ تو قبوله!  
با مُسلسلِ نگاهت ، من بستی به گلوله!

ای که توی نفساتِ عطرِ گلِ رازقیه!  
دلُ منتظرِ نذار! بگو که عاشقت کیه؟  
خوب می‌دونم مَثِ من هزارتا دیوونه داری!  
آخه تو چشمایی که دلُ می‌لرزونه داری!  
فاصله بینِ من تو صدتا روزُ صدتا شب!  
بگو کی فاصله‌ی بینِ ما می‌شه یک وجب؟

توی امتحانِ خورشید ، برقِ چشمِ تو قبوله!  
با مُسلسلِ نگاهت ، من بستی به گلوله!

## مادر

مادر! ببین که خسته‌ام! تنها و دل شکسته‌ام!  
مثل زمان بچه‌گی، کنار تو نشسته‌ام!  
مادر! نگاهی کن به من! ساکت نمون! حرفی بزن!  
از بی‌وفایی‌ها بگو! از تلخی تنها شدن!  
مادر! فشار زنده‌گی! من کشیدم به برده‌گی!  
دنبال رویاهای پوچ، راهی شدم به ساده‌گی!

مادر گل! بانوی عشق! خاتون موسپید من!  
هنوز تو فصل بی‌کسی، تنها تویی امید من!  
دستای مهربونت، تو وقت‌گریه کم دارم!  
بدون که بی‌سایه‌ی تو، تو زنده‌گی بد میارم!

مادر! برام قصه بگو! بگو پل ترانه کو؟  
قصه‌های قدیمی رُ، بگو دوباره مو به مو!  
از من بگو که بی‌صدام! نگو که از یادت جُدام!  
بگو می‌شینی هر غروب، منتظر صدای پام!  
نگو کسی به در نزد! من اومدم که تا ابد!  
عصای دست تو بشم! تو لحظه‌های خوب بد!

مادر گل! بانوی عشق! خاتون موسپید من!  
هنوز تو فصل بی‌کسی، تنها تویی امید من!  
دستای مهربونت، تو وقت کم دارم!  
بدون که بی‌سایه‌ی تو، تو زنده‌گی بد میارم!

## تَرک تَرک

چشمت دوباره تَر شده! ترانه در به در شده!  
بگو که تو بازی ما، کلاغ سیاهه پَر شده؟

چشمت دوباره تَر شده! شبیره شعله‌ور شده!  
دل سه تار شور می‌زنه! گوش فرشته کر شده!

تَرک تَرک شد دل من! ساکت نمون حرفی بزن!  
بگو تو این شب سیاه، چه رنگی عاشق شدن؟  
رنگین کمون دربیار، از پس پیرهن بهار!  
با تیغ آفتاب دوباره، دخل سیاهی رُ بیار!

دوباره بارونی شدی! تو غصّه زندونی شدی!  
آبادی عشقی، نگو، دچار ویرونی شدی!

تکیه بده به طاقتم! من با تو بی‌نهایتیم!  
با تو همیشه روشنم، بی‌تو اسیر لعنتم!

تَرک تَرک شد دل من! ساکت نمون حرفی بزن!  
بگو تو این شب سیاه، چه رنگی عاشق شدن؟  
رنگین کمون دربیار، از پس پیرهن بهار!  
با تیغ آفتاب دوباره، دخل سیاهی رُ بیار!

## دو تا گنجشک...

دو تا گنجشک دنبال هم افتادن تو آسمون!  
یه تریلی توی جاده میادش زوزه کشون!  
دو تا گنجشک ، دو تا عاشق ، بی خیال مست شاد!  
یه تریلی با شتاب سرعت خیلی زیاد!

دو تا گنجشک! یه تریلی!  
یکی مجنون ، یکی لیلی!

دو تا گنجشکای عاشق تو بیابون می پرن!  
اونا از دام سیاه سرنوشت بی خبرن!  
شوفر پیر تریلی پا گذاشته روی گاز!  
خیلی خسته‌س از بیابون یه جاده‌ی دراز!

دو تا گنجشک! یه تریلی!  
مَثِ مجنون ، مَثِ لیلی!

دو تا گنجشک ، که تناشون داغه از تبِ علاقه!  
یه تریلی که با چرخاش ضجه‌ی یه اتفاقه!  
دو تا گنجشک که پراشون پُر شده توی بیابون!  
یه تریلی که رو شیشه‌ش باقی مونده ردی از خون!

دو تا گنجشک... یه تریلی!  
نه یه مجنون! نه یه لیلی!  
یه تریلی! یه تریلی! یه تریلی...

## چشات چه رنگیه ؟

تو چین پیراهنِ تو مثلِ یه سایه گُم می شم !  
پُر برکت می شه تنم ! مزرعه‌ی گندُم می شم !  
عطرِ تو هر گُلی رُاز تو گُلِ خونه فرار می ده !  
شب نشون سیاهی رُاز چشمای تو پُرسیده !  
نشون به اون نشون که سرو پیشِ تو سرِ خم می کنه !  
برقِ چشات روی یه فوج ستاره رُکم می کنه !

تو روزگاری که دل تموم مردم سنگیه ،  
دختر آبُ آینه ! بگو چشات چه رنگیه ؟

ابریشم ارزون می شه تا تو دس به گيست می کشی !  
خورشید خجالت می کشه ، وقتی تو آفتابی می شی !  
عکسِ تو که تو قاب بره ، اون قاب دیگه نمی شکنه !  
آکاردئون نوازِ کور ، به عشقِ تو ساز می زنه !  
به عشقِ دیدنت که هر چشمی رُبینا می کنه !  
شاعرِ لالُ با تبِ ترانه گویا می کنه !

تو روزگاری که دل تموم مردم سنگیه ،  
دختر آبُ آینه ! بگو چشات چه رنگیه ؟

## فردا قشنگه

نگو پاییز اومده پشتِ درِ خونه‌ی ما!  
نگو بارون زده رو سرِ تمومِ غنچه‌ها!  
ما با هم خودِ بهاریم ، شعرِ پاییزِ نخون!  
نمی‌ذاریم دیوِ برفِ یخِ بیاد تو خونه‌مون!

ما باید قد بکشیم تا خودِ خورشید برسیم!  
رو همه تاریکیا ، خسته‌گیا ، خط بکشیم!

روبه‌رومون روشنه! فردا قشنگه! مگه نه؟  
پیشِ پامون یه پُلِ رنگِ وارنگه! مگه نه؟  
تو دلامون یه چراغه که بهش می‌گن امید!  
غم نداریم که زمونه جنسِ سنگه! مگه نه؟

خسته‌گی حریفِ ما نیست ، توی راهِ زنده‌گی!  
نمی‌ذاریم که بیفتیم توی چاهِ زنده‌گی!  
دَس به دستِ هم می‌دیم ، تا دنیا آفتابی بشه!  
آسمونِ آرزومون ، آبیِ آبیِ بشه!

ما باید قد بکشیم تا خودِ خورشید برسیم!  
رو همه تاریکیا ، خسته‌گیا ، خط بکشیم!

## دریا رو ویلچر

اگه گفتی کیه که می دوه اما پا نداره ؟  
اگه گفتی کیه که حتا بدون چشم می بینه ؟  
بگو کی آغوشش امن اگه دستاش بُریدن ؟  
کی گلوش سَم سوزونده تا صداس به دل بشینه ؟

کی سکوتش ، خود نعره س ؟ کی دلش آتش فشونه ؟  
کیه که برق نگاهش ، چشم شب رُ می سوزونه ؟  
کی نمی تونه که دستی بکشه رو سر بچه ش ؟  
کی که گلایه هاش حتا آینه نمی دونه ؟

اونا که خوردن بُردن ، ترکشا رُ نشمردن !  
عصمت مزرعه مون به مترسکا سپردن !  
تن هیچ کدوم تو آتیش ، پیرهنِ تاول نپوشید !  
هیچ کدوم تو این همه سال ، روزی صد دفعه نمردن !

تنها اونه که به زخماش شب روز دخیل می بنده !  
دیگه خود کرده به سرفه ! به تب سَم کشنده !  
از رو اسب افتاده اما ، اصل رو یا هاش داره !  
شونه هاش خَم شدن اما ، اون هنوزم سر بلنده !

اگه بشناسیش می فهمی ، که چه دردی داره شاعر !  
باورت می شه که دریا ، جا می شه روی یه ویلچر !  
اگه بشناسیش می فهمی ، غیرتش خریدنی نیست !  
هق هقش بدون اشکه ! گریه ی اون دیدنی نیست !



## خنجر ماه

تو یه صندوقچه‌ی ده قفلِ بزرگ، خنجرِ پدربزرگم خوابیده!  
کی می‌دونه تا به حال تیغ‌هی اون، خوابِ گردنِ کدوم دیو دیده؟

یه شبی ده تا کلید برمی‌دارم، به گذشته‌ها شبیخون می‌زنم!  
دل به هیچ یکه‌سواری نمی‌دم! باورم می‌شه که پهلوون منم!

چادرِ شبُ به آتیش می‌کشم! قلعه‌ی طلسمِ داغون می‌کنم!  
برده‌های تشنه‌ی شهرِ شبُ به گلُ ستاره مهمون می‌کنم!

آخرش دستای ما گره می‌شن، تو سکوتِ قصه‌ی گل می‌کنه مُشت!  
باورم می‌شه که دیو وحشتُ با ترانه‌های تازه می‌شه کشت!

اگه دستامونُ باور بکنیم، اگه همصدا بشن حنجره‌ها،  
شب می‌ترسه از سیاهیِ خودش! سیلِ سایه‌کش می‌شه بغضای ما!

آخر از رو خنجرِ پدربزرگ، پاک می‌شه غبارِ سالای سیاه!  
توی تاریکیِ شهرِ شب‌زده، می‌درخشه خنجرِ هلالِ ماه!

## از خود راضی

دستِ تو ، پیرهنِ سیاهِ این شبِ دریده !  
قلبِ من ، نازتِ خریده !  
عطرِ تو ، تو تمامِ شهرِ قصه پیچیده !  
چشمِ من ، باز خوابت دیده !

از خوابِ من ، تا خوابِ تو ،  
چن تا شبِ سیاه ، چن تا قرصِ ماه ، فاصله‌س ؟  
از خوابِ تو ، تا خوابِ من ،  
چن تا خیالِ بد ، چن تا قلبِ بی حوصله‌س ؟

چشمِ تو ، چلچراغِ روشنِ شبای تاره !  
دلِ بی تو ، دلخوشی نداره !  
قلبِ من ، مثلِ سنگِ سختِ کوهِ بزرگه !  
تو چشمت ، برقِ چشمِ گرگه !

از دستِ من ، تا دستِ تو ،  
چن تا حصارِ سد ، چن تا راهِ بدِ فاصله‌س !  
از دستِ تو ، تا دستِ من ،  
دیوارِ قلبِ تو ، قلبِ سنگِ بی حوصله‌س !

آی ! تو ! عروسکِ خیمه‌شب‌بازی !  
آی ! تو ! دخترکِ از خود راضی !

## لالایی

تو دل این شب سیاه ، صدای لالایی میاد !  
آخ که چه قدر با این صدا ، آدم دلش گریه می خواد !  
مادر بچه دستاشون گره شدن به همدیگه !  
مادر تو لالایش داره از یه پدر قصه می گه !

می گه: لالایی ! ناز کم ! بخواب ! بابا فردا میاد !  
دلش هنوز پیش توئه ! دوست داره خیلی زیاد !  
میاد از اون جایی که خون گل می کنه رو پیرهن !  
صدپاره می شن دم به دم ، با سوت خمپاره تنا !  
پشت سرش آتیشه و گلوله و میدون مین !  
چشمات هم بذار ! تو خواب ، از گونه هاش بوسه بچین !  
اما نه ، گونه هاش نه ! می گن بابات سر نداره !  
دل منم مثل تو این قصه ر باور نداره !

لالایی کن ! که چشمو نت قشنگه !  
نگاهت رنگ باروته فشنگه !  
بابا چشمات داره غم نداره !  
تا جون داره با این دیوا می جنگه !

لالایی کن ! لالایی کن ! لالایی !  
که فرداس آخرین روز جدایی !  
دیگه تو خواب نمی گی با دل تنگ:  
« بابا جونم ! بابا جونم ! کجایی ؟ »

لالایی کن ! عزیز دل ! که قصه مون به سر رسید !  
غصه نخور حتما گه ، بابا بدون سر رسید !  
رسمه که سر بلندامون ، زودتر بدون سر بشن !  
سایه ش همیشه باقیه ، رو سر تو ، رو سر من !  
بابا سرش جا مونده تو ، یه گوشه ی میدون مین !  
شاید تا حالا سر اون ، شده یه تیکه از زمین !

زمینی که دستای تو ، می تونه آبادش کنه !  
برق چشات می تونه از سیاهی آزادش کنه !

لالایی کن ! که چشمنت قشنگه !  
نگاهت رنگ باروته فشنگه !  
بابا چشمت داره غم نداره !  
تا جون داره با این دیوا می جنگه !

لالایی کن ! لالایی کن ! لالایی !  
که فرداس آخرین روز جدایی !  
دیگه تو خواب نمی گی با دل تنگ:  
« بابا جونم ! بابا جونم ! کجایی ؟ »

## کبوتر مجسمه

نبین جماعتی رُ که دارن می چرخن دور این میدونِ ترسُ همهمه !  
ببین کبوتری رُ که می شینه فضله می ندازه رو صورتِ مجسمه !  
کبوتر آزاد رهاست ، وحشت نداره که یه وقت مجسمه غضب کنه !  
می دونه دستِ سنگی اون نمی تونه آبی آسمونُ وجب کنه !  
ترسی نداره تو دلش ، نه از خودِ مجسمه ، نه از مدالای تلاش !  
نه از لباس ارتشیش ، نه از یراقُ درجه ش ، نه از نشونِ رو کلاش !

کبوتر اومده بگه : آهای ! آهای ! آدمکا ! قدرتِ قداست نداره !  
هر کسی اون بالا باشه ، یعنی که داره پا روی ، سرِ یه ملت می ذاره !

می خواد بگه : مجسمه ! چشمِ غره فایده نداره ! نقابتِ افتاده دیگه !  
این فقط من نمی گم ، مُشتای خشمِ مردمُ لکِ رو صورتت می گه !  
این آدمای سر به زیر ، می خوان با هم یکی بشن تا تو رُ کله پا کنن !  
اون وقت می بینی آدم، وقتی یکی شن می تونن، قیامتی به پا کنن !  
... کبوتره پریدُ گفت رازی رُ که مجسمه هنوز از اون بی خبره !  
نمی دونه تو قلبِ هر آدمی که تو میدونِ یه عالمه کبوتره !

کبوتره می خواس بگه : آهای ! آهای ! آدمکا ! قدرتِ قداست نداره !  
هر کسی اون بالا باشه ، یعنی که داره پا روی ، سرِ یه ملت می ذاره !

## پُلِ شکسته

امشب نقابِ شرم از سرِ واژه کم کن!  
بالِ چهل کلاغ بد خبرِ قلم کن!  
مهتاب زنده کن باز توی حبابِ فانوس!  
تو جشنِ دل سپردن ، آغوشِ تنم کن!

امشب تنی ترین باش! رنگین کمونِ تب دار!  
تا فصل گر گرفتن ، این لحظه ها رُ بشمار!  
این لحظه ها حریفِ اندوه روزگارن!  
پس تا همیشه خواهش! پس تا همیشه تکرار!

نذار بینِ ما باشه ، صد تا پُلِ شکسته!  
کوهای مه گرفته ، گردنه های بسته!  
یه عشقِ نیمه کاره ، با دو تا قلبِ خسته!

من از ستاره داغم ، مثل شبای بندر!  
تن خسته از عذابِ این جنگِ نابرابر!  
چشمای تو معما ، مثل شبای دریا،  
ماهی سُرَخِ قلبم ، توی چشات شناور!

با نبضِ من یکی شو! تا گفت گوی بی لب!  
تو شعله ها سفر کن ، تا انتهای این تب!  
پروازِ این شهابِ تو آسمون نگاه کن!  
هم لحظه ی تولد ، هم فصلِ مرگه امشب!

نذار بینِ ما باشه ، صد تا پُلِ شکسته!  
کوهای مه گرفته ، گردنه های بسته!  
یه عشقِ نیمه کاره ، با دو تا قلبِ خسته!

## عصر پنجشنبه‌ی گیشا...

عصر پنجشنبه‌ی گیشا : فرصتِ خوبِ تماشا !  
وعده‌ی قرارِ من با دختری از جنسِ رؤیا !  
عصر پنجشنبه‌ی گیشا : پرسه تو پیاده‌روها !  
کوچه‌های نوجوونی ، آرزوهای منُ ما !  
از کانال تا زیرِ پُلِ رُ چن دغه پیاده رفتم ؟  
چن دفعه تا ته گیشا از نفسِ افتاده رفتم ؟  
خسته از پرسه نمی‌شد دلِ دیوونه‌ی ولگرد !  
می‌رسید به تپه‌یی که اتوبان اون لگد کرد !

بگو کی سایه‌ی عشقُ از سرِ کوچه‌ها برداشت ؟  
کی یه بُرجِ بدقواره توی پارکِ جنگلی کاشت ؟  
کی کانالُ با یه صف از نئونُ مغازه پوشوند ؟  
کی بوتیکا رُ علم کرد ؟ کی دلای ما رُ رنجوند ؟

کوچه‌ی سی‌ام زمینِ گل کوچیک بازی ما بود !  
جمعه شب‌ها توی تپه چه قیامتی به پا بود !  
پاتوقِ منُ دلِ من کنجِ بازارِ علی بود !  
هفته‌ها هفت تا طبق از خاطراتِ مخملی بود !  
مجتمع رُ دوره کردن ، دل سپردن ، دل شکستن !  
با رفیقای صمیمی ، سرِ پونزدهم نشستن !  
فصلِ دعوا سرِ پول بستنی شکلاتی !  
فصلِ ساعت چنده گفتن ! فصلِ عشقِ منکراتی !

پرسه می‌زنم دوباره این خیابونِ عزیز !  
می‌بینم چشمکِ زشتِ این همه مجنونِ هیژ !  
یه نگاهِ آشنا نیست ، گیشا بُن بست و خالی !  
منمُ عطرِ عبورِ صدا تا لیلی خیالی !

## آخرین غم

بگو دوباره ، سقوطِ تلخِ کدوم ستاره ، شبُ سیا کرد ؟  
کدوم غزلِ رختِ گریه پوشید ؟ کدوم ترانه با گریه تا کرد ؟  
بگو کدوم گل ، نمودند پژمرد ؟ کدوم کبوتر تپید چون داد ؟  
کجای این شب ، نفس تموم کرد ، گلوی آبستنِ یه فریاد ؟  
بگو که عادت شده برامون ، خبر شنیدن ، مرثیه گفتن !  
از این نسیمِ سردِ خبرکش ، حکایتِ مرگِ گلِ شنفتن !

تا دستامون توی هم نیست ،  
غمِ ما آخرین غم نیست !  
نمی‌شه رد شد از دیوار ،  
تا وقتی مُشتِ محکم نیست !

بیا که از این بغضِ مداوم ، دلم گرفته ! دلم گرفته !  
درا رُو کن ! آینه رُها کن که گردِ اندوه غم گرفته !  
منُ ببر تا یه جای دنیا ، که قاصدک‌هاش سیا نباشن !  
منُ ببارون رو خاکِ جایی ، که زیرِ چکمه گُلا نباشن !  
نذار که من خو کنم به گریه ، نذار که خاکستری شه حرفام !  
نذار بلغزم تو برکه‌ی این مرثیه‌های کهنه‌ی بی‌نام !

تا دستامون توی هم نیست ،  
غمِ ما آخرین غم نیست !  
نمی‌شه رد شد از دیوار ،  
تا وقتی مُشتِ محکم نیست !



## خودکشی

یه بوم سفید رو سه پایه گذاشت  
یه گوئه تو خازن تپانچه تپوند!  
پُشت به اون بوم رو یه صندلی نشست  
لوله‌ی تپانچه رُ تو دهنش چیوند!  
اتاقِ خالیش یه دم نگاه کرد ،  
چشماش بست ماشه رُ چکوند!  
خون روی بوم سفید شتک زد ،  
از خوابِ خوش هم‌سایه رُ پروند!

هیشکی ندونست قلبِ نقاش  
چه دردِ غصه‌یی اون جوری شکوند!

توی نمایشگاهِ بعدِ مرگِ اون ،  
هر کسی یه چیز از تو تابلو خوند!  
تابلوی سفیدش با چن تا لکِ سُرخ ،  
تمومِ مردمُ اون جا می‌کشوند!  
یکی می‌گفتش : «این اوجِ هنرهاست» ،  
یکی دیگه می‌گفت : «باید اون سوزوند!»  
آخری می‌گفتش : «حیفِ که نقاشش ،  
تا اولین گالریش زنده نموند!»

هیشکی ندونست قلبِ نقاش  
چه دردِ غصه‌یی اون جوری شکوند!

## گُل بانو

توی چشمت یه شعرِ عاشقانه !  
تو نگاهت یه عالمه ترانه !  
مثِ خورشید بزرگِ روشنی بخش ،  
مثِ مهتابِ قشنگِ شاعرانه !

توی سُرْمه‌ی چشات ، شبِ زندونی !  
مثِ خورشیدِ وسطِ ، تابستونی !  
مثِ پروانه وُ گُل ، رنگارنگی !  
با دلِ شکسته‌ی ما ، می جنگی !

مثلِ دریا زلالِ بی‌نهایت !  
مثلِ بارونِ عزیزِ باطراوت !  
تو یه لیلی پُر از نازُ کرشمه ،  
من یه مجنون با یه قلبِ پُر شکایت !

نگو بینِ من تو یه راهِ دوره !  
دلِ خسته برات پُلِ عبوره !  
پا بذار تو قلبِ من تا شبِ بمیره ،  
توی چشمای تو یه کهکشونِ نوره !

به نگاهِ ما سفر کن ! گُل بانو !  
دلِ ما رُ در به در کن ! گُل بانو !  
شبِ تاریکِ سحر کن ! گُل بانو !  
سایه‌ها رُ دس به سر کن ! گُل بانو !

## آسمون...

این بالا ، یه آسمونه ، این جا بینِ قلبا نه مرزه ، نه دیواره !  
این بالا ، یه آسمونه ، هم جای آفتابُ مهتابه ، هم پُر ستاره !  
من می خوام ، این جا بمونم ، شاید روی ابرا بشه عشقُ پیدا کرد !  
من می خوام ، از تو بخونم ، این جا راحت اسمِ هر کسُ ، می شه صدا کرد !

عاشقِ پروازم ، رؤیامُ می سازم ، زیرِ بارون می خونم!  
فانوسِ خورشیدُ ، تو دستم می گیرم ، فکرِ رنگین کمونم !

اون پایین ، خیلی شلوغه ، دیگه هیچ کس فکرِ ساختنِ بادبادک نیست !  
اون پایین ، پُر از دروغه ، اون جا هر کسی کلک زد ، نمره ش می شه بیست !  
این بالا ، قلبا یه رنگن ، تو خطر آدما دستِ هم می گیرن !  
این بالا ، حرفا قشنگن ، دغدغه های رو زمین از ، بالا حقیرن !

عاشقِ پروازم ، رؤیامُ می سازم ، زیرِ بارون می خونم!  
فانوسِ خورشیدُ ، تو دستم می گیرم ، فکرِ رنگین کمونم !

## باور نکن !

به رنگِ آسمونِ شک کن ، تماشا داره تردیدت !  
شاید جادوی شب باشه ، شکوه نور خورشیدت !  
نکن باور که هر راهی به مقصد می‌رسه آخر !  
کلاغا روی دیوارن ، کلاغِ پر رُ نکن باور !  
شاید این پنجره راهی واسه تأکیدِ دیواره !  
شاید این بسترِ راحت ، یه دام از خنجر خاره !

پدر ، افسانه و سحر با چشم بسته باور کرد !  
نه پرسید نه چیزی دید ! فقط بی‌وقفه از بر کرد !  
تو ظلمت سالی قصه ، چشاش با رنگ شب خو کرد !  
به یادِ کوچه باغ عشق ، گلای کاغذی بو کرد !

تو باور کن که تردیدت ، کلیدِ قفلای بسته‌س !  
بسوز گر بگیر اما ، نشو تسلیم آتش بس !  
نذار گل‌های خاکستر ، تمومِ خاطره‌ت باشن !  
نکن عادت به سر کردن ، با یه پیسوزِ ناروشن !  
با چشمک‌بازیِ کوکب ، نباید شب تحمل شه !  
تویی که بذر انگشتات ، می‌تونه مُشتِ یه گل شه !

پدر ، افسانه و سحر با چشم بسته باور کرد !  
نه پرسید نه چیزی دید ! فقط بی‌وقفه از بر کرد !  
تو ظلمت سالی قصه ، چشاش با رنگ شب خو کرد !  
به یادِ کوچه باغ عشق ، گلای کاغذی بو کرد !

## داره بارون می باره !

پس این پنجره هر شب ، یه نفر تا صُب بیداره !  
تا رسیدن به سپیده لحظه ها رُ می شماره !  
آخه تو قصه ها خونده ، که یکی می رسه از راه !  
اون که هر راه بُلندی ، پیش پاهاش می شه کوتاه !

توی کوچه داره بارون می باره !  
کی واسه پاپتیا نون میاره ؟

منتظر بوده همیشه ، از قدیما تا به امروز !  
که شب از تو کوچه رد شه ، این زمستون بشه نوروز !  
سایه ها برن از این جا ، دیوای جادو بشن گُم !  
این کویر خُشک مُرده ، بشه یک مزرعه گندم !

توی کوچه داره بارون می باره !  
کی واسه کبوترا دون میاره ؟

دیگه باید بیاد از راه ، اونی که حادثه سازه !  
اون که حرفاش حرف تازه س ! اون که اسمش مَثِ رازه !  
اگه باشه دیگه پاییز ، صاحبِ گُلای باغ نیست !  
دیگه تو شبای تاریک ، قحطی نور چراغ نیست !

توی کوچه داره بارون می باره !  
کی کلید قفلِ زندون میاره ؟

اما دس رو دس گذاشتن ، دیگه فایده بی نداره !  
وقتی که از جا بُلن شه ، آخر این انتظاره !  
برای دیدن خورشید ، باید از تو شب طلوع کرد !  
واسه آبادی این باغ ، باید از باغ چه شروع کرد !

توی کوچه داره بارون می باره !  
کی گُلا رُ توی ایوون میاره ؟

دیگه بسّه چشم به راهی ، ای نشسته پشتِ شیشه !  
اگه دس رو دس بذاری ، شبنمون سحر نمی شه !  
رو به آینه سفر کن ، تا از این سایه جداشی !  
شاید اون که پشتِ دیو می شکنه خودِ تو باشی !

توی کوچه داره بارون می باره !  
کی درفشِ خشم بیرون میاره ؟

## برگِ برنده

ماهکِ شبِ بو و شراب! این دلِ خسته مستته!  
آخ که خودت خوب می‌دونی برگِ برنده دستته!  
مثلِ یه قصه تازه و مثلِ معما مبهمی!  
از سر لحظه‌هام زیاد ، پیش ترانه‌هام کمی!  
من می‌نویسمت ولی با یه کلاغِ چهل کلاغ!  
تو رو یا خورشید می‌سازم حتّا شده از یه چراغ!

من ساده بودم که تو رُبّت کردم زانو زدم!  
قدِ یه کهکشون بودم اما پیشت سوسو زدم!  
من ساده بودم که به تو گفتم که خیلی ساده‌یی!  
سواره بودی اما من قانع شدم پیاده‌یی!

ماهکِ تردیدِ دروغ ، باور ندارم عشقت!  
چه عاشقانه این دلِ سپردمش به دستِ تو!  
چه صادقانه به تو و عطرِ تو آلوده شدم!  
تو حتّا شعرای من قسمت نکردی با خودم!  
خودت رُ بالای غزل ، اونورِ ابرا می‌دیدي!  
من یه قطره اشکِ شور ، خودت رُ دریا می‌دیدي!

من ساده بودم که تو رُبّت کردم زانو زدم!  
قدِ یه کهکشون بودم اما پیشت سوسو زدم!  
من ساده بودم که به تو گفتم که خیلی ساده‌یی!  
سواره بودی اما من قانع شدم پیاده‌یی!

## رهاترین...

سجده مَهرِ باطل خورده! تاجی از گلایلِ پژمُرده!  
پیراهنی از گلابِ گریه، که پنجه‌ی بادِ عطرش بُرده!  
تمامِ سهمِ من از تو اینه! ترانه بی تو خونه نشینه!  
دارم می‌افتم از اوجِ اندوه، یکی باید این بغضِ بچینه!

ماهِ زمین خورده‌ی من! درختِ شعله‌ور شده!  
رهاترین برده‌ی شب! دریای خاکستر شده!  
دُرنا‌ی مُرده تو قفس! پرنده‌ی پَرِ پَرِ من!  
شبحِ رُ بشناسون به ما! تاریکیِ آتش بزن!

نقشِ یه سایه رو تنِ دیوار! یه دستِ تاریک، یه چهره‌ی تار!  
فرشته‌یی تو حصارِ آتش، یه گولّه خورشید، یه چشمِ بیدار!  
تو رفتی اما یه شمعِ روشن، باقی گذاشتی تو سینه‌ی من!  
تنِ تو حالا تو قصه‌ی ما، شده یه تیکه از تنِ میهن!

ماهِ زمین خورده‌ی من! درختِ شعله‌ور شده!  
رهاترین برده‌ی شب! دریای خاکستر شده!  
دُرنا‌ی مُرده تو قفس! پرنده‌ی پَرِ پَرِ من!  
شبحِ رُ بشناسون به ما! تاریکیِ آتش بزن!



## سبزه

غوغا می شه وقتی که پا رو ماسه‌ها می‌ذاری!  
وقتی که عطرِ گیسْتُ تو دریا جا می‌ذاری!  
تک تک گوشماهیها از عشقت میان به ساحل!  
خوب می‌دونی هلاکتن همیشه این همه دل!  
تو بندرِ خلوتِ ما غوغا می‌شه دوباره!  
همه می‌گن: خبر! خبر! تو ساحلِ ستاره!

سبزه‌روی بندرِ داغِ جنوب!  
کاری کن که روزِ ما نشه غروب!  
صدای انگوهاتُ دوس دارم!  
با خیالت پا تو ساحل می‌ذارم!

وقتی میای ماهیاگیرا از دریا دل می‌بُرَن!  
همه به عشقِ دیدنت لحظه‌ها رُ می‌شمرن!  
وقتی میای هوای بندر می‌شه عاشقونه!  
بگو کیه که تو جنوب اسمِ تو رُ ندونه!  
اینم بدون که تنها من دیوونه‌ی چشاتم!  
منم که تو ساحلِ داغ همیشه پا به پاتم!

سبزه‌روی بندرِ داغِ جنوب!  
کاری کن که روزِ ما نشه غروب!  
صدای انگوهاتُ دوس دارم!  
با خیالت پا تو ساحل می‌ذارم!

## هم دلهره

با مُرده‌گانی در درون ، با کوله‌باری از جنون ،  
می‌روم از سیطره‌ی ، شبِ ستاره سوخته !  
می‌روم و می‌رهم از ، آینه‌های اَتّهام ،  
در خفقانِ مبهمِ این شبِ خودفروخته !

چه زخم‌های تازه‌یی ، که در ترانه کهنه شد ،  
گره چه ناگشوده ماند ، در دلِ این کلافِ نَخ !  
می‌خوانم از سرنیزه‌یی که آب‌دیده شد به خون ،  
از جنگلی که مُرده در چمبره‌ی گلدانِ یخ !

مَرا ببر که ضلّه‌آم ، از این رفیقانِ سکوت ،  
از این تبارِ تب زده ، از این قبیله‌ی شکست !  
نشنیده پنداری کسی ، ضجّه‌ی ترس خورده‌ی ،  
نوزاده‌یی که در شبِ شکنجه‌خانه نطفه بست !

مه‌پاره‌ی عاشق ! بگو فسخِ سفرنامه کجاست ؟  
بگو به سوگ می‌رسم ، یا به شروعِ خاطره ؟  
تبعیدی تو از قفس به آسمان‌ها می‌رود ؟  
بگو به من ! هم‌آینه ! هم‌دلهره ! ای ! باکره !

شماطه‌ی هر ساعتی ، شماطه‌ی حادثه بود !  
هر طبلِ تو خالی - بین ! - در معرکه خود را درید !  
نه در دلِ خاکستری ، ققنوسی از نو زنده شد ،  
نه از کبوترانِ سُرُخ ، پَرِ پَرِ نامه‌یی رسید !

## بارون

من تو و خیابون ،  
سه تایی زیر بارون !  
انگار همین ترانه رُ می خونديم !  
شونه به شونه ی هم ،  
زیر بارونِ نم نم ،  
تا خودِ شب تو کوچه ها می موندیم !

دستِ تو بود ، تو دستِ من ،

قلبا با هم یکی بودن !

تنها موندم ، حالا تو بارون !

از تو خوندم ، توی خیابون !

تو شب بی ستاره ،

تنها شدم دوباره !

چشمای من چشات کم میاره !

من ترانه ی تو !

دلُ بهانه ی تو !

بی تو دلم یه دلخوشی نداره !

دستِ تو بود ، تو دستِ من ،

قلبا با هم یکی بودن !

تنها موندم ، بی تو تو بارون !

از تو خوندم ، توی خیابون !

## عشقِ به روزه

عمرِ عشقِ ما یه موج ،  
مثلِ دوستِ دارمایی که رو ماسه می نویسن !  
تا چشاتُ هم بذاری ،  
می بینی جای نوشته ، تنها ماسه های خیسن !

عمرِ عشقِ ما یه لحظه س ،  
مثلِ اون پروانه یی که آتیشُ کرده نشونه !  
تا چشاتُ هم بذاری ،  
می بینی از اون همه شوق تنها خاکستر می مونه !

عمرِ عشقِ ما همین بود !  
آخه عشقای زمونه ، عشقای پوچِ یه روزه س !  
عاشقی اُفتاده از مُد ،  
هر کی این جا دل ببنده، توی امتحان رفوزه س !

اما شاید که بتونیم ،  
تا همیشه مثل سایه پابه پای هم بمونیم !  
اگه از گلایه رد شیم ،  
لهجهِ عشقُ بلد شیم ، می تونیم با هم بخونیم !

آخ ! چه رؤیاهایی ساختیم ، تو یه روزِ عاشقی مون !  
هر چی سختی بود تو دنیا با یه بوسه کردیم آسون !  
توی اون دم می تونستیم ، حتّا خورشیدُ بدزدیم !  
ندونستیم که چه شبایی پُشتِ آینه مونده پنهنون !

## دو پهلو

وقتی آغوشِ رفاقتِ یه تله‌س ،  
وقتی نارو راهِ حلِ مسئله‌س ،  
به کدوم آینه هجرت بکنم ؟  
تا کجا عشقُ رعایت بکنم ؟

وقتی که خزون شده قییمِ باغ ،  
وقتی تاریکی شده کارِ چراغ ،  
به کدوم قفس پناهنده بشم ؟  
با دمِ کدوم بهار زنده بشم ؟

خسته‌آم از حرفِ دو پهلو زدن ! خسته‌آم از سوختنُ سوسو زدن !  
رو به سرابُ سایه پارو زدن ! خسته‌آم از وحشتِ زانو زدن !

اگه هم‌هق‌هقِ خسته بودنی ،  
اگه هم‌باورِ ضجّه‌ی منی ،  
بیا پا بیرون زندون بذاریم !  
ته شب نقطه‌ی پایون بذاریم !

اگه دستاتُ بدی به دستِ من ،  
اگه رؤیاها با هم یکی بشن ،  
می تونیم وا بکنیم مُشتِ شبُ !  
می شه کله پا کنیم میرغضبُ !

خسته‌آم از حرفِ دو پهلو زدن ! خسته‌آم از سوختنُ سوسو زدن !  
رو به سرابُ سایه پارو زدن ! خسته‌آم از وحشتِ زانو زدن !

## بعدِ تو

بعدِ تو ، بارون نیومد ، رو دشتِ آرزو هام !  
انتظارت موندُ تنهاییِ غصّه و اشکِ بغضِ صدام !  
ای اسمِ تو اسمِ بهاری ، تو فصلِ سردِ پاییز ،  
خواستنِ تو قصّه‌ی ماتم بود ، قصّه‌ی قلبِ خنجرِ تیز !

گفتم : با عشقِ آرزو هام بازی نکن !  
گفتی : یک روزم بی تو نمی مونم !  
گفتم : بارِ تنهاییِ رُ از رو دوشم بردار !  
گفتی : عشقِ توی چشمِ تو می خونم ! ...اما رفتی !

رفتنت ، پایانِ شادی ، شروعِ بی کسی هاس !  
انتظارت منُ دیوونه کرد ، راس بگو ! دستِ گرمت کجاس !  
ای دستِ تو کلیدِ قفلِ ، این درِ سردِ بسته !  
از تو خوندن فقط آرزومه ، مَرهمِ این دلِ شکسته !

## مشق همیشه

چشم ، چشم دو آبرو ! مشق همیشه من !  
درس کلاس بوسه ، راه به تو رسیدن !  
چشم ، چشم دو آبرو ! نامه‌ی زیر نیمکت !  
زنگ زلال تفریح ! هفته‌ی بی شکایت !  
چشم ، چشم دو آبرو ! دفتر پاره پاره !  
ترکه‌ی خیس ناظم ، جریمه‌ی دوباره !

تو مسیر مدرسه همیشه پا به پای تو !  
دفتر خالی من ، ترانه‌ی چشمای تو !  
بین دستای من تو ده قدم فاصله بود !  
من همش دیر می‌رسیدم ، تو همیشه زود زود !

چشم ، چشم دو آبرو ! یه مشق عاشقانه !  
یه امتحان بی ترس ! سرزدن ترانه !  
چشم ، چشم دو آبرو ! پیاده‌روی خلوت !  
خورشید ماه آبان ! صدای نبض ساعت !  
چشم ، چشم دو آبرو ! دلت برام بسوزه !  
شاگرد اول عشق ، رفوزه شد ! رفوزه !

تو مسیر مدرسه همیشه پا به پای تو !  
دفتر خالی من ، ترانه‌ی چشمای تو !  
بین دستای من تو ده قدم فاصله بود !  
من همش دیر می‌رسیدم ، تو همیشه زود زود !

## تخته حوضی

توی لاله‌زار هنوزم یه‌دونه آرتیستِ پیره !  
همیشه آرزو داشته ، که روی صحنه بمیره !  
تو هزارُ یک نمایش ، تا حالا نقش بازی کرده !  
نقشِ مجنون ، نقشِ قاتل ، نقشِ سلطان ، نقشِ برده !  
یادگاریِ یه نقشه ، هر چروکِ دورِ چشمش !  
شب به شب گم می‌شه توی دالونِ چتولِ کشمش !  
گریه‌هاش کی می‌بینه غیرِ دیوارِ اتاقش !  
اتاقی که لونه موشه ، داره و پرون می‌شه طاقش !

هر سال یه سالنِ تئاتر بسته می‌شه تو لاله‌زار !  
لویستر فروشی می‌شه یا رستورانِ یه مایه‌دار !  
انگار می‌خوان تخته کنن تئاترِ تخته حوضی !  
یکی باید تموم کنه ، روالِ زشتِ بازی !

اینا غصّه‌ی شبای تارِ این آرتیستِ خسته‌س !  
عمریه که غصّه‌دارِ این همه سالنِ بسته‌س !  
آخه زنده‌گیش رو صحنه‌س ، پایینِ صحنه عذابه !  
وقتِ بازی روی ابراس ، اما حیف که این یه خوابه !  
کم کمک داره می‌بینه ، صحنه‌یی براش نمونده !  
نعره داره اما افسوس... جونی تو صداس نمونده !  
غصّه‌ش اون قدر بزرگه که تو گریه جا نمی‌شه !  
می‌دونه یه روز درای سالنی روش وا نمی‌شه !

هر سال یه سالنِ تئاتر بسته می‌شه تو لاله‌زار !  
لویستر فروشی می‌شه یا رستورانِ یه مایه‌دار !  
انگار می‌خوان تخته کنن تئاترِ تخته حوضی !  
یکی باید تموم کنه ، روالِ زشتِ بازی !



## مُمتد

باتوأم ! هم خونه !  
ای چشات می خونه !  
ای نگاهت فانوس !  
ای پُر از اقیانوس !  
منُ از مه رَد کن !  
بوسه رُ ممتد کن !  
فسخ تنهایی شو !  
شبِ رؤیایی شو !

با کمونِ رنگت ، نبضِ نقّاشی باش !  
ماهیِ آزاد از ، حوضکِ کاشی باش !  
شهرُ گلِ بارون کن ! سختیُ آسون کن !  
برگایِ دفتر رُ به غزلِ مهمون کن !

باتوأم ! هم بستر !  
غنچه‌ی نیلوفر !  
پَرِ سِنجاقک !  
باغی از صد پوپک !  
مثلِ من عاشق باش !  
مرهمِ هق هق باش !  
دستمُ باور کن !  
زخممُ ازبَر کن !

با کمونِ رنگت ، نبضِ نقّاشی باش !  
ماهیِ آزاد از ، حوضکِ کاشی باش !  
شهرُ گلِ بارون کن ! سختیُ آسون کن !  
برگایِ دفتر رُ به غزلِ مهمون کن !

## سیندرلّا

سیندرلّا! دیگه خیلی وقته لنگه کفش تو ،  
واسه پای همه دخترای شهر اندازه‌س!  
سیندرلّا! تو خودت بگو تو قلب چی داری ،  
که تو هر نگاه تو یه دنیا درد تازه‌س!

سیندرلّا! واسه چی یکه و تنها موندی ،  
سر چهارراه پر از بوق چراغ وحشت ؟  
سیندرلّا! بگو شه‌زاده‌ی عاشق چی شد ،  
که تو تک موندی تو بارون سیاه لعنت ؟

سیندرلّا تو خیابون در به در !  
سیندرلّا کفتر بدون پر !  
سیندرلّا توی کوچه‌ها پلاس !  
سیندرلّا کوچه‌گرد آس پاس !

سیندرلّا! گریه‌هات بده من ، خنده بگیر !  
حیف چشمای تو نیست که غرق بارون باشه ؟  
سیندرلّا! غما ر بده به من شادی بگیر !  
آخه حیفه دختر قصه‌ها گریون باشه !

سیندرلّا! باورم کن ! من همون شه‌زاده‌ام ،  
که قرار بود بیاد تو ر از این جا ببره !  
سیندرلّا! باورم کن ! من همون عاشقی‌ام ،  
که می‌خواد ناز چشای تو ر با جون بخره !

سیندرلّا کفتر بی‌آشیون !  
سیندرلّا دختر هفت آسمون !  
سیندرلّا آخرین رویای من !  
سیندرلّا غنچه‌ی تنهای من !

## کلافِ سرنوشت

با دستای تو وا شد ، کلافِ سرنوشتم !  
کنارِ تو که هستم ، انگاری تو بهشتم !  
صدای تو مثلِ شال ، پیچیده دورِ شونه !  
فرصت بده همیشه ، کنارِ تو بمونم !

من مَثِ شمعِ روشن ، آب می شم از حرارت !  
وقتی که چشم به راهم ، دُرُست سَرِ یه ساعت !  
وقتی صدای پاهات ، تو کوچه مون می پیچه !  
می فهمم وقتی نیستی ، تموم دنیا هیچه !

بدون طاقت ندارم ، تنها بشم دوباره !  
تنها مثلِ یه فانوس ، تو شبِ بی ستاره !  
چن تا ترانه راهه ، تا پرسه های با تو ؟  
بگو چه قدر نگاهم ، فاصله داره تا تو ؟  
بگو دلِ زارِ من عاشق می مونه یا تو ؟

مثلِ همون سواری ، که ماه خاتونُ دزدید !  
با هم می شیم کبوتر ، پَر می زنیم به خورشید !  
کاری کن این سایه ها ، جای ما رُ ندونن !  
شاید یه روز عاشقا ، قصّه مونُ بخونن !

## بی گذرنامه

هف تا کفشِ آهنیمُ واکس بزن! یه سفر مونده تا انتهای من!  
چمدونُ پُر کن از بادِ هوا، واسه من اُتو بزن چن تا کفن!  
مقصدم رُ تو نگاهم می بَرَم! واسه حرفام کتُ شلوار می خرم!  
جای پام باقی می مونه پیشِ روم! منظره ها نو می شن پُشتِ سَرَم!  
انگار از ثانیه ها جلو زدم! من دو سالِ دیگه دنیا اومدم!  
آدمِ دوره ی قبلِ سنگی ام! سَرِ هابیلُ شکستم! مُر تدم!  
دستِ من سنبَلِ صَلْح می کشه! یه کلاغِ که یه خیار تو نوکشه!  
می نویسم ده تا فرمانُ رو یخ، تا تو یه گیلایِ تازه آب بشه!  
من خودِ فرعونم انگار این دفه! کلئوپاترا حالا تنها هدفه!  
وقتشه تا افعی آفتابی بشه! وقتِ هم صدایی صد تا دفه!  
راه می رَم رو پُلِ لرزونِ خیال! آسمونِ آبی مثلِ پُر تقال!  
غیرممکن تو لغت نامه ها نیست! پُرورِ یه تاجرِ اهلِ نپال!  
آشویتس اسمِ یه کوهِ توی چین! مائو یه بازیگرِ تو فیلیپین!  
اتیوپی یه دیسکو تو لاس وگاسه! کاشفِ واکسنِ هاریِ لنین!  
دنیا تو جیبِ جلیقه ی منه! شینتو یه سگه که دوستِ تن تنه!  
رامبراند دیکتاتورِ بولیویه! گوته اولین بدن سازِ زنه!  
بتیهون مارکِ یه زیرشلواریه! میکِل آنژ یه ماشینِ سواریه!  
ویل دورانت یه گُلِ شبیهِ شلغمه! همفری بوگارت یه لنجِ باریه!  
قرنِ ما تو سومین هزارِ نیست! پا گذاشتیم تازه تو سالِ دویست!  
دالی اسمِ قصابِ کوچی ماست! به شبِ ادراری می گن سورئالیست!

بی گذرنامه گذشتم از همه مرزای ممنوع!  
پُل کشیدم از دقیقه تا هزار فردای ممنوع!  
نه سفید دیگه سفیده، نه سیاه دیگه سیاهه!  
اشتباهامون دُرستن، هر دُرستی اشتباهه!

## همراهتُ خاموشِ کردی !

گوشی رُ برنمی‌داری دوباره !  
می‌دونم پیغام‌گیرت جا نداره !  
پُر شده از صدای خسته‌ی من !  
گاهی‌وقتا به دلم سَری بزن !  
از صدام پُر شده پیغام‌گیرِ تو !  
گوشی رُ بردار، فقط بگو : آلو !  
بذار از دلواپسی بیرون بیام !  
داره بارون می‌گیره توی چشم !

پیغام‌گیرُ خاموشِ کردی ! عاشقتُ فراموشِ کردی !  
صد دفعه پیغام گذاشتم ، بگو چن تاشونُ گوشِ کردی ؟

این دفعه همراهتُ من می‌گیرم !  
هنوزم تو دامِ چشماتِ اسیرم !  
آرزو دارم صداتُ بشنوم !  
حتا قدِ یه : بله ! فقط یه دم !  
ولی باطل می‌شه آرزوی من ،  
بعدِ یه بوقِ بلندُ دل‌شکن !  
یکی از اونورِ خطِ بهم می‌گه !  
گوشیِ عشقِ تو خاموشه دیگه !

همراهتُ خاموشِ کردی ! عاشقتُ فراموشِ کردی !  
صد دفعه پیغام گذاشتم ، بگو چن تاشونُ گوشِ کردی ؟

## آرزوها

دلَم می‌خواد که هیزمِ آتیشِ یه چوپونِ بشم!  
دلَم می‌خواد یه تیکه ابر تو دلِ آسمونِ بشم!  
سایه‌مُ بندازم روی مزرعه‌های تشنه وُ  
قفلِ چشمُ بشکنم ، گریه کنم ، بارونِ بشم!  
دلَم می‌خواد تو کارخونه ، زنگِ نهار که می‌خوره ،  
تو بقچه‌ی کارگرا عطرِ یه تیکه نونِ بشم!  
دلَم می‌خواد گربه‌های ولگردُ نازشون کنم ،  
واسه سگای در به در بویِ یه اُستخونِ بشم!  
وقتی چراغِ سَرِ رام ، یه عمره رنگِ قرمزه ،  
دلَم می‌خواد یه چک توی صورتِ پاسبونِ بشم!  
وقتی می‌بینم یه دونه مردِ گولّه خورده رُ  
دلَم می‌خواد توی رگش هزارتا قطره خونِ بشم!  
دلَم می‌خواد قبول کنم بچه‌های رفوزه رُ  
تو برگه‌های امتحان سوالای آسونِ بشم!  
هر جا می‌رم آدمکا رؤیاهامُ خط می‌زنن ،  
می‌خوام تو آغوشِ یکی ، گم بشمُ پنهونِ بشم!  
تمومِ اینا رُ می‌خوام ، اما می‌دونم نمی‌شه!  
من نمی‌تونم واسه هیچ غریبی سایه‌بونِ بشم!  
همین که باورم می‌شه که این خیالا باطله ،  
دلَم می‌خواد یه دونه تیر تو چله‌ی کمونِ بشم!  
سَرِ بذارم یه جایی که تو اون جا هیچ کس نباشه ،  
تو دریاها یه قایقِ بدونِ بادبونِ بشم!  
مثلِ یه واگنِ تَرَن ، از روی ریلا در برم ،  
تو دره‌ها سَرِ بخورم ، چپ بکنم ، داغونِ بشم!  
فرصت بده که بپره کبوترِ خیالِ من ،  
نذار که تو کنجِ قفس ، برده‌ی آبِ نونِ بشم!

## دیوارِ شیشه

بیا از آخرِ دالانِ اندوه !  
بیا از ساده‌گی، از پشتِ هر کوه !  
منُ رَد کن از این دیوارِ شیشه !  
منُ وقفِ خودت کن تا همیشه !  
شبُ با یک بغلِ گل‌واژه سر کن !  
دوباره عشقِ دیروزُ خطر کن !

نذار شبِ چیره شه به من دوباره !  
نذار از هر ستاره خونِ بباره !  
نذار عادتِ کنم به زخمِ سایه !  
نذار تنها بمونم با گلایه !

بیا از لایِ برگای کتبا !  
بیا از اون‌ورِ مرزِ سرا !  
بیا تا نو بشه فانوسِ خورشید !  
بگو کی از تو باغچه یاسُ دزدید ؟  
بهارُ در بیار از چینِ شالت !  
منُ بسپار به آغوشِ محالت !

نذار شبِ چیره شه به من دوباره !  
نذار از هر ستاره خونِ بباره !  
نذار عادتِ کنم به زخمِ سایه !  
نذار تنها بمونم با گلایه !

## پدر

پدر کوهه ! پدر مثلِ یه صخره سخته، سخته !  
دلش اندازه‌ی دریاس ! شکوهِ یه درخته !  
پدر سختی کشیده اما زانو خم نکرده !  
لباش خندون اما تو دلش یه تیکه درده !  
نوازش می‌کنه ما رُ با دستِ پینه بسته‌ش !  
واسه هر آدمی جا داره تو قلبِ شکسته‌ش !

پدر ! سایه‌ت برام دارُ نداره !  
پدر ! دستاتُ می‌بوسم دوباره !  
پدر ! قربونِ اون موهای برفیت !  
بدونِ تو سیاهِ هر ستاره !

نتونستم عصای دستِ لرزونِ تو باشم !  
نتونستم امیدِ قلبِ وِیرونِ تو باشم !  
نتونستم بشم رفیقِ غصه‌ی شبونته !  
نتونستم که بردارم غمی رُ از رو شونته !  
ولی تا آخرِ دنیا کنارِ تو می‌مونم ،  
همیشه از دو دستِ مهربونِ تو می‌خونم !

پدر ! سایه‌ت برام دارُ نداره !  
پدر ! دستاتُ می‌بوسم دوباره !  
پدر ! قربونِ اون موهای برفیت !  
بدونِ تو سیاهِ هر ستاره !



## گُل‌واره

نسکافه‌ی داغ چشات ، سرمای تنهایی رُکشت !  
تو خُبرِ یه شورشی ، نوشته با تیتِرِ دُرُشت !  
تو شهرِ خاموشِ دلم ، صدای آژیرِ خطر !  
تظاهراتِ جنگلی ، علیه بی‌دادِ تبر !  
میونِ شعله‌های خون ، رقصِ یه کولی‌غزکی !  
گُل‌واره‌ی ترانه‌یی ! تنها بهانه‌یی ! تکی !

دست‌بند به دو دستِ دریا نزن !  
خورشیدُ جای ستاره جا نزن !  
گیستُ نسپار دستِ هر نسیم !  
چوبِ حراجُ به قلبِ ما نزن !

برفُ بکش تا نشینه رو موی من ! رو این صدا !  
نذار که هاشور بخورم ، با تَرَکِ آینه‌ها !  
منُ جوون کن مَثِ یه جوونه‌ی عاشقِ نور !  
مسیحِ زن ! با یه نفس ، منُ بدزد از دلِ گور !  
بذار که چشم‌اندازِ من از تو تماشایی بشه !  
با موجِ گیستِ ماهی ترانه دریایی بشه !

دست‌بند به دو دستِ دریا نزن !  
خورشیدُ جای ستاره جا نزن !  
گیستُ نسپار دستِ هر نسیم !  
چوبِ حراجُ به قلبِ ما نزن !

## خنجرِ مقدّس

یکی باید با یه خنجر بیاد اَمّا ،  
نه برای سَر بُریدنِ منْ ما !  
واسه قسمت کردنِ لبخندِ رؤیا !  
واسه قسمت کردنِ ماهی با دریا !

واسه تقسیمِ گُلُ شعرِ ستاره !  
واسه ترسیمِ یه دنیای دوباره !  
واسه تسکینِ تنای پاره پاره !  
واسه پیدا کردنِ یه راهِ چاره !

یکی می‌رسه با یه تقویمِ تازه !  
اون که از یه برهوت دریا می‌سازه !  
اون که ناشناسِ اسمش مثلِ رازه !  
می‌رسه از اون‌ورِ شب ، بی‌اجازه !

خنجرش رُ می‌کشه نه واسه کشتن !  
واسه قسمت کردنِ ترانه با من !  
واسه پاره کردنِ پیله وُ پیرهن !  
واسه چاره کردنِ زخمای این تن !

مقدّسه خنجری که نونا رُ قسمت بکنه !  
مقدّسه اون دستی که به پینه عادت بکنه !  
یکی باید بیاد که گُل بکاره تو گلدونِ شب !  
خورشیدُ نقّاشی کنه تو آسمون با خونِ شب !

## امید

اگه دنیا از نگاهِ رنگِ خاکستریه ،  
دستمالِ آبی بیار ! غبارِ چشمت بگیر !  
اگه قصّه ، قصّه‌ی کهنه‌ی دیو پُریه ،  
رنگِ قصّه رُ عوض کن با یه رُستمِ دلیر !

نگاه کن ! یه گل تو گلِ خونه داره قد می‌کشه ،  
این خودش بهانه‌یی برای زنده بودنه !  
تو همین لحظه هزار بچه به دنیا اومدن ،  
این خودش برقِ آمیدی تو دلِ تو و منه !

با امید می‌شه همه کوها رُ رو گرده گرفت !  
می‌شه خورشیدُ تو آسمونِ شبِ آفتابی کرد !  
می‌شه اقیانوسُ تو یه کوزه‌ی سفالی ریخت !  
تنِ خاکستریِ ابرا رُ می‌شه آبی کرد !

نگاه کن ! یه قاصدک داره میاد با یه نسیم !  
می‌تونه دلیلی باشه واسه خوش حالی تو !  
یه چراغ از ته جاده داره سو سو می‌زنه !  
می‌تونه بسوزه با اون غمِ پوشالی تو !

زشتُ زیباییِ چشمای تو تایین می‌کنن !  
شبای سیاهُ با ستاره رنگین می‌کنن !  
غمُ شادی دوتا روی سکه‌ی زنده‌گی آن !  
خنده‌ها تلخیِ لحظه رُ شیرین می‌کنن !

## یخ‌واره‌گی

سردمه ! دستای یخ بسته‌مُ ها کن ! سردمه !  
قبل از انجمادِ من غوغا به پا کن ! سردمه !  
سردمه ! سایه‌تُ رو سَرَم بتابون ! سردمه !  
خودِ خورشیدشُ تا گم شه این زمستون ! سردمه !

تو یخ‌واره‌گیِ سرو و صنوبر !  
تو این خاموش‌باشِ ترسُ تندر !  
صدای داغِ فریادِ غزلِ باش ،  
از این جا تا گلوگاهِ یه بستر !

دستِ من تا تنِ تو فاصله داره ! سردمه !  
توی شبِ پُر شده قندیلِ ستاره ! سردمه !  
سردمه ! آتیشِ بزنِ سرمایِ شبِ رُ ! سردمه !  
خطِ بزنِ طومارِ سرمایِ غضبِ رُ ! سردمه !

تو یخ‌واره‌گیِ سرو و صنوبر !  
تو این خاموش‌باشِ ترسُ تندر !  
صدای داغِ فریادِ غزلِ باش ،  
از این جا تا گلوگاهِ یه بستر !

## رود

من به رودخونه‌ی پیرم ، که تو چنگِ سدِ اسیرم !  
تو دلِ خودم می‌ریزم ، دردمُ تا که بمیرم !  
حبسِ صخره‌یی کبودم ! داره می‌خُشکه وجودم !  
عمرِ مُردآبی نمی‌خوام ! من یه رودم ! من یه رودم !  
خیلی وقته پُشتِ این سد ، پُشتِ این سنگینیِ بد ،  
خوابای آبی می‌بینم ، تو شبِ سیاهِ ممتد !

پُشتِ این صخره یه دریا ، چشم به راهِ من نشسته !  
چشم به راهِ من تنها ! چشم به راهِ من خسته !  
وقتی قطره‌ها یکی شن ، تازه من می‌شه خودِ من ،  
همه می‌بینن که سد رُ خشمِ رودخونه شکسته !

خسته از صخره شمردن ! عاشقِ رفتنُ دیدن !  
ساکتم اما یه طوفان ، خونه داره تو دلِ من !  
هنوزم جاریه رؤیام ! فکرِ تن زدن به دریام !  
می‌دونم صخره یه روزی ، می‌شکنه با مُشتِ موجام !  
داره تعبیر می‌شه رؤیا ! شاید امروز ، یا که فردا !  
می‌رسه دستِ من آخر ، به تنِ آبیِ دریا !

پُشتِ این صخره یه دریا ، چشم به راهِ من نشسته !  
چشم به راهِ من تنها ! چشم به راهِ من خسته !  
وقتی قطره‌ها یکی شن ، تازه من می‌شه خودِ من ،  
همه می‌بینن که سد رُ خشمِ رودخونه شکسته !

## شبِ دنباله‌دار...

بانوی رویش! نازنین! باران شو! بر قلبم بار!  
رگباری از ستاره باش! در این شبِ دنباله‌دار!  
از خشک‌سالی خسته‌ام! اعجازِ یک سبزینه شو!  
بی‌تابِ دیدنِ منم! آئینه شو! آئینه شو!  
تکرار کن زجرِ مرا، در معبرِ رویدنم!  
هرگز به هم نمی‌رسیم، تا تو، تویی! تا من، منم!

تیمار کن این خسته را! بانوی باغستانِ برگ!  
سقفی شو بر تسلیمِ من، در فصلِ رگبارِ تگرگ!

با آبشاری آمدی، تا من ببالم ناگهان!  
اذکار را آتش بزن! من را ببین! من را بخوان!  
من یک قصیده تشنه‌گی! من یک کتیبه نعره‌ام!  
با زخم‌هایی خون‌چکان، با ناله‌هایی دم به دم!  
عریانیِ خوابِ مرا، پیراهنِ شب‌نم بیوش!  
از التهابِ لبِ من، شرابِ تازه‌یی بنوش!

تیمار کن این خسته را! بانوی باغستانِ برگ!  
سقفی شو بر تسلیمِ من، در فصلِ رگبارِ تگرگ!

## کجای ترانه به هم می‌رسیم؟

پناهم بده کنجِ آغوشِ عشق!  
بیوشون به این خسته تنپوشِ عشق!  
بگیر از تنم زخمِ تنهایی!  
بیا بشکن این بغضِ دریایی!  
من تا طلوعِ کبوترِ بپر!  
من از قرق، از تله در بپر!  
نجاتم بده از تماشای دار!  
من رد کن از باورِ تکسوار!

کدوم شب پُر از لاله و پولکه؟ کدوم باغ چه گهواره‌ی پوپکه؟  
کجای ترانه به هم می‌رسیم؟ توی ازدحامِ کدوم معرکه؟

شکستم بده با طلسمِ نگاه!  
بدزدم از این آینه‌ی روسیاه!  
من از زخمِ تردیدِ دشنه پُرم!  
نگاه کن چه بی‌وقفِ دل می‌بُرم!  
چراغون کن از بوسه خوابِ من!  
بدزد از دلم دلِ دلِ رفتن!  
نشونم بده راهِ آرکیده رُ!  
بگو بهترین حرفِ نشنیده رُ!

کدوم شب پُر از لاله و پولکه؟ کدوم باغ چه گهواره‌ی پوپکه؟  
کجای ترانه به هم می‌رسیم؟ توی ازدحامِ کدوم معرکه؟

## وصیت

وقتی سنگین بشه خوابم ، قدِ خاکای یه چاله ،  
وقتی که این تنِ مغرور ، تو یه چاله شدِ مچاله ،  
بگو چی می‌مونه از من ، جز ترانه‌های کاری ؟  
غیر نقشِ یه تبسم ، تو یه عکسِ یادگاری ؟  
می‌دونم دستای خالیم ، سقفِ امنِ تو نبودن !  
مهلتی نبود برای ، عاشقانه‌تر سرودن !  
توی خون‌بارشِ این شب ، فرصتِ معجزه کم بود !  
دستای ترانه‌سازم ، زیرِ ساطورِ ستم بود !

Ketabnak.com

من بدهکارم به چشمت ، بهترین ترانه‌ها رُ !  
شعرای بدونِ ترسِ ! خوش‌طنین‌ترین صدا رُ !  
من بدهکارم به دنیا ، واژه‌های بی‌نقابُ !  
منظره‌های زلالُ ! غزلای بی‌حجابُ !

واسه تو باقی می‌ذارم ، آرزوهای قشنگُ !  
آرزوی یه جهانِ تازه‌ی بدونِ جنگُ !  
آرزوی اتحادِ صدا تا دستِ بی‌صدا رُ !  
آرزوی انقراضِ سلطه‌ی مترسکا رُ !  
واسه تو باقی می‌ذارم ، کاغذای خطِ خطی رُ !  
زیرِ ضبدرای قرمز ، واژه‌های قیمتی رُ !  
با کتابِ شعری که برگش تا همیشه نمی‌پوسه !  
تا کتابِ دس‌بگیری ، یکی دستات می‌پوسه !

من بدهکارم به چشمت ، بهترین ترانه‌ها رُ !  
شعرای بدونِ ترسِ ! خوش‌طنین‌ترین صدا رُ !  
من بدهکارم به دنیا ، واژه‌های بی‌نقابُ !  
منظره‌های زلالُ ، غزلای بی‌حجابُ !